

# نظیر الدین محمد بابر شاہ

دش محرم ۸۸۸ - دش جمادی الاولی ۹۳۷ھ

نویسنده

پروفانڈ عبدالحی حبیبی



نشر کردہ: ذبیحی کتاب خیر و انوار

کابل ۱۰۵۰

تصویر ایام جوانی بابر، کہ در سنہ ۱۵۰۵ م  
در کابل کشیدہ شدہ (موزہ برتانیہ)

مست:

# بخش اول

ظهور الدین محمد بابر

و وقایع زندگانی او

دودمان و اسلاف او



محمد بابر ولد عمر شیخ، بن سلطان ابوسعید میرزا، بن محمد میرزا، بن میرانشاه ولد امیر تیمور است که سلسله نسب او در دودمان چنگیز به قراچار نوین میسر شد. و مادرش قتلق نگار خانم دختر یوزس خان فرما در وای مغولستان است (۱) که نسب بابر از طرف همین مادر به (۱۵) و اسطه به چنگیز خان و اصل میگردد (۲) بعد از مرگ امیر تیمور (۱۷ شعبان ۸۰۷ هـ = ۱۸ فروری ۱۴۰۵ م) ممالک وسیع او در خراسان و ماوراءالنهر بین اخلاف او تقسیم شدند، که از آن جمله وسعت مملکت سلطان ابوسعید میرزا جد بابر در سال وفاتش ۸۷۳ هـ = ۱۴۶۸ م از آذربایجان تا سرحدات هند و از مکران تا ریگستان تا تار میر سید (۳) و بعد

(۱) این سلسله چنین است: ۱- بابر ۲- قتلق نگار ۳- یوزس خان ۴- و یس خان ۵- شیر علی او غلان ۶- محمد خان ۷- خضر خواجه ۸- تغلق تیمور ۹- ایش بوقا ۱۰- دواخان ۱۱- برکا ۱۲- ایسان بوقا ۱۳- متوسکان ۱۴- چغتای ۱۵- چنگیز خان.

(۲) فرشته، عمل صالح، پادشاهنامه، اکبرنامه، انشا و کلو پیدی اسلام ۸۴۷۱ هـ بابر نامه ترجمه انگلیسی جان لیدن John Leyden و و لیم ارسکن W. Erskine ۱۶۰۲ هـ بابر نامه فارسی و چتر پرخ رشیدی خطی و ورق ۹۵

نسخه مؤسسه شرق شناسی لیدن گراد.

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه جلد اول مقدمه (Cvi).

از سرکش پسران او بر مملکت دست یافتند و از انجمله پسر بزرگ و سلطان احمد میرزا بر سر قند و بخارا و سلطان محمود میرزا بر استرآباد و الغ بیگ بر کابل و غزنی و سلطان میرزا بر گورمیر و قندهار و عمر شیخ میرزا پدر پسر چهارم بر سر قند و قندهار و قندهار.

فرغانه بقول خود بایر سوزمین دارای میوه و غله فراوان بوده که در شرق او کاشغر، وغربی آن سمرقند و در جنوبش کوهستان و در شمال آن اترار واقع بود، که هفت قصبه داشت و از آب سیحون (آب خجند) مشروب میشد، و در قسمت جنوبی آن اندجان پایتخت این مملکت افتاده بود، که در ماوراءالنهر غیر سمرقند و کش، هیچ قلعه بکلانی قلعه اند جان نبود (۱)

### تولد و محیط پرورش

در حرم شاهی عمر شیخ میرزا حکمران فرغانه در روز ۶ محرم ۸۸۸ - ۱۳ فروری ۱۲۸۳ - م از بطن قتلق نگار خانم کودکي بوجود آمد که او را محمد بایر (۲) نامیدند. میرزا حیدر دوغان خاله زاده بایر در اوج نام و تولدش چنین می نویسد: بایر پادشاه در ششم محرم در سنه ثمان و ثمانین متولد شد، مولانا میر مر غیلانی که یکی از علماء متبحر اولوغ بیگی بود، (شش محرم) تاریخ یافته است. التماس نام از حضرت ایشان قدس سره نموده اند، بختاب ظهیرالدین محمد شرف ساخته اند. و در آن زمان چغتائی بیسی ترک بوده... در السنه ایشان ظهیرالدین محمد بدشواری جاری میشد بایر نام نهادند. در خطابت و مناشیر ظهیرالدین محمد بایر میخواندند و ثبت میکردند، اما به بایر پادشاه مشهور شد... (تاریخ رشیدی ورق ۹۶ ب نسخه خطی مؤسسه شرق شناسی لنین گراد)

- ۱- بایر نامه ترجمه غفاری عبدالرحیم خان خانان ص ۲ طبع بمبئی ۱۳۰۸ هـ
- ۲- تسمیه بنام بایر در دودمان قیمریان معمول بود چنانچه بایر میرزا بن بایستقرین شاه رخ شاهزاده هرات از بنی اعمام او بود، برخی از نویسندگان متأخر این کلمه را بایر Babar نوشته اند تاریخ هند از James H. Gurney

قرن نهم هجری که بایر در اواخر آن بدنیا آمده بود، در آسیای میانه و سالی که ماوراءالنهر و خراسان دوره ریمان فرهنگ و هنر بود. خاندان اسپر تیمور و دودمان اسرای مغولستان در اوج فیهو دالیم و نضج شاهنشاهی خود واقع بودند، و بایر از طرف پدر و مادر بدین دودمانهای پرورده شده در محیط مد نیت و هنر و ثقافت منسوب بود.

خود امیر تیمور بن تراغای که مؤسس این خاندان است، با وجود صفات سپاهی گری و لشکر کشی های بزرگ و سفاکی ها که از اسلاف خود بارت

ص ۱۵۰ طبع لندن ۱۹۵۳ و تا ریخ هند از Ishwari-Prasad  
ص ۳۰۶ طبع اله آباد ۱۹۳۳ در حالیکه در غیاث اللغت ص ۹۶ بضمه باست  
ار سخن معنی این کلمه را Tiger نوشته، و گویا شکلی از بیر بد و  
نقشه باشد، که نام جانور دارند است (ترجمه انگلیسی بایر نامه)  
در حوادث ۱۵۰۸ هـ م از یعقوب بیگ بایر جنگ ذکر میرود (ترجمه  
انگلیسی بایر نامه ۳۲۷ و ازین هم برمی آید که بایر بمعنی بیر بود و لقب  
(بایر جنگ) لقبی است یعنی شخصی که مانند بیر جنگ میکند. ازین بیت  
هم ثابت میشود که بایر بوده است:

خدیو کامران بر تو در ملاذ ملک و ملت شاه بایر

مولانا عبدالقا در برادر سولطع سعدین در تاریخ وفات میرزا ابابکر بایستقرین  
شاهرخ این ابیات گفته، که از آن هم باعتبار قافیه (بر - در - خورم) ثابت  
می آید، که بایر بضمه باء دوم در هرات تکلم می شد:

آفتاب ملک بایر خود نماند  
کی چنین خورشید پنهان در خوراست  
در ربیع الثانی فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است  
چرخ را گفتم جگرها چاک چیست؟ دیده ها پراشک و دامن پردر است  
این چه حالست و چه تاریخست؟ گفت: فوت شده سلطان مؤید بایر است

(۸۶۰) ق تاریخ نگارستان ۳۴۳ - از قاضی احمد غفاری طبع تهران ۱۳۳۰

برده بود، در محیط مدنیت اسلامی و فرهنگ روشنی پرورش دیده بود، و بنابراین همواره علما و سادات و روحانیون صوفی مشرب و هنروران را که حامل موارث فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر بودند دوست داشت، خود وی گوید:

« من همواره مجدثان و ارباب قصص و اخبار را میخواستم و از ایشان سرگذشتهای انبیاء و اولیاء و سلاطین را می شنیدم. علل عروج و زوال شاهان را درک میکردم.

از صحبت مشایخ و صوفیان و عارفان نیز بهره ها گرفتم، و احترام ایشان بجا آوردم. (۱)

در سفرهای جنگی اسیر تیمور نیز دانشمندانی همراه او بوده اند، که هنگام فتح و نصرت، انعام و اکرام می یافتند (۲) و شرف الدین یزدی گوید:

( در وقت تعیین مواضع سروران و اعیان، مرحمت حضرت صاحبقران در همه حال شامل احوال اهل علم و کمال بودی، از جمع علما رفیع مقدار

ملازم رکاب همایون آثار بودند، مثل خواجه افضل پسر مولانا شیخ الاسلام سعید جلال الدین کشی و مولانا عبدالجبار پسر افضی القضاة مولانا نعمان الدین خوازمی. (۳)

در هنگام قتل و غارت بلاد توجه اسیر تیمور با اهل علم چنین بود که حین فتح دهلی توجه خاصی به حفظ علما نمود:

«و هنگام تهنیت همایون اشارت علیه صدور یافت که سادات و قضات

و علما و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه (دهلی) جمع آیند، و از ملازمان خاص یکی را بر ایشان داروغه گماشت تا نگذارد که از جنبش سپاه ظفر پناه زحمت و

۱- تزک تیموری طبع بمبئی ۱۱۲ تا ۱۱۳

۲- ملفوظات تیموری، ایت ۳۷۵، ۳

۳- ظفر نامه ۱۱۲، ۱۱۳

ملاک بر دامن روزگار آن طایفه گرامی نشیند. (۴)

این روایات علم دوستی و هنر پروری در خاندان امیر تیمور به اخلاص و

نیز انتقال کرد چنانچه در همین خاندان میرزا شاهرخ فرزند تیمور در هرات رنسانس هنری دوره تیمور یان را شالوده گذاشت و فرزند او الخ بیگ یخی از

علمای ریاضی و فلک شناسی و رصد بود و شهزادگان تیموری هرات از پسران

شاهرخ با یسغرم توف (۸۳۷-۱۳۳۲ م) و میرزا ابراهیم حدود (۸۴۷-۱۳۲۳ م)

ویدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین بایقرا حدود (۹۲۳-۱۵۱۷ م) خطاطان

ماهر و هنرمندی بوده اند و خود پدر بابر عمر شیخ میرزا که بابر از و ذخیره

فرهنگ اندوخته بود نیز حامل همین موارث ثقافتی و ذوق علمی بود و

درین باره بابر گوید:

«اخلاق و اطوارش خفنی مذهب پاکیزه اعتقاد مردی بود هیچ وقت نماز

ترک نمی کرد قضای عمر خود را به تمام کرده بود اکثر تلاوت میکرد

بحضرت خواجه عبیدالله احرار ارادت داشت و صحبت ایشان بسیار شرف شده بود

و حضرت خواجه هم فرزند گفته بودند. سواد روانی داشت نخستین (خمس)

نظامی و خمس خسرو و کتب مثنوی و تاریخها خوانده بود اکثر شاهنامه میخواند

اگر چه طبع نظمی داشت اما شعر پرا نمی کرد... خوش خلق و حراف و فصیح

و شیرین زبان و شجاع و مردانه کسی بود... (۲)

این ذکر مختصری بود از پدر و اجداد بابر، که حتما در تربیه و تشکیل

شخصیت او مؤثر بوده اند اما مادرش قتل نگار خانم نیز از پدر خود پیوسته خان

مواریث نمیکوی فرهنگی داشت که میرزا حیدر دوعلت درباره او گوید:

«پوست خان دوازده سال با مولانا شرف الدین علی یزدی محشو رو از و کسب

فضایل کرده بود و بعد از مرگ یزدی در عراق و فارس و آذربایجان از

معاقل علماء بهره اندوخت که به نام استاد پیوسته خان شهرت یافت در قرأت

قرآن و موسیقی و مصوری ماهر بود و ذوق لطیفی داشت. (۳)

۱- ظفر نامه ۲، ۹۸

۲- بابر نامه ۶

۳- ترجمه انگلیسی تاریخ رشیدی از دین سن را ۱۵۵

بایر از چنین مادر و پدر، درس زندگی گرفت، سپاهی لژی و لشکر کشی توأم با ذوق ادبی و هنری و میل به عرفان و خداپرستی در محیط خانواده و زندگانی او بود، و در آنوقت هر فیودال زاده ماوراءالنهر بچنین صفات پرو رده میشد، و جنگهای ملوک طوایف هم شهزادگان دودمان تیموری را اشخاص دلیر و خونریز بار می آورد.

برای پرورش این شاهزاده اند جان نیز رجال تجربه کار در بار میرزا عمر شیخ و علمای نامدار گماشته شده بودند که ازان جمله خود بایر نام شیخ مزید بیگ و باباقلی بیگ و خدای پیردی بیگ راسی بر دکه (بیگه اتکه) او بوده اند و مراد ازان پرورنده و مربی باشد.

از علمائی که بایر با و عقیدت و مقام شاگردی داشت خواجه قاضی مولانا عبدالله بن سلطان احمد قاضی است که در باره او گوید:

«او استاد و پیر من خواجه مولانای قاضی باشد... نسب او از طرف پدر بشیخ برهان الدین قلیچ منتهی میشود و از جانب مادر سلطان ایلکک ساسی میرسد در ولایت فرغانه این طبقه مقتدا و شیخ الاسلام و قاضی شده اند، مرید خواجه عیبدالله بود از ایشان تربیت یافته بود در ولی بودن خواجه قاضی مر هیچ شکی نیست...

عجب کسی بود ترسیدن در و اصلاً نبود... این صفت هم دلیل ولایت است.

اگر چه این شرح را بایر در هندوستان در اواخر عمرش نوشته است ولی مریدی و شاگردی او از خواجه قاضی به زمان جوانی او در اندجان تعلق دارد که صحبت چنین اشخاص در پرورش شخصیت او مؤثر بوده است.

### تخت نشینی بایر و حواده ثماوراءالنهر

پدر بایر عمر شیخ میرزا روز دوشنبه چهارم رمضان ۸۹۹ هـ ۹ جون ۱۴۹۴ م در قلعه آخشی حین کبوتر بازی از فراز عمارتی در چرخه ق با تین افتاده و هلاک شد (۱) و یک روز بعد سه شنبه ۵ رمضان همان سال اسرای در بار شهزاده کوچکی را بن ۱۲ سالگی بشاهی برداشتند. (۲) بایر پادشاه نوجوان فرغانه به مکر دیکه برار دیکه شاهی نشست با دسته یی از رقبای قوی و فیودالان ماوراءالنهر و پروگر دید ولی چون با بر حسب عنعنات تورانی از طرف پدر و مادر به مشاییر جهانگیران مغول (چنگیز تیمور) منتسب بود و صفات جهانداری و دلیری را هم داشت بنابراین با داشتن چنین نسب و حسب لایق مقام پادشاهی شمرده میشد و با وجود دیکه در حوادث سن بود در مقابل حرکات عنودانه عم خویش سلطان احمد میرزا حکمران سمرقند و خال خود سلطان محمود میرزا فرمانروای قتلوز و بدخشان مقاومت نمود و برخی اسراموایان در بار پدر هم او را یاری کردند تا که در اواخر ربیع الاول سال ۹۰۳ هـ نوامبر ۱۴۹۷ م سمرقند را هم بدست آورد. حکمرانی بایر در سمرقند تا صد روز دوام کرد ولی در پنجایری از سرداران لشکرش مانند ابراهیم بیگ و جان علی و سلطان احمد و غیره که در سمرقند بتاراج اموال مردم گذاشته نشدند بروشوریدند و برادر بایر جهانگیر میرزا را که منتظر چنین فرصتی بود به تسخیر اندجان تشویق کردند. بایر چون اوضاع را بر پشان دید در سه رجب ۹۰۳ هـ ۱۴۹۷ م از سمرقند به اندجان حرکت کرد ولی این شهر پیش از وصول بایر سقوط کرده و طرفداران وی مانند مولانا قاضی و غیره در آنجا کشته شده بودند.



بایر که با سخت پندرشود اندجان و هم سمرقند را از دست داده بود، مدتی  
 آواره و سرگردان ماند و مدتی در جلگه آهن گران و آخشی و خجند بسر برد و بقول  
 خودش: چون داعیه ملک گیری داشت ناکامیها همت او را پست ساخت  
 و بخیال تسخیر اندجان و طلب کمک به تاشکند رفت و ۷۰۰ تا ۸۰۰ کس را  
 از انجا کمک گرفته و بعد از تاخت و تاز در فرغانه به تسخیر اندجان همت گماشت  
 تا که در ذی قعدة ۹۰۵ هـ جون ۱۳۹۹ م آن شهر را تصرف آورد. (۱)  
 در اواخر محرم ۹۰۵ هـ ۱۳۹۹ م لشکری را بسوی او بش و رقبای او  
 جهانگیر میرزا و سلطان احمد تنبل که بر اقب فرصت بودند لشکر کشی کرده  
 و اندجان را به محاصره کشیدند و لی بایر بعد از تلاش و جنگهایی که  
 در حوالی قریه خویان و غیره روی داد بایر ادر خود جهانگیر میرزا چنین صلح  
 کرد که ولایات آنطرف آب خجند و آخشی به جهانگیر و ولایات اینطرف  
 اندجان بایر باشد و هر دو باتفاق بر سمرقند تصرف کنند و بعد از آن سمرقند  
 به بایر و اندجان به جهانگیر تعلق گیرد.

پس از این مصالحه بایر عایشه سلطان بیگم دختر عم خود سلطان احمد  
 میرزا را که نامزدش بود بزننی گرفت و در ماه ذی قعدة ۹۰۵ هـ ۱۵۰۰ م باتفاق  
 برادر خود عزیمت تسخیر سمرقند کرد و ولی چون این شهر را قبلا شیبانی خان «۲»  
 گرفته بود بایر در کشش توقف نکرد.

۱- بایر نامه ۳۱ فرشته ارم ۱۹۰۰

۲- ابو الفتح محمد شیبانی خان بن شاه بدایق سلطان بن ابو الخیر خان از نسل  
 شیبان بن جوجی بن جنکیز خان است که در سنه ۷۰۶ هـ در ماوراء النهر پادشاه شد  
 و در سنه ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م در قریه محمودی سرو در جنگ صفویان کشته گردید.  
 از اجداد دختری او جانیان استراخان از ۱۰۰۷ تا ۱۲۰۰ هـ شاهی کردند  
 و دیگر افراد خاندانش تا ۱۰۰۷ هـ در ماوراء النهر و بلخ و بخارا و سمرقند حکمرانی  
 داشتند فتوحات شیبانی خان در افغانستان تاهرات و سیستان و قندهار رسیده بود  
 ( دول اسلامیه ۳۱ مذكر احباب خطی ۱۳ )

وی گوید: که من جوان نوزده ساله و رقیب من شیبانی خان سرد بر  
 تجربه و پیر کاردیده می بود یا وجو داین هم پیاری دوست و چهل تن شیبانی  
 سمرقند تا ختم و از راه پل مفاک بر حصار برآمده و شهر را اگر قتم (۱) و شیبانی  
 خان با هفت و هشت هزار سواریکه داشت هزیمت یافت و بسوی بخارا پس  
 نشست ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م.

شیبانی که شخص آهنگین و سرد سالخورده تجربه کاری بود رقیب جوان  
 خود در ادر سمرقند آرام نگذاشت و در زمستان همان سال قراکول و دیگر بلاد  
 را گرفت. بایر که این حریف قوی را در مقابل خود می دید از حکمرانان و شهزادگان  
 تیموری استمداد نمود ولی چون کمکی ندید در شوال ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م  
 لشکری فراهم آورد و در کازرون یک فرسخی سمرقند بالشکریان شیبانی و صافها  
 داد و شیبانی خان پای حصار سمرقند و سیدمدت سه تا چهار ماه سمرقند محاصره  
 بود و در حوالی آن زد و خورد سپاهیان طرفین ادامه داشت و ذخیره و خوراک هم  
 در شهر ناپدید شد بنابراین بایر در اوائل ۹۰۷ هـ ۱۵۰۱ م سمرقند را بدو  
 گفته و به تاشکند نزد سلطان محمود میرزا خال خود رفت. (۲) درین وقت تاشکند  
 در دست سلطان محمود خال بایر و اندجان متعلق به سلطان احمد تنبل و سمرقند  
 و بخارا بایشیبانی خان بود. بایر مدتی در تاشکند پیش خال خود بماند و بعد  
 از سپری شدن موسم زمستان بمدد خال خود او را فرغانه را گرفت. تنبل از شیبانی  
 خان مدد خواست و در جنگی که بین او و بایر واقع شد بایر زخمی برداشت و بسوی  
 آخشی پس نشست ولی شیبانی خان با فوجی گران تاخت و در ارچیان ARCIYAN  
 بایر و خال او را در ذو الحجه ۹۰۸ هـ - جون ۱۵۰۳ م شکست و تاشکند را هم  
 گرفت. (۳)

- ۱- بایر نامه ۵۳
- ۲- بایر نامه ۶۰
- ۳- بایر نامه ۶۸

سال ۹۰۹ هـ - ۱۵۰۳ م ایام آوارگی و پیرشانی بابر است زیرا حضرت دلیز کهنسال او شبانی خانی نظام ساور و التهر را بکرمیت و بابر چون در آن سرزمین جانی و قرارگاهی برای خود ندید مدتی را در بین قبایل ککوچی آنجا به عسرت تمام گذرانید که بدست دشمن نیفتد. ولی وی اندرین عسرت هم همت نباخت و برای خود جولانگاهی را در خراسان و این طرف آمو گشود و خواست که خود را بکابل یعنی محل حکمرانی اعمام خود برساند. و ازین وقت به بعد است که اعمال این جوان دلیر در افغانستان آغاز میگردد.

**بابر در افغانستان :**

بابر در محرم ۹۱۰ هـ جون ۱۵۰۳ م بقول خودش از ولایت طرغانه بقصد خراسان به ولایت حصار آمد و پیش او پیش از سه صد کس نبود گه اکثر ایشان پیاده و چاروق پوش و چوب بدست بودند و زیاده از دو چادر خیمه نداشت (۱) در چنین حال خود را به نزد دیکه‌های ترمد رسانیده و برگذرگاه یو باج (۲) به همراهی باقی چغتایانی برادر خورد خسرو شاه (۳) از آب آمو گشته و به کهمرد و باسیان آمد که در اینجا احمد قاسم پسر باقی و خواهر زاده خسرو شاه حکمرانی داشت.

بابر که مرد داعیه طلب و فعالی بود در قندز و ایبک و دوشی و آجر مردم و لشکریان خسرو را بغیر جلب کرد و در او اسطر بیع الا ول ۹۱۰ هـ از

(۱) بابر نامه ۷۵

(۲) در بابر نامه مطبوع بمبئی یو اچ ولی در ترجمه انگلیسی (۲۰۳) UBAJ است.

(۳) خسرو شاه از قوم قباچاق ترکستان و از امرای خال بابر سلطان محمود میرزا بود که ۲ هزار نوکر داشت و حکمران سرزمین جنوب آمو تا هندوکش بود ولی بقول بابر فسق و ظلم بر سرزاج او غلبه داشت (بابر نامه ۱۹)

آب اندراب گذشته و دو دوشی نزول نمود در اینجا خسرو شاه برای عرض اطاعت پیش او آمد ولی از صبح تا دگر تمام اتیان خسرو و ازو برگشته و به بابر پیوستند و بابر هم باو و عده داد که آ زاد گذشته شود تا از راه دهانه غوری بطرف خراسان رود. (۱)

بدین نحو اولین تقسیم با بر در جوالی هند و کش ازین رفت و اسوال و ثروت و سلاح او بدست بابر افتاد و خسرو پیش بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین بایقرا بسوی سیمه و هسپار گردید.

چون خسرو ازین رفت اکتون سهم کابل در پیش بود که در اینجا محمد مقیم بن امیر ذوالنون (۲) حکم میراند و او این شهر را در سنه ۹۰۸ - ۹۰۷ م از میرزا عبدالرزاق پسر الخ بیگ گرفته بود چون بابر در اواخر ربیع الاول (۹۱۰ - ۱۵۰۳ م) از هندوکش گذشته و از گذر هو بیان بسوی کابل روی آورد. محمد مقیم با غورنی در حصار شهر متعین گردید ولی بعد از چند روز باقی چغتایانی را وسیله ساخته و از بابر اسان گرفت و بقتل هار رفت و بدین

(۱) بابر نامه ۷۸

(۲) در عصر سلطنت شهنشاهان تیموری امیر ذوالنون از غورن بن میر حسین بصری در ملک هندوستان ایوب محمد تیموری بود و بدلاوری در هرات و باوراه و التهر شهر به یافت سلطان حسین بایقرا با دشمن هرات را و حکمرانی نمود و از سنده و قندهار و قندهار داد (۹۰۳ - ۹۰۸ م) چون سلطنت هرات بعد از برکات سلطان حسین بایقرا ضعیف گردید ذوالنون قندهار قندهار استقلال یافت و ولایت شال و مستونک (بلوچستان کنونی) را هم بدست آور و ولایت سند را هم فتح کرد و در محاصر هرات و جنگ بسا شیبانی خان در هرات کشته شد (۹۱۲ - ۱۵۰۷ م) و بعد از و دو پسرش شاه بیگ و محمد مقیم در قندهار و کابل و سند حکم راندند.

صورت شهر کابل در آخر ربيع الآخر بدست بابر افتاد. (۱)  
در الوقت کابل مرکز تجارتی بزرگی بود که بقول بابر متاع خراسان  
و عراق و روم و چین در آن یافت میشد و مالیات آن با نعمان هشت صد  
هزار شاهرخی بود. (۲). بابر درین شهر بزودی شوکتی بهم رسانید  
و در سال ۹۱۱ هـ ۱۵۰۶ م به تسخیر غزنی و گردیز و کوهات و بنو و تهل  
و وادی گومل تا کلات و شرقاً تا دره خیبر پرداخته و برادر خود  
جهانگیر میرزا را به حکومت غزنی گماشت.

بابر می دید که رقیب دیرین وی شیانی خان اکنون مالک بلاد منازع  
اراضی ما و راه النهر از اقصای تاشکند تا سر و استونیر و ثی عظیم دارد و  
ممکن است که در افغانستان نیز با او رو برو گردد در حالیکه سلطان حسین  
بایقرا در هرات آخرین مراحل زندگانی خود را سپری می کرد و چهارده پسرش  
با بیل و الوس او در فسق و فجور غرق بودند. (۳)

بابر اهمیت مرکز شاهی تیموریان یعنی هرات را نیز درک کرده بود و بقول  
خودش همواره «دغدغه خراسان و هری داشت» (۴) درین وقت خطر حمله  
شیانی بر بلخ و هرات نیز نزدیکتر بود و سلطان حسین میرزا با سیل سید  
افضل ولد سلطان علی خواب بین از و استمداد نمود. اگرچه سلطان حسین  
میرزا بایقرا در عین لشکرکشی در مقابل شیانی تاریخ ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ هـ ۱۵۰۵ م  
بمر ۷۰ سالگی بعد از سلطنت ۳۹ سال در منزل بابا الهی از جهان رفت ولی  
بابر در محرم ۹۱۴ هـ ۱۵۰۶ م از راه غور بند و شمیر و قلعه ضحاک (هامیان)  
در قلب افغانستان گذشته و خود را از راه قبایل اوساق به دره بام از توابع

(۱) بابر نامه ۸۰

(۲) بابر نامه ۸۱-۸۹

(۳) بابر نامه ۱۰۸

(۴) بابر نامه ۱۱۷

بادغیس رسائیده چون شهزادگان تیموری هرات در مقابل شیانی برکنار  
آب مرغاب فراهم آمده بودند بابر از مرو چاق گذشته و در منزل گل باغان  
روز دوشنبه ۶ جمادی الاخری ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م با شهزاده گان ملاحتی شد. (۱)  
اما شیانی خان چون اتفاق شهزادگان تیموری هرات و کابل را در  
مقابل خود دید از جنگ و تعرض منصرف گردید و ازینطرف هم زمستان  
بود و کسی نمی توانست از آب آمو بگذرد بنابراین در ماه و جب همین  
سال عساکر شهزادگان هرات از آب مرغاب برگشته و بابر هم بدعوت  
بدیع الزمان میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا تا ۲ روز در منازل علی  
شیر بیگ در هرات توقف کرد. (۲)

**۱- هرات کابل:** بعل از رفتن بابر بصوب خراسان فتنه نوی ظهور کرد  
و محمد حسین میرزا دوغلت و سلطان سنجر برلاس حاکم ننگرهار و جمعی  
از مغولان را که در کابل مانده بودند با خود مددگار ساخت و خان  
میرزا عموزاده بابر راه پادشاهی کابل برداشتند (۳) و طرفداران بابر مانند  
ملابابای ساغرچی و خلیفه محب علی قورچی و احمدیو بیگ و احمد قاسم  
را در قلعه کابل محصور کردند (۴)

(۱) بابر نامه ۱۱۷ بعبعد تاریخ فرشته ۱۹۸۱

(۲) بابر نامه ۱۱۸

۳- خان میرزا سلطان و یس میرزا پسر کاکای بابر سلطان محمود میرزای  
حصار بود که هم خاله زاده او میشد و مادر او شاه بیگم دختر شاه سلطان  
محمد پادشاه بدخشان بود و محمد حسین میرزا دوغلت شوهر خاله بابر  
و حکمران اوزه تپه بود که شیانی خان او را از آنجا کشید (حاشیه ترجمه)

بابر نامه ۲۶۲

۱- (۴) بابر نامه ۱۲۵



بابر چون این واقعه را در هرات شنید، بتاريخ هفتم شعبان ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م از راه باد غوس و غرجستان و چخچران و یکم اولانک و بامیان و غور رفت و روی و کابل نهاد و در عین زیستان بعد از دیدن مشقت های فراوان که بقول بابر در بدست العمید شریف از آن ندیده بودی خود را بکابل رسانید و این شهر را باز کشود و بخان میرزا یار لوی بن قندهار و محمد حسین میرزا د و غلات را بطریق فرستاد و سیستان اجازه داد (شوال ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م).

بابر بعد از آنکه قندهار کابل برای اعانت عسکر و فراموشی مبارک لشکر کشی های خود در سال ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م قبایل خلجی و مهند افغانی را تاراج نموده و یک صدهزار و گوسفند را از ایشان به یغما برد، و این تاراج تا حدود کشته و از شرق جنوبی غزنی رسید و امیرانی که درین تاراج از افغانان بدست او افتاده بودند، همه را کشت و کله متاری از آن بر خیزانیده شد. (۱)

#### فتح قندهار:

در صحرای ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م قوای شیبانی خان از میر غاب گذارشته و شهر هرات را گرفت و از آنجا تا فراه و کر مجیر پیش آمد. اگر چه شاه بیگلر محمد مقیم پسران ذوالنون از غون که حکمرانان آن صفحات بودند، از یک طرف به شیبانی خان اظهار انقیاد نموده و سکه و خطبه را بنام او قبول کردند، همچنین پیامی در کابل به بابر فرستادند که بقندهار آید و در مقابل شیبانی به آنها پوری کند (۲).

پیشرفت قوای شیبانی از هرات بطرف فراه و سیستان، براهی بابر خطری بزرگ نبود، زیرا همین رقیب او را از ما و راه التهر دو آید بود، بنابراین از راه غزنی و کلات به قندهار و زمین دلو رفت و رسید.

(۱) بابر نامه ۱۲۹

(۲) بابر نامه ۱۳۱

شاه بیگ و محمد مقیم هر دو مقاومت کردند و به بابر اقتیاد نمودند، و در حدود خلیشک غربی شهر قندهار با او مصاف دادند که در نتیجه بابر پیر و زآمد و شهر قندهار را بگرفت و شاه بیگ به سوی شال و مستونگ گریخت و محمد مقیم بطرف زمین داور رفت. (۳)

بابر بعد از فتح قندهار این شهر را به برادر خود ناصر میر و لیس و خود وی با اسوانی فراوان هازم کتابصل گسر دجه و لسی بعد از پیشت شاه بیگ و محمد مقیم به مدد شیبانی خان بر قندهار حمله آوردند و ناصر میر را از آنجا کشیدند که بکابل نزد بابر گریخت. شیبانی خان قندهار را به شاه بیگ و محمد مقیم سپرده و به هرات بازگشت. چون درین وقت محمد مقیم بمرد قندهار تنها به شاه بیگ ماند. (۴)

#### در پیروزی قوای بابر علیه قندهاریان

عبدالله ولی پسر میرزا الخ بیگ (۳) بود که ۵۸ و ۵۹ سنه ۹۰۸ هـ ۱۵۰۲ م حکمرانی غزنه و کابل را از دست داد و در فتح قندهار بابر همراه بود و حکمرانی کلات و وادی ترک بدو سپرده شد. چون شیبانی خان قندهار را گرفت وی کلات را گذاشته و در کابل به بابر پیوست. درینوقت پیشرفت قوای شیبانی بابر و همراهان او را مشوش ساخت و خواستند که بطرف هندوستان روند و ازین دشمن قوی دور تر باشند (۵) بنابراین کابل را

(۱) بابر نامه ۱۳۴

(۲) فرشته ۱۹۹

(۳) میرزا الخ بیگ فرزند سلطان ابو سعید و هم بابر است که در ۹۵۷ هـ ۱۵۵۰ م دو غزنی مرده و هندوستان مدفون است.

(۴) بابر نامه ۱۳۵

به عبدالرزاق و بدخشان راه خان میرزا سپردند و خود بابر در جمادی  
الاولی ۹۱۳ هـ سپتامبر ۱۵۰۷ م از راه خورد کابل بطرف شرق افغانستان  
و آدینه پور ننگرهار در حدود غربی (جلال آباد کنونی) رهسپار گردید و  
لغمان و ننگرهار و وادی کتر را بدست آورد و آنرا به عبدالرزاق میرزا که از  
کابل آمده بود سپرد.

در بهار سال ۹۱۳ هـ می ۱۵۰۸ م بابر بتاخت و تاز قبیله مهمند افغانی  
پرداخت ولی در غیاب وی برخی از مغولان و بقایای اسرای خسرو شاه در  
کابل دست به دسیسه زده و در حدود دوسه هزار جوان را بدور خود در نواحی  
خواجه رواش (میدان هوایی کنونی کابل) فراهم آورده بودند. عبدالرزاق میرزا  
که خود داعیه طلب حکمرانی کابل بود، خود را از ننگرهار درین ایشان  
رسانیده و در دیه افغانان متصل کابل مرکز گرفت و بدور او سردارانانی مانند  
علی بیگ شیکور سیستانی و محمد علی شیانی و نظیر بهادر و یعقوب بیگ بابر  
جنگ و عبدالله صفت شکن و غیره فراهم آمدند تا او را به سلطنت کابل و غزنی  
تا بدخشان و ختلان بدارند. عبدالرزاق میرزا که خود را وارث حکمرانی کابل  
و غزنی میدانست درین هنگامه دستی داشت ولی مانند بابر مرد فعال و جنگجوئی  
نبود و این مهم را کماحقه پیش برده نیتوانست.

بابر برای خموشی این دسیسه سخت کوشید بحیث سپاهی جنگ کرد  
و مانند یک سپه سالار لشکر کشی و دفاع نمود و در اطراف کابل به قلعه داری  
و حمله و قیادت لشکر پرداخت و تمام مخالفان خود را در میدان جنگ از بین  
برد. عبدالرزاق میرزا رقیب آخرین بابر در جنگ و بابا مر او کشته شد (۱)

(۱) عبدالرزاق میرزا در گنبد مدفون پدرش الخ بیگ در غزنی در حوالی قبر سلطان  
محمود دفن شد که اکنون موزه غزنیست بر مزار او تیاریخ و فاتش  
چنین است .

شاهی که زفرتش فلک گشته خراب  
شمن و قمار از هجرش در تب و تاب  
تا ریخ و فات آن شهشاه شهید  
بر لوح فلک نوشته باخیر و صواب  
در باض الالواح ۱۲۲

کلمات و خیر و صواب بحساب جمل (۹۱۵) هـ - است.

و حکمرانی کابل غزنی اکنون بلامنازع به بابر ماند (۱) ۹۱۵ ۹۸ ۱۵۰۹

### زیر راعی:

چون بابر به اسیر کابل مشغول ماند قوای شیانی خان تمام ولایات هرات  
و سیستان را تا قندهار و هم ولایات شمالی را از میمنه تا بلخ و بدخشان بدست  
آوردند ولی مردم بدخشان که در کوهسار خود به آزادی زندگی میکردند بدو  
اسرای محلی فراهم آمدند و دست شیانی خان را کوتاه ساختند و یکی ازین  
آزاد یخواهان بومی بدخشان زیر شبان بود که بدخشان را از دست قوای  
شیانی خان و بابر کشید، وی شبان دلاوری بود که بسا از مردم بدخشان را فراهم  
و یک حرکت ملی بوجود آورد.

بابر چون اوضاع را چنین دید در سنه ۹۱۵ ۹۸ ۱۵۰۹ م خان میرزا  
عموزاده خود را که از طرف مادر با شاهان بدخشان قرابت داشت از کابل بداند  
فرستاد ولی وی شکست خورد و به زیر راعی تسلیم شد. اما یوسف علی یکی  
از کار داران خان میرزا برای ازین بردن زیر راعی دسیسه یی انگیزخت و او را  
یکشتند و خان میرزا در حکمرانی بدخشان تا مرگ خود (۹۲۷ ۹۸ ۱۵۲۰ م) بماند  
و نفوذ بابر بدین وسیله در بدخشان باقی بود. (۲)

### کشته شدن شیجانی خان:

در سنه ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م در خراسان واقعه یی روی داد که برای بابر  
در نهایت اهمیت بود. چون رقیب قوی بابر یعنی شیانی خان بر بلخ و  
هرات و قندهار تغلب جست و در ماوراءالنهر قوه عظیمی بهم رسانید  
و بدیع الزمان میرزا و شهبازگان دیگر تیموری هرات را مغلوب کرد

(۱) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ۱ ترجمه انگلیسی بابر نامه ۳۲۲

(۲) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ۱ ترجمه انگلیسی بابر نامه ۳۲۲

این اوضاع موجب تشویش شاه اسماعیل صفوی پادشاه فارس گردید و در اواسط شهر همین سال متوجه خراسان گشت و در ۲۰ شعبان به مرور رسید، شیبانی خان حصار مرو را مستحکم ساخته و روز جمعه ۲۶ شعبان ۹۶۹ هـ ۲ دسمبر ۱۵۱۰ م با قوای ۱۵ تا ۲۰ هزار ی خود بر لشکر یان صفوی بتاخت و در جنگ عظیمی که در یک منزلی مرو واقع گردید، خود شیبانی پاده هزار نفر او زیاده کشته شد و هزار نفر از سرداران و نسوان قوای شیبانی بخت فارسیان اسیر گردیدند (۱).

### سفر ماوراء النهر :

شیبانی رقیب بزرگ بابر در مقابل قوای صفوی از بین رفت و بابر هم در کابل این وقایع را بدقت می بیند تا که خان میرزا از بدخشان باو نوشت که به تسخیر فرغانه همت گمارد. بابر نیز فرصت از دست نداد و در شوال ۹۶۹ هـ (جنوری ۱۵۱۱ م) از هندو کش گشته و به قندوز رسید بعد از آنکه با شاه اسماعیل صفوی مکاتبه و از او استمداد کرد از طرف دربار صفوی احمد سلطان صفوی و صوفی علی و علی قلی خان و شاه رخ افشار با لشکر یان صفوی و یاوران وی رسیدند و هم قوای خان میرزا از بدخشان بدو پیوستند.

در اینوقت از بازاریانندگان شیبانی خان، عموزاده اوجانی بیگ فرزندان خواجه محمد سلطان قیادت قوای او زیاده در دست داشت و عبیدالله خان برادر زاده شیبانی خان در بخارا حکم میراند و تیمور خان فرزند شیبانی در سمرقند بود.

بابر از طرف قندوز بر دریای آمو گشته و نواحی حصار (تاجیکستان کنونی) را بوسیلهٔ عسکر شعبت هزاری خود بدست آورد ولی والی حصار قلعهٔ این شهر را مستحکم ساخت و مقاومت میکرد و مردم قباایل اطراف هم

(۱) فرشته ۲۰۰ لب التواریخ ۲۵۲ ترجمهٔ انگلیسی بابر نامه ۲۸۲

بمدش رسیدند. بنابراین بابر وی به فتح سمرقند نهاد و در نیمهٔ رجب ۹۷۰ هـ اکتوبر ۱۵۱۱ م این شهر را بار سوم فتح نمود. و از آنجا تا صرمیرزا برادر خود را به حکومت کابل گماشت.

اگر چه بابر در اینوقت از طرف شاه اسماعیل صفوی تقویه میشد و او هم شاید سکه بنام او زد و تظاهریه مذهب شیعه نمود، ولی قوای عبیدالله خان او زیاده او را در قول ملک در صفر ۹۱۸ هـ می ۱۵۱۲ م شکستی دادند که نتوانست شهر سمرقند را حفظ کند و هم چون شهر غجدوان باشکست و

عزل نجم ثانی اصفهانی سپه دار صفوی از دست وی رفت (۳ رمضان ۹۶۸ هـ ۱۲ نومبر ۱۵۱۲ م) بابر آخرین قوهٔ مقاومت خود را در ماوراءالنهر از دست داد و از دریای آمو گذشت و مدت دو سال را در صفحات شمال هندو کش و قندوز گذرانید و بعد از آن بکابل برگشت. ۹۲ هـ ۱۵۱۳ م (۱) و چون در سنه ۹۲۱ هـ ۱۵۱۴ م شاه حسن فرزند شاه بیگ حکمران ارغونی قندهار بکابل گریخت از طرف بابر با حرارت پذیرائی شد و یک سال بعد در ۹۲۲ هـ ۱۵۱۵ م بابر به تسخیر قندهار کمر بست، و در سال دیگر این شهر را محاصره نمود، تا که در ۹۲۳ هـ ۱۵۱۶ م به تسخیر آن موفق آمد (۲).

چون بابر مساعی مکرر خود را در تسخیر ماوراء النهر فاکام دید و در خراسان هم پیشرفتی برای تسکین جاه طلبی او بسبب قوهٔ صفویان ممکن نبود، بنابراین بعد از این توجه خود را بفتح هندوستان میزد و داشت و لشکر کشی های خود را بطرف شرق افغانستان معطوف نمود، که در بابر نامه شرح داده است.

(۱) فرشته ۲۰۱ انسکلوپیدی اسلام ۸۳۸

(۲) انسکلوپیدی برتانیکا ۳۵۴ تاریخ سند ۱۱۲ طبع بمبئی ۱۹۳۸ م

## لشکر کشی های بابر، برهند

بعد از سن ۳۷ سالگی در حیات بابر دوره مهمی آغاز میشود، بدین معنی که در همین سال ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م لشکر کشی های خود را برهند آغاز کرده است وی گوید:

«در تاریخ ۹۱۰ که ولایت کابل مسخر شد، ازان تاریخ تا حال همیشه هوس هندوستان کرده میشد، گاهی از جهت سست رائی امراء گاهی از همتائی برادران، یوزش هندوستان میسر و ممالک او مسخر نمیشد. آخر اینچنین موانع ثماند» (۱)

بابر این سالهای اخیر را به تنظیم امور و تهیه لشکر گذرانید، و چون از دریای آمو تا قندهار مستولی شد، ورقیبی را در این سر زمین نمی دید، بنابراین به تسخیر هندوستان همت گماشت و بقول خود او «بلاک از پنج لشکر کشی به فتح دهلی نایل آمد» (۲).



### لشکر کشی اول

در تعیین سنین حمله های بابر برهندوستان مؤرخان مابعد مختلف اند (۳) ابوالفضل علامی مؤرخ دربار اکبر در حدود ۱۰۱۳ هـ ۱۶۰۵ م لشکر کشی اول را در شعبان ۹۱۰ و دوم را جمادی الاولی ۹۱۳ و سوم را در غره محرم ۹۲۵ هـ می نویسد (۴) در حالیکه محمد قاسم فرشته در حدود ۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م حمله اول را در اوائل ۹۲۵ هـ و دوم را در اواخر ۹۲۵ و سوم را در ۹۲۶ هـ نوشته است و در تعیین سنین سفر چهارم ۹۴۰ هـ و لشکر کشی پنجم ۹۳۲ هـ - هردو ابوالفضل و فرشته متفق القولند.

بهر صورت: ابوالفضل سفر های جنگی با بر را در حوالی شرقی

(۲) بابرنامه ۱۷۷

(۱) بابر نامه ۱۷۷

(۳) کیمبرج هستری آف اندیا ۱۰۳۳ (۴) اکبرنامه ۹۲۹ و ۹۱۱

افغانستان و آویزشهای او با قبایل پهتون، نیز در لشکر کشی های هند شمرده است که ما در اینجا شرح سفر های جنگی او را در هند از روی بابر نامه و فرشته و میر خواند و خانی خان و محمد معصوم اقتباس میکنیم.

لشکر کشی اول بابر قرار نوشته خودش روز دوشنبه غره محرم ۹۲۵ هـ.

۳ جنوری ۱۵۱۹ م از جندول (وادی کنر علیا) بطرف باجور بود. قلعه باجور درین وقت مرکز حکمرانی یکی از امرای محلی قبیله دلازاك افغان بود، که بابر او را (سلطان باجور) میخواند (۱). بابر یکی از رجال معتبر دلازاك را به باجور فرستاد تا اطاعت کنند و قلعه را بد و سپارند.

ولی سلطان مذکور فرمان بابر را نپذیرفت. بنا برین روز پنجشنبه ۳ محرم به قوای بابر امر حمله بر قلعه باجور داده شد، درین جنگ لشکریان بابر يك دسته تفنگ اندازان Matchlocks-Men بقیادت استاد علی قلی

داشتند، که چندین نفر باجوری را بدین وسیله بکشتند، و روز دیگر که جمعه ۵ محرم بود، این قلعه در حالتی فتح شد که در حدود سه هزار کس کشته و بسی هم اسیر شده بودند، و سرهای کشتگان بکا بل و بد خشان

و بلخ فرستاده شد. و هم از سرهای بریده بر بالای تپه ای، کله منار (Pillar of Skulls) ساختند.

بابر روز یکشنبه ۱۱ محرم حکمرانی باجور را به یکی از امرای خود خواجه کلان سپرده، و برای سرکوبی افغانان یوسفزئی بطرف سوات حرکت کرد. درینوقت در سوات سلطان ویس سواتی حکم میراند، و رئیس یوسفزئیان این سر زمین شاه منصور پسر ملک سلیمان شاه نام داشت و هم سلطان علاء الدین سواتی از رجال نامدار به بابر اطاعت کردند، و هم طاوس خان برادر خورشید شاه منصور بحضور بابر رسید، و بدینصورت توانست قبایل یوسفزائی را که بر سر راه هندوستان افتاده بودند بخود مطیع سازد.

(۱) بابر نامه ۱۳۷



چون بابر اهمیت سوق الجیشی سرزمین یوسفزائی را میدانست، خواست با مردم آن روابط را بت داشته باشد، درین مورد دروش سبکتگین پدر سلطان محمود را پیروی نمود (۱) و دخترش منصور را که بی بی مبارک نام داشت (۲) ازدواج کرد که درین باره خود وی گوید:

«روز جمعه ۲۶ محرم در ولایت مائیش... بجهت مصلحت الو من یوسف زئی، دختر او (شاه منصور) طلبیده شده بود، درین منزل خبر رسید، که دختر شاه منصور را با مال یوسف زئی می آرند.» (۳)

بدین صورت بابر یک حصه قبایل یوسفزائی را که در رهگذر هندوستان افتاده اند، و سکندر مقدونی هم ازین راه بهند گذشته بود، بخود نزدیک ساخت و افغانان دیگر را هم با جنگ و زور مطیع گردانید، و تمام این مهمات را تا آخر ماسحرم انجا م داد و از راه کوتل امبهور Ambahur و کاتلنگر و پنجشنبه ۱۶ صفر ۹۲۵ ۱۷۸۹ فروری ۱۵۱۹ م متوجه گذر دریای سند نیلاب شد و چون از دریای سند بگذشت، بار اول قدم خود را در خاک هند گذاشت و ولایت بهیره پنجاب را بتصرف خود آورد، که حاکم آن علی خان پسر دولت خان بود. وی پیامی بوسیله ملا مرشد ایلچی به سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی افغان پادشاه هندوستان و دولت خان بن تاقار خان یوسف خیل افغان حاکم لاهور فرستاد، و این ولایت که قباله ترك (اخلاف تیمور) تعلق داشت طلبیده شد، و مردم آنجا در مقابل پرداخت چهار صد هزار شاخرخی (تقریباً ۲ هزار پوند سترلنگ) امان داد، و روز دوشنبه ۵ ربیع الاول ۹۲۵ ۷۸۹۲ م و ۱۹ مارچ ۱۵۱۹ م ولایت بهیره ابه هندو یک

(۱) بقول سیاست نامه نظام الملک و تاریخ گزیده: سبکتگین دختر یکی از روسای زاول را بزنی گرفته بود، که مادر سلطان محمود باشد، و او را بدین سبب زاولی گفته اند (خجسته در که محمود زاولی در یاست...)

(۲) ابوالفضل و اخوند درویش نام این دختر را بی بی مبارک نوشته اند (پنهانها ۱۵۹ و یوسفزائی افغان ۳۱۷) که برادرش پیر جمال بابر در فتح هند اشتراک کرد، و وی خواهرش در عصر اکبر در هندوستان مرده اند. (ترجمه بابرنامه ۸۷ ر ۲)

(۳) بابرنامه ۲۳۹

ولایت چناب را به حسین اکزاك (۱) سپرده و ضمناً بر قبیله کهکری (۲) (بن نیلاب و بهیره تادامنه های کوهسار کشمیر) بتاخت و قصبه پرهاله را که مرکز حکمرانی تاقار کهکری و هاتی کهکری بود، با خزانین آن بدست آورد و روز یکشنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۳ مارچ از بهیره بعزم کابل رهسپار گردید و حکومت میان بهیره و دریای سند را به محمد علی جنگه جنگه سپرد.

بابر از راه پشاور و دره خیبر و گندسک گذشته و روز جمعه غره ربیع الاخر - اول اپریل در ارگ کابل مجلس نشاط و شراب آراست. (۳)

بابر در کابل به عیش و نوش و گردش در منتزهات آن جاشغول ماند، ولی بعد از یکماه افغانان هندوستان و مردم زمیندار ولایت بهیره فراهم آمدند، و حکمران گماشته بابر، هندو یک را از انجا راندند. وی از راه نیلاب بکابل پیش بابر رسید (۴) و هم ملکه شاه منصور یوسفزائی با شش نفر کلاتران آن قبیله از سوات بکابل آمدند، و روز دوشنبه ۵ غرمجمادی الاخری ۹۲۵ ۵۲۰ م یعنی ۱۹ مارچ ۱۵۱۹ م بعد از اخذ خلعت های بابر، واپس رفتند و مالیات اراضی باجور و سوات را شش هزار خروار شالی قبول کر کردند، که به خزانه بابر پیردارند (۵)

در همین سال بابر بطرف ولایت گردیز نیز متوجه شد، زیرا افغانان قبیله ادرسان (۶)

(۱) دو ترجمه بابرنامه *Ikzaki* و در مطبوع بمبئی افکر الکاست (ص ۱۳۳)

(۲) *Gakkar*

(۳) بابرنامه ۱۳۷ تا ۱۳۹ (۴) بابرنامه ۱۵۰ (۵) بابرنامه ۱۵۱

(۶) در بابرنامه عبدالرحمن افغانان است (ص ۱۵۲) این قبیله افغانی بنام ادرسان شعبه نیست از قوم خوگیا نی فصل کرمان (کرلان) که در متون مربوط خوست پیشه زمینداری داشتند، و به شش طایفه تقسیم میشدند: جاجی خیل - سودی خیل احمد خیل - مدی خیل - گوندی - بتگنی.

عدای ایشان در قرن ۱۹ یک هزارمید میرسید، و در تحت اداره حکومت کابل بودند (صولت افغانی ۵۰۳)

که در سرحد گردیز بوده اند، بقول خود وی «در مال و معامله رایج نبودند، و کاروانیان آیند و رونده ازینها متضرر بودند» (۱)

چون مسکن این مردم بر راه تجارتی هندوستان واقع بود و بابر خواست ایشانرا مطیع گرداند بنابر این روز چهارشنبه ۲۹ رجب ۹۲۵ هـ ۲۷ جولائی ۱۵۱۹ م از راه کوتل تیره بطرف گردیز پیش رفت و لشکریانش تا کرماش (وادی کورم) بتاختند و پس از افغانان را بکشتند و از سرهای کشتگان کله مناری برپا کرده، روز یکشنبه سوم شعبان ۳۱ جولائی از راه محمدآغه لوگر بکابل آمد. (۲)

### لشکر کشی دوم

لشکر کشی دوم بابر به ماورای خیبر روز پنجشنبه ۱۳ رمضان ۹۲۵ هـ ۸ سپتمبر ۱۵۱۹ م بود، وی گوید که: بجهت رفع و دفع یوسف زئی عزم جزم کرده شد. (۳)

چنین بنظر می آید، که یوسفزائیان علیا در باجور و حدود سوات بوسیله ازدواج دختر شاه منصور و آمدنش بکابل مطیع شده بودند، ولی یوسفزائیان و قبایل افغانی وادی پشاور در مجاری دریای کابل باو اطاعت نمی کردند، بنابرین درین سفر از راه خیبر به وادی هشنغر حرکت کرد، وی گوید: که موسی خان و کلانتران دلازاک گفتند که در هشنغر الوس بسیار است، غله هم بسیار یافته میشود. بنابرین عزم شد که افغانان آن نواحی را تاخته قلعه هشنغر با قلعه پشاور بدست آورد. (۴) بابر بدین نیت به وادی هشنغر آمد، ولی بقول خودش: چون در میان غله های افغانان فرو آمده شد، نصف آنچه تعریف کرده بودند بلکه چار یک آنهم غله

### یافت نشد. (۱)

قلت خورا که رسیدن خبر عزیمت سلطان سعیدخان (۲) از کاشغر بطرف بدخشان او را از پیشرفت به سوی دریای هند باز داشت و هم چون افغانان خدر خیل با او در آویختند، از آویزش با افغانان هشنغر فسخ عزیمت نمود، و از کنار آب سوات و مجاری دریای کابل برگشت.

بقول فرشته: میرزا محمد سلطان اويس بن منصور بن عمر شيخ را که از اتاریش بود، با چهار هزار سوار به پنجاب فرستاد و خود وی از راه خیبر و ننگرهار و گندمک تا اواخر شوال ۹۲۵ هـ ۲۰ اکتوبر بکابل رسید. (۳)

طوری که بیشتر گفتیم: در سال ۹۱۳ هـ ۱۵۰۶ م بابر بفتح قندهار موفق شد، ولی بعد از چند ماه واپس شاه بیگ ارغونی آنرا گرفت و بقول محمد معصوم وی به امرا و لشکریان خود گفت: «بابر درین مرتبه تشریف آورده و ما را از اینجا بیجا رادیدند، و سال دیگر لوای عزیمت تسخیر خواهند افراخت و تا ما را از اینجا بیجا ن سازند، آرام نخواهند گرفت.... ما را فکر خود باید کرد» (۴)

بدین نهج شاه بیگ برای خود محل آینه حکمرانی را در آنطرف دره بولان و سند تهیه دید، و طوری که پیش بینی کرده بود، بابر در اوائل ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰ م قندهار را به محاصره کشید، و در صدد نقب کردن قلعه آن برآمد، ولی در لشکریان او در اول تیرماه مرض تب افتاده و پاشاه بیگ بمصالحه کرد و بالضروره در ماه رجب ۹۲۶ هـ جون ۱۵۲۰ م بکابل آمد. (۵)

(۱) بابرنامه ۱۵۶ (۲) سلطان سعیدخان بن احمد خان الجه بن یونس خان از امرای کاشغر و ماما زاده بابر است که از ۹۲ تا ۹۳۹ هـ حکمرانده است (ز مباحث ۳۷۰) در روضة السلاطین (ص ۲۶۶) در سلك شعراى تركى زبان ذکر آورده است.

(۳) بابرنامه ۱۵۸ (۴) تاریخ سند ۱۱ (۵) تاریخ سند ۱۱۱  
تعلیق بیورج بر بابرنامه ۳۳۱

(۲) بابرنامه ۱۵۳

(۳) بابرنامه ۱۵۵

(۱) بابرنامه ۱۵۴

(۳) بابرنامه ۱۵۸

## لشکر کشی سوم (۱)

در تعین تاریخ لشکر کشی سوم فرشته و خانی خان متفق القولند، که اواخر سال ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰ م باشد. بقول فرشته بابر در راه پنجاب باز قبایل افغانی را که مانع پیشرفت او بودند تاراج نمود، و چون از دریای سند گذشت به کسانیکه در بهیره بر خلاف او جنبش کرده و کارداران او را زنده بودند جزای سنگین داد، و برخی از افغانان را از اینجا کشید و طرف سیالکوٹ پیش رفت مردم اینجا بدون مقابله به او اطاعت کردند و نجات یافتند. ولی مردم سیدپور با او مقابل گردیدند و دست بسلاح بردند.

بابر قهراً ایشانرا مغلوب و قتل عام نمود، زنان و اطفال را اسیر ساخت و تمام اسوار مردم را بتاراج برد. (۲)

در اینجا بابر شنید، که شاه بیگ ارغونی حکمران قندهار بر اراضی متصرفه او تجاوز کرده و خطری به غزنی و کابل متوجه است، بنابراین بزو دی، بکابل برگشت و چون خان میرزا در بدخشان وفات یافت بابر دوسنه ۹۲۷ هـ ۱۵۲۱ م فرزند کلان خود، همایون رابه حکمرانی بدخشان فرستاد. و بسوی قندهار حرکت کرد و شاه بیگ را در انجام حضور داشت شاه بیگ در آن حصارهای فشرد و از شهزاده طهماسب صفوی که به هدایت امیرخان بر خراسان حکم میراند استمداد کرد امیرخان نیز بابر را بجزایر صرقتدار واداشت، ولی وی قبول نکرد، تا که شاه بیگ از آمدن او شد بابر بتنگ آمد و فرزند شیخ ابوسعید پورانی (هروی) را بغرض مصالحه و معاهده فرستاد، بابر نیز خواجه محمود و خواجه عبدالعظیم

(۱) از ۹۲۶ هـ تا ۹۳۲ هـ حوادث شش ساله زندگانی بابر در بایرنامه نیست. بنا برین شرح لشکر کشی سوم و چهارم بابر در اینجا از منابع دیگر مانند اکبرنامه ابوالفضل و تاریخ فرشته و منتخب الباب خانی خان و تاریخ سند محمد معصوم و ترجمه انگلیسی بایرنامه گرفته شد. (۲) فرشته و منتخب الباب ج اول.

رادرین قلمه قندهار ارسال داشت و برین قراردادند، که سال آینده قندهار رابه بابر سپارند.

مطابق این معاهده، کلید شهر قندهار بتاریخ ۱۳ شوال ۹۲۸ هـ اول سپتمبر ۱۵۲۲ م بسویله میرغیاث الدین فیروز خوانسار (مؤلف حبیب السیر) بدر بار بابر فرستاد و شاه بیک بولایت شال (کوئته) و داد و سیوستان پس نشست، و حکمرانی شهر قندهار از طرف بابر به پسرش کاسران سپردند و وسعت قلمرو بابر تا دریای هلمند رسید (۱).

## لشکر کشی چهارم

بابر در سال ۹۲۹ هـ ۱۵۲۳ م در داخل قلمرو خویش به ضبط و ریط و طبع ساختن افغانان مشغول ماند، درینوقت در هندوستان پنج حکمدار مسلمان و دو حکمدار هندو وجود داشت، اول - امیر اتوری لودیان دهلی که از بهیره پنجاب تا بهار وسعت داشت.

دوم - سلطان محمد بیگلر در گجرات (پادشاه هفتم خاندان ملوک گجرات بن محمود تولدش ۸۷۳ جلوس ۹۱۷ هـ)

سوم - بهمنیان دردکن (اخلاف حسن کافکو ۷۳۸-۹۳۲ هـ ملوک آخرین آن ولی الله در ۹۲۹ هـ و کلیم الله در ۹۳۲ هـ)

چهارم - محمود خلجی بن ناصر در مالوه (۹۱۷ تا حد و ۹۳۷ هـ)

پنجم - نصرت شاه در بنگال (بن علاء الدین حسین بن سید اشرف ۹۲۵ - ۹۳۹ هـ)

ششم - راجه بیجانگر Vijayanagar

هفتم - راناسنگادر چیتور (2) Chitor

از جمله این حکمرانان، اولین برخورد بابر با لودیان بود، که قلمرو ایشان تا کنار های سند میر سید و چون بابر از اختلاف امرای لودی اطلاع داشت، این فرصت را غنیمت شمرد، و دوسنه ۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م از دریای سند گذشته و بر لاهور تاخت،

(۱) تاریخ سند ۱۱۱ - کتیبه چهل زینت قندهار - ترجمه بایرنامه از بیورج

۳۳۲ تاریخ هند ارکن ار ۳۵۵

(۲) بایرنامه ۱۸۹ کیبج هستری آف اندیا ۳۹۹ زیبا و ۳۲۷ بعد

هرچند جمعی از افغانان مقتدر پنجاب چون بهارخان و مبارک خان لودی و یکن خان لوحانی درشش گروهی لاهور بآبایر مضاف دادند، ولی اختلاف برای مذکور وسیله شکست وضع ایشان گردید، و بآبایر لاهور را گرفته و به آتش سوزانید و بعد از چند روز دیبالپور را گرفته و قتل عام نمود. و لاهور را به میر عبدالعزیز و سیالکوٹ را به خسروگو کلتاش و دیپالپور را به بابا قشقه مغول و کلانپور را به محمد علی تاجیک سپرد.

بآبایر درین سفر قاصدود سرهند پیش رفت و دولت خان لودی حکمران لاهور را که بعد از بغاوت بر سلطان ابراهیم لودی در قبایل بلوچی پناهند شده بود، به جاگیر خودش در سلطان پور فرستاد و سلطان علاء الدین را در سلطان ابراهیم راتحت اداره

بابا قشقه در دیپالپور جای داد. ولی بعد از حرکت بآبایر کابل و رسیدنش بدریای سند دولت خان و پسرش غازی خان، سلطان علاء الدین و بابا قشقه را از دیپالپور اخراج کرده و پنج هزار افغان را برگرفتن سیالکوٹ فرستادند، که میر عبدالعزیز حکمران لاهور آنها را شکست داد (۱۵۲۵ هـ ۹۳۱ م)

بآبایر بزودی خود را بکابل رسانید، و علاء الدین نیز در کابل بدربار آمد، و چنین فرمان گرفت که تمام سپه داران هندوستان با علاء الدین در تسخیر دهلی همراهی کنند، و بعد از او تمام ولایات غربی لاهور به بآبایر و دهلی به علاء الدین تعلق داشته باشد. با چنین تعهد علاء الدین از کابل بهند رفت و بآلشکر سی تاجپهل هزاری خود دهلی را محاصره نمود، ولی سلطان ابراهیم بایشان شکست فاحش داد و جمیع آنها را متفرق کرد (۱)

اما خود بآبایر بعد از اتمام علاء الدین بهند بطرف بلخ متوجه گشت (۲) و بزودی خود را به لشکر کشی آخرین خود بر هند مهیا گردانید.

(۱) بآبایر نامه ۱۶۷ ترجمه بآبایر نامه ۱۵۳۲ بحواله اکبر نامه و خافی خان

و فرشته.

(۲) بآبایر نامه ۱۶۶

## لشکر کشی پنجم و فتح دهلی

قبل از شرح حرکت پنجم بآبایر بر هند به مطالعه اوضاع آنجا باید پرداخت تا روشن گردد که در فتح هند بدست بآبایر چه عواملی دخیل بوده است؟

در جمله حکمرانان هند لودیان در دهلی بصفت شاهنشاهان و قویترین عناصر حاکمه هند بوده اند، لودی یک قبیله افغانی از شعبه یتتی است (۱) که یک خاندان آن در حدود ۱۰۰۹۵۳۰۰ م از نسل شیخ حمید لودی از لغمان تاملستان حکمرانی داشتند و مرکز شاهی ایشان در ملتان بود (۲).

بعد از این پسا رجال قبیله لودی در هندوستان مصدر کارنامه های لشکری و اداری بوده اند که از آن جمله ملک بهلول و لسلک کالادر سر هند بعد از وفات اسلامخان در ۲۵ ذیحجه ۸۵۵ هـ دسمبر ۱۴۵۱ م بر تخت شاهنشاهی هند نشست چون در سنه ۸۹۳ هـ ۱۴۸۸ م از جهان رفت بعد از او سلطان سکندر پسرش (۸۹۳-۹۲۳ هـ ۱۴۸۸ م) و بعد از او سلطان ابراهیم بن سکندر (۹۲۳-۱۵۱۷ هـ ۱۵۲۵ م) بشاهی رسیده اند.

دوره ۷۰ ساله شاهنشاهی لودی در عهد سلطان بهلول و سکندر رغبر آرامش و عدالت و وسط مبانی مدنیت بود. زیرا اکثر امرا و قبایل افغانی مانند لودی، فرملی لوحانی و غیره با اتفاق و همکاری کار می کردند. امور لشکر داری و مالیات و عدلیه و زراعت تنظیم یافته بود و تمام قبایل افغانی از سمت مغرب به مرکز شاهنشاهی قوت میدادند ولی این وضع بعد از جلوس سلطان ابراهیم لودی برقرار نماند و سلطان جلال الدین برادر کوچک او در جنوب و اعلان شاهی داد تا که در آخر بدست سلطان ابراهیم اقتاد و کشته شد.

سلطان ابراهیم لیاقت اداره را کمتر داشت و بر مزاج او استبداد رأی غالب بود

(۱) مخزن افغانی ۶۰۳/۲

(۲) پته خزانه ۶۸-۶۹ فرشته ۱۰۷ حیات افغانی هم خورشید جهان ۶۷ ملیسون در تاریخ افغانستان ۳۳



بنابرین اکثر اسرای در بار لودی ازو رنجیدند ، برخی کشته و جمعی فراری شدند و تزلزلی در بنیاد سلطنت لودی افتاد ، از آنجمله حبس و قتل میان بهو وزیر پدرش و اعظم همایون بن بایزید عمزاده اش موجب تشویش تمام اسراء گردید و دولت خان بن قاتار خان لودی حکمران پنجاب که با سه پسر خود دلاور خان و غازی خان و حاجی خان از ارکان بزرگشا هتاشای لودی بودند ، از سلطان ابراهیم برگشتند و اسرای بزرگ دیگر هم بهر طرف دست به اغتشاش و بغاوت زدند . (۱)

در این اوضاع که وسیله سقوط شاهنشاهی لودی گردید ، اولاً استبدادرای و عاقبت نیندیشی خود سلطان ابراهیم دست داشت که تمام اسرای در بار لودی و ارا کین شاهنشاهی را بوسیله قتل و حبس و زجر از خود رنجانید ، دوم کوتاهی اندیشه و نفاق خود رجال افغانیست که با وحدت و اتفاق همدیگر مایه فساد را از سر کز شاهنشاهی گم نکردند و به بابر توسل جستند که وی خودش مدعی تخت و تاج هندوستان و رقیب سر سخت خاندان شاهان لودی بود . (۲)

احمد یا دگار درین مورد مینویسد :

«اول باعث خرابی سلطنت او کشتن اعظم همایون بود و بیخ سلطنت خود را بدست خود برکنند ... درین اثنا دولت خان لودی که از بیست سال حکومت پنجاب داشت او را از لاهور طلبید ، او در آمدن خود اهمال کرد ، و پسر خود را

(۱) تاریخ شاهی ۷۱ بعد ، مخزن افغانی ۲۳۵/۱ بعد ، طبقات اکبری ۳۳۷/۱ فرشته ۳۵۱/۱ - الیوت در تاریخ هند ۲۰/۱ مائیر رحیمی ۳۸۷/۱ منتخب التواریخ ۳۳۰/۱

(۲) گویند که بابر برای کشف اوضاع هند و مقاصد جهانگیری خود به تغییر لباس و بی قلندران بدربار سلطان سکندر لودی رفته بود ، چون سلطان او را بعداً شناخت بابر از آنجا رفت و سلطان دست حسرت مالیدن گرفت و می گفت که وی ما نند شرخ همای بدست افتاده بود ، اما طرفه بدرجست (تاریخ داودی ورق ۶۶ نسخه خطی اندیا آفیس) .

که دلاورخان نام داشته فرستاد ... فرمود تا او را در حبس خانه که بعضی اسرای کپار را در دیوار گرفته بودند بردند ... دلاورخان از دهلی گریخت و در شش روز پیش پدر رسید و گفت که اگر حیات خود خواهی ، فکر خود کن .» (۱)

دولت خان از این وضع سلطان ابراهیم سخت ترسید و پسر خود دلاورخان را بکابل پیش بابر ارسال داشت و گفت : سلطان ابراهیم از اسرای پدر خود ۲۳ نفر را که بنیاد سلطنت و ستون دولت او بودند ، بی جرم بکشت و خاندان های آنها را برانداخت و بعضی را در دیوار گرفت و بعضی را به آتش بسوخت چون امید سلامتی از قهر او نداشتند ، جمیع اسراء مرا فرستادند و چشم انتظار براه نهاده اند . (۲)

بدینطور بین سلطان ابراهیم و اسرای او هر طرف جنگهای خونین رویداد ، و بابر با آمدن احمدخان سربنی که از طرف دولت خان به کابل آمده و استمداد میکرد دانست ، که سلطان ابراهیم لودی بدست خود بنیاد شاهنشاهی لودی را متزلزل ساخته است ، و این فرصت را از دست نباید داد .

با بر در کابل به تقویه قوای خود پرداخت ، شاهزاده همایون را که حکمران بدخشان بود ، با قوای شمالی کشور خود خواست ، و خواجه کلان بیگ را از غزنی و زابل بالشکر های آن جلب کرد و بقول سورخان قوای لشکری او که عبارت از رزمجویان سمرقند و خراسان و بدخشان تا سیستان بودند (۳) آماده پیگار شدند .

روز حرکت بابر از کابل به عزم تسخیر هند ، غره صفر ۹۳۲ ۱۷۵ نومبر ۱۵۲۵ م بود ، وی شهزاده کامران پسر خود را به حکمرانی قندهار و کابل

(۱) تاریخ شاهی ۸۸

(۲) تاریخ شاهی ۸۹

(۳) خود بابر لشکریان خود را (علاوه بر مغل) افغانان و هزاره و عرب

و بلوچ میدادند (بابرنامه ۲۰۶)



به چرم گاو با هم بسته شده و در عقب آن دسته های تفنگ انداز آن قرار داشت و بابر قوای خود را بروفق تجربه های جنگی خود و عنعنات لشکر کشی های خانواده تیموریان آراست. در قلب (قول) خود بابر قرار داشت که بطرف دست چپ او خندق و شاخه های درختان بود.

سیمنه (Right-Division) را همایون به همراهی خواجه کلان و سلطان محمد دلدای (Duldai) و هند و بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی قیادت میکرد. در میسر محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان و شاه میر حسین و سلطان جنید برلاس و قتلقدیم و جان بیگ و محمد بخشی و شاه حسین برگی و مغول غانچی (Ghanchi) بودند.

در طرف راست قلب (Center) چین تیمور سلطان و محمد، گوکل تاش و شاه منصور برلاس و یونس علی درویش محمد ساریان و عبدالله کتابدار قرار داشتند. و در طرف چپ قلب خلیفه و خواجه میر میران و احمدی پروانچی و تردی بیگ و کوچ بیگ و محب علی خلیفه و مرزا بیگ ترخان بودند. قوای پیش رو را خسرو گوکل تاش و محمد علی جنگ جنگ قیادت میکردند و عبدالعزیز

میرآخور (Naster-of Horse) قاید قوای عقبی بود در اوج سیمنه Flank of right ولی قزل و ملک قاسم و بابا قشقه با مغولان خود گماشته شده و در اوج میسر قرا قوزی و ابوالمحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و مهدی و تنگری قلی مغل قرار داشتند. (۱) جنگ عظیم پانی پت بدینطور آغاز شد استاد علی قلی و مصطفی توپچی در استعمال اسلحه ناریه فعالیت کردند از صبح تا نصف روز جمعه ۸ رجب ۹۳۲ هجری ۲۱ اپریل ۱۵۲۶ م جنگ خونین دوام داشت و نیمروز بود که لشکر سلطان ابراهیم لودی شکست خورد و خودوی هم درین جنگ کشته شد (۲) عدد

۱- بابر نامه ۱۷۵

۲- روایت جمهور چین است اما مؤلف تاریخ داؤدی عبدالله گوید: که من از یک شخصی ۱۲۰ ساله شنیدم که سلطان ابراهیم براسپ مشککی تازی سوار بود و از معرکه برآمد و خواست در موضع دویانه از دریای جمنای بگذرد و اسب خود را به دریا انداخت تا که در آب غرق گردید. این منظر

را همین راوی که سال دیده بود تاریخ داؤدی خطی ۹۵

تمام کشتگان این سرکه را در همان روز ۱ یا ۱۶ هزار تخمین کردند ولی بعد از آن مردم هندوستان گفتند که چهل تا پنجاه هزار بقتل رسیده اند. (۱)

درین معرکه بکرماجیت (Bikermajit) راجه کهن سال گوالیار (Gwalior) که به همراهی سلطان ابراهیم میجنگید نیز کشته شد و از خانواده او که در آگره بودند جواهر زیادی بدست همایون آمد که در آن جمله الماس مشهور به (کوه نور) هم بود که هشت مثقال وزن داشت.

بابر رجال معتمد خود را به ضبط خزاین دهلی گماشت و شهزاده همایون را به آگره فرستاد و خود وی در قتل آباد دهلی فرود آمد و مولانا محمود و شیخ زین رابه دهلی ارسال داشت که خطبه را بنام او بخوانند (۲) و بدین طور بابر شهنشاه هند گردید و به منتهای مقاصد خود رسید (جمعه ۱۵ رجب ۹۳۲ هـ ۲۷ اپریل ۱۵۳۶ میلادی) ۱

### از فتح دهلی تا مرگ بابر:

اکنون که بابر رقیب بزرگ خود سلطان ابراهیم لودی را از بین برد و در جنگهای دیگر بسا رجال نیرومند آن دوره مانند دولت خان لودی و پسرانش نیز مقهور شدند در نخستین و هله فتح هند وی دو کار داشت:

اول: تسکین و پاداش امرا و کسانیکه با او در فتح هند همراهی داشتند و این کار آسان بود زیرا وی تمام خزاین و اموال شهنشاهی لودی را در دهلی و آگره بدست آورده بود و میتوانست با دادن بخششهای هنگفت و سوغات این مردم را بخود جلب نماید. وی روز شنبه ۲۹ رجب ۹۳۲ هـ ۱۵ سی ۲۶ م به دیدن و بخشیدن خزانه ها در آگره آغاز کرد: به همایون هفتاد لک به امرا شش لک تاده لک، به کامران ۱۷ لک به محمد زمان میرزا ۱ لک به عسکری میرزا ۱۰ لک به هندال میرزا ۱۵ لک داد، و هم از جواهر و اسوار هنر و سوغات هابسمرقند و خراسان و کاشغر و عراق و مکه و مدینه فرستاده شد و به هر فرد

ولایت کابل و ورسک (مخرج در پای کابل به وادی پشاور) یک یک شاهرخه  
(۱) انعام داد . (۲) .

در بین سرداران لشکری بابر کسانی نیز بوده اند که به سکونت در هندوستان  
راضی نبودند و به مجردی که موسم گرما آمد مردم از تاثیر باد سموم مردن گرفتند  
و اکثر اسرا و جوانان دل انداختند و حتی خواجه کلان که سر د معتمد و  
سپه دار بزرگ بابر بود بر دیوار عمارت دهلی این بیت فارسی نوشته بود:  
اگر به خیر و سلامت گذار سند کنم سیاه روی شوم گر هوای هند کنم  
بابر این گونه اسرای شاکی را هم به فرستادن کابل راضی گردانید و خواجه  
کلان را به غزنی و گردیز و خواجه میر میران را به کابل با اسوال و هدایائی  
زیاد فرستاد و دیگران را به این گونه منطق قوی قانع ساخت که:  
« تمام اسرا را طلبیده کنکاش کرده شد من گفتم: که سلطنت و جهان گیری  
بی اسباب و آلات دست نمیدهد. پادشاهی و امیری بی نوکر و ولایت ممکن نیست.  
چند سال سعی ها کرده بشقت ها دیده راه درازی را قطع کرده لشکر ها  
کشیده خود را و لشکر را در مخاطره های حرب و قتال بیندازیم بعنایت الهی  
این مقدار باغی بسیا را زیر کرده این چنین ولایت ها و مملکت های وسیعی  
را بگیریم. حالا چه روز آمده است و چه ضرور کرده است؟ که این چنین جان ها  
کنده گرفته ولایت ها را بی جهت پرتافتند باز بکابل رفته با بتلای تنگدستی  
بمانیم. هر کس که دولت خواه است بعد از این چنین سخنان نگوید. هر کس  
طاقت نتواند آورد و دوبه رفتن رو آورد از رفتن خود برنگردد. این چنین معقول  
و موجه سخنان را خاطر نشان ساخته خواهی نخواهی مردم را از این دغدغه  
ها گذارنده شد.» (۳)

۱- بقول ابوالفضل هشت لک شاهرخه مساوی یک ک کرو و ۲۸۰ لک دام بود  
آئین اکبری ۲- ۱۶۹ و با این حساب یک ک شاهرخه ۱۸ دام و ۳۰ دام یک  
رو پیله هندی مساوی دو نیم شاهرخه و ده پش و هردام مساوی دو آنه عصره انگلیسی  
بود که هردام ۲۵ جیتل شمرده می شد .

۲- بابرنامه ۲۰۷

۳- بابرنامه ۲۰۷

دوم: در دوسه سال اخیر شاهنشاهی سلطان ابرا هیم لودی اکثر اسرا  
و حکمرانان افغانی از مرکز سلطنت در حالت بغاوت و سر پیچی بوده اند و چون  
بابر بر دهلی و آگره مسلط شد تصفیه و انقیاد این سرکشان قوی را هم در پیش  
داشت و این اسرا بقول خود بابر عبارت بودند از:

Sanbhal	قاسم سنبل در ولایت سنبل
Biyana	نظام خان در ولایت بیانه
Mewat	حسن خان در ولایت میوات
Dhulpur	محمد زیتون Zeitun در دولپور
Gwalior	تار خان سارنگ خان در گوالیار
Raberi	حسین خان لوحانی در رابری
Etawa	قطب خان در اتاوه
Kalpi	علی خان در کالپی

نصیر خان لوحانی و معروف فرملی و اسرای دیگر افغان ، از قنوج تادریای  
گنگ در تصرف خود داشتند و بهار خان پسر دریا خان را بلقب سلطان محمد  
به مقام شاهی برداشتند .

سرغوب غلام در سهاون (مرکز ناحیه مترا Mutttra نزدیک کنار  
چپ جمنا (۱) بود .

این مردم وقایع عهد تیمور لنگ (جد بابر) را در حافظه داشتند ، که بعد  
از فتح و یغمای دهلی این مملکت را ترك کرده و به ماوراءالنهر برگشت .  
ایشان میدانستند که سپاهیان و سرداران لشکر بابر را یارای تحمل آب و هوای  
اقلیم گرم هند نیست . ولی بابر که از مدتها هوای فتح مملکت وسیع و پر ثروت  
هند را داشت ، آگره را مرکز و مقر خود ساخت ، و بتمام مردم ثابت کرد ، که  
واپس رفتنی نیست ، و این کشور وسیع و ثروت عظیم آنرا از دست نمیدهد .

۱- بابرنامه ۲۰۶



زیراسرزمین سابقه مملکت او با محدودیت های اقتصادی آن نمیتوانست جدا طلبی شاهنشاهی او را کفایت کند خودوی گوید :

(( ملکیکه بمن تعلق داشت بدخشان و قندهار و کابل و قندز بود اما از این ولایات نفع معتد بهی نبود ، بلکه بعضی ولایت ها به تحت نزدیکی غنیمت آنچنان بود که مدد های عظیم کردن لازم بود . دیگر جمیع ولایات ماورا النهر در تصرف خوانین و سلاطین اوزبك بود . نزدیک به صد هزار لشکر های ایشانرا تخمین میکردند دشمن قدیمی بودند )) (۱)

بابر در مدت چهار و پنج سال اخیر زندگانی خود در هند تمام عناصر حاکمه و بقایای افغانان را ازین برد ویا مطیع خود گردانید . و درین مورد از خوشنویست و خونریزی و گاهی از عفو و بخشش و تدبیر و تجربه طویل جهانداری و لشکرکشی خود کار گرفت . مثلاً : هنگامیکه در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بابر بوسیله غذا مسموم گردید ولی از مرگ نجات یافت ، وی این دسیسه را به مادر سلطان ابراهیم لودی نسبت داد و او را به یونس علی و خواجگی اسد سپرده ، تا نقد و جنس و غلام و کنیز و غیره را از او تحصیل کنند و جزا دهند . وی پسر سلطان ابراهیم را در ربیع الاول همین سال بکابل پیش شهزاده کامران محبوس فرستاد (۲) و احمد چاشنی گیر را پاره پاره نمود و طباخ رازنده پوست کشید و یک زن متهم رادر تپه پای فیل انداخت و دیگری را هم بگله تفنگ زدند (۳) ولی در فرمان ۲ ماه جمادی الاخری ۹۳۳ هـ مارچ ۱۵۲۷ میلادی که بطراف مملکت درباره فتوحات خود نوشته : علاءالدین عالم خان این سلطان بهلول لودی (عم سلطان ابراهیم لودی) را به القاب ((سلطنت مآب و خلافت انتساب)) و اولاد او را نتیجه السلاطین جلال خان

۱- بابرنامه ۷۸

۲- بابرنامه ۲۰۳

۳- بابرنامه ۲۰۳

و کمال خان نامیده است (۹) و ازین برمی آید که از اسرای هند آنکسه اطاعت او را کرده اند بدر بارش مقرب بوده اند .

بابر بدین طور اکثر رجال قوی هندوستان را بخود نزدیک ساخت و برای اینکه اعمال و جنگ های خود را رنگ مذهبی دهد از آشامیدن شراب توبه کرد و بقول خودش احرام جهاد (Holy War) بسته و در این باره فرمانی را در تمام ممالک خود نشر داد (۴) درین وقت را ناسنگا ((Rana Sanga)) حکمران چیتور (اودای پور Udaipur کنونی) که رئیس تمام راجپوتان شمرد میشد با وجودیکه در کابل بدر بار بابر ایلچی فرستاده اظهار موافقت کرده بود ، اکنون برخلاف بابر لشکر آراست و بابر هم باو اعلان جهاد داد و همایون را بمقابل امرائی که در شرق فراهم آمده و قنوج را در تحت قیادت نصیرخان لوحانی و معروف فرملی گرفته بودند سوق کرد .

همایون درین لشکر کشی جونپور و غازی پور و گوالیار را گرفت ولی راناسنگا با تفاق چندین نفر از اسرای نیرومند ، بریانه تاخت و سلهدین از رای سین

Raisen و حسن خان میواتی بایکصد هزار سوار نزدیک خانوه Khanua سی و هفت میلی غربی آگره بدو پیوستند و بابر را بمشکلات عظیمی افکندند . بابر با معافی تمنا Stamp-Duty بهمه مسلمانان و توبه از شراب و اعلان جهاد و ترتیب لشکریان خود ، و بستن ارابه روز شنبه ۱۳ جمادی الاخری ۹۳۳ هـ ۱۶ مارچ ۱۵۲۷ م در خانوه مضافات بیانه باقوای متحده را ناسنگا مدت دساعت جنگ کرد ، و ایشانرا شکست داد ، خود را ناگریخت و حسن میواتی کشته شد و سلطان محمود لودی برادر سلطان ابراهیم نیز فرار کرد ، و بابر تا آخر سال مذکور میوات و النوروا اکثر ولایات این طرف گنگ را بتصرف آورد ، و در طغرایی خود لقب (غازی)

۱- بابرنامه ۱۱۱-۲۱۲

۲- بابرنامه ۲۱۳

بعد از ختم این غایله یکی از امرای راجپوت که میدنی را و *Medini-Raw* نامداشت در چندیری *Chanderi* سرحدات مالوه برخلاف با بر لشکر کشی کرد ، اگرچه این حرکت راؤ در سرداران لشکر بابر ترس و تردیدی ایجاد نمود ، ولی بابر که سپاهی تجربه کار متینی بود ، ایشانرا دلداری داد ، بر قلعه چندیری یورش آورد آنرا روز چهارشنبه ۷ جمادی الاولی ۹۳۴ ۲۹۵ جنوری ۱۵۲۸ م بگرفت ، و بعد از آن شهزاده همایون را به بدخشان اجازه رفتن داد و خود بطرف لکنهو *Lucknow* متوجه گشت که بدانجا شیخ بایزید وین راو (۲) پیش می آمدند ولی سرداران لشکر بابر ایشانرا شکست داده ، و بطرف بنگال پس نشاندند ، و هر دو کنار دریای گنگ را تصفیه کردند .

اکنون بابر رقیب دیگری هم داشت که برادر سلطان ابراهیم بنام سلطان محمود لودی در ولایت بهار یکصد هزار افغان را فراهم آورده و شیخ بایزید وین راو هم بدو پیوسته بودند قوای سلطان محمود بمدد فتح خان سروانی و شیر خان سور و دیگر افغانان بطرف بنارس *Benares* پیش آمدند . ولی بابر با مهارتیکه در لشکر کشی و جلب سرداران مقتدر داشت ، در دو مین جنگ بزرگ خود در هند که در ملتقای *function* ی گنگ : و گوگره *Gogra* روی داد قوای سلطان محمود لودی را بشکست (پنجشنبه اوایل رمضان ۹۳۵-۶ می ۱۵۲۹ م) و قلمرو تصرف وی تا بنگال توسیع یافت .

بابر بعد از تسخیر ولایات شمالی هند از دریای سند تا بنگال در آگره قرار گرفت و همایون هم بعد از یکسال از بدخشان بهند آمد و به جاگیر خود در سنبل *Sanbhal* فرستاده شد . ولی بعد از ۶ ماه به تب شدیدی مصاب گردید

۱- بابر نامه ۲۱

۲- در کمبریج هستری ۴-۷ و ترجمه انگلیسی بابر ۲۸-۳۲ بین *Biban* و در بابر نامه مطبوع بمبئی بین وین راواست .

و چون اطباء از علاج او مایوس شدند ، ولی مشهور عصر میر ابو بقا گفت : باید همایون گرانبها ترین چیز خود را در راه خدا صدقه کند ، و از اوتعالی صحت خود را بخواهد . بابر گفت : پر ارزش ترین چیزی که همایون دارد منم . و بنا برین خود را برای او قربانی میکنم خالق تعالی این صدقه را قبول فرماید ! (۱) بعد ازین بابر مریض شد و بر بستر مرگ همایون را ولی عهد خود نمود اگرچه وزیر اعظم نظام الدین علی میر خلیفه خواست که مهدی خواجه بابه بابر (*Brother-in-Law*) را به تخت شاهی بر دارد ، ولی بسبب نخوت مهدی خواجه ازین فکر بازگشت و حینیکه بابر در چها رباغ کنار جمنه در آگره بتاريخ ۶ جمادی الاولی (۲) ۲۹۵ ۹۳۷ دسمبر ۱۵۳۰ م بعمر ۵۰ سالگی در سال سی و هشتم سلطنت از جهان رفت . پسرش ناصر الدین محمد همایون بر تخت شاهی هندوستان نشست (۹ جمادی الاولی ۲۹ دسمبر) .

۱- اکبر نامه ۲۷۶

۲

۲- در تاریخ شاهى ۱۲۹ روز جمعه بتاریخ چهارم ۹۳۷ ه و در طبقات اکبری ۲ ۳۶ پنجم جمادی الاولی ۹۳۷ ه و در همایون نامه و تاریخ فرشته ۱ ۳۹۳ روز دو شنبه ۵ جمادی الاولی ۹۳۷ ه و در اکبر نامه ۱ ۱۱۸ ششم جمادی الاولی ۹۳۷ ه است .



## بخش دوم

### شخصیت علمی و ادبی بابر

شخصیت جنگی و پیروز مند بابر در وقایع زندگانی او از شاهان و پادشاهان هند آشکار است. ولی وی جنبه علمی و ادبی هم داشت و در عین زمان یک نفر نویسنده و شاعر و مولف هم بود که مادر سطور آینده تالیفات او را تا جاییکه معلوم است معرفی میکنیم:

قبل از همه نظر یک شخص معاصر و خاله زاده او میرزا حیدر دو غلات حکمران کاشغر و کشمیر را در باره شخصیت بابر می آوریم که او را با الفاظ مختصر چنین می ستاید:

«پادشاهی بود بانواع فضایل آراسته بخصایل حمیده پیراسته. ازین همه خصلت، شجاعت و مروت او غالب بود. در شعر ترکی بعد از میر علی شیر کس مقدار او نگفته. دیوانی دارد ترکی در غایت عذوبت و مبین نام نظمی ساخته در فقه بغایت رساله مفید است و مقبول خلائق. و عروض ترکی نوشته که

پیش از وی کسی عروض ترکی را بآن لطافت ننوشته و رساله والدیه حضرت ایشان (مراد خواجه عبدالله احرار است) نظم کرده وقایعی که نام تا ریخ توك (دارد) در غایت سلاست و روانی و عبارت پاکیزه منقح قریب الفهم... و موسیقی و غیره.

بفضایل او پیش از وی در دودمان او غالباً کس نگذشته است و واقعات غریبه و جنگهای عجیبه دست داده که بتحقیق از ابناى او کس را دست نداده...» (۱)

(۱) این سطور را بناغلی یعقوب واحدی جوزجانی از نسخه خطی تاریخ رشیدی نمبر B۶۳۸ مؤسسه شرق شناسی اکادمی علوم لنین گراد (ورق ۹۶ ب) نقل کرده است، که ازو تشکر میکنم.

در باره شخصیت بابر صفات او نظر مؤرخ در باره کبر ابو الفضل علامی نیز خوانند نیست، که در شناسایی او باما کمک میکند، وی اصول شخصیت او را در هشت سخن می گنجاند که اصول جهان بینی او بود:

(۱) بخت بلند (که ظاهراً نتیجه صفات دیگر او باشد)

(۲) همت ارجمند

(۳) قدرت کشور کشایی

(۴) ملک داری (استعداد اداره و مملکت داری)

(۵) کوشش در معموری بلاد.

(۶) صرف همت بر فاهیت عباد (تظاهر بدین صفت جز سیاستمداری

آنوقت بود)

(۷) خوش دل ساختن سپاهی.

(۸) ضبط ایشان از تباهی. (۱)

در تحلیل شخصیت ادبی بابر قوه خطابه و نطقی او نیز در خور یاد آور است، و او در مجامع و معارف برای تهییج و تنبیه یاران و رجال خودگاهی سخنانی میگفت که مؤثر واقع میگشت.

در جنگ باراناسانکا بعد از فتح دهلی بین لشکریان و یاران بابر و هن و تزلزلی پدید آمد، زیرا لشکریان بابر بهر طرف برای فتح بلاد رفته بودند، و را نا هم بفاصله دوسه گروهی قرارگاه بابر رسیده بود. وی امرای دربار و اهل اعتبار و حتی آحاد الناس را به کنگاش خواست. رای اکثر مردم بر آن رفت که بابر باسپاه خود به پنجاب عقب نشیند ولی بابر بعد از شنیدن سخنان هر کس تأمل نموده و چنین تقریر کرد:

«پادشاهان اسلام که در اطراف و اکناف عالم اند چه گویند؟ و ما را به چه زبان یاد کنند؟ قطع نظر از گفتگوی وطن و ملامت اهل دنیا،

## تالیفات

### (۱) بابرنامه

این کتاب که بنام های تزک بابری یا وقایع بابری (۱) نیز خوانده شده، نمودار بسیار خوبیست از شخصیت بزرگ بابر که جامع ذوق ادبی و نکته رسی و نقادی و راستگویی است و اصلاً بزبان ترکی چغتائی لهجه شرقی (زبان ازبکی) نوشته شده که نثر روان و شیرین و مطابق معاییر ادبی زبان ازبکی دارد و به تصدیق گویندگان این لهجه شرقی زبان آن نسبت به نثر امیرعلی شیر نوائی (ادیب پیشقدم او) از قید تقلید نثر نگاری السنه دیگر مانند فارسی و عربی آزاد است و بطرز ادا و جمله بندی و قواعد زبان ازبکی نزدیکتر است و گویندگان این زبان آنرا به سهولت خوانده می‌توانند و از شبستکی عبارات و متانت آن حظ می‌برند. بابر بی‌حیث نثر نگار و شاعر این زبان در آسیای میانه مبتکر و نویسنده چهره دستی است که در بابرنامه دیدنیها و کردارهای خود را از نیک و بد همه با صداقت و نقادی نوشته است. وی نگاه نکته رس دقیق دارد و گاهی اوضاع اجتماعی و کردارهای خود و دیگران را نقادی می‌نماید.

از اوضاع جغرافی، آب و هوا، محصولات زراعتی، نباتات، حیوانات، رها و حصارهای جنگی و اخلاق مردم و طرز زندگانی و اوضاع علمی و ادبی و حتی افکار و نظرهای رجال معاصر و خاندانهای مقتدر هر محیطی که در آن پیاپی با دقت و بصیرت خود را واقف می‌سازد و آن را طوریکه دیده و یا شنیده است عیناً می‌نگارد، از سن ۱۲ سالگی سال ۸۹۹ هـ ۱۴۹۳ م که در فرمان پادشاه شده تا وقایع و دیدنیهای ۱۵۲۹ هـ ۱۵۳۶ م که اواخر عمر او است درین کتاب با شرح دقیق و دلچسپی آمده است. (۲)

(۱) منتخب التواریخ بدایونی ۳۴۱ خود بابر: حالات و وقایع.

(۲) در نسخه های فارسی و ازبکی بابرنامه وقایع برخی از سالها نیست

و درین باره در آخر این مبحث شرحی خواهیم داد.

فردا در عرصه قیامت، به شفیع روز محشر، چه عذر توانم گفت؟ که اینچنین مملکتی از دست پادشاه اسلام جدا کرده، و خلق کثیر پیرا که شریک ملت ما بودند بقتل رسانیده، خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشم، و امروز از پیش اینچنین کافری غزا ناکرده، اقل مرتبه عذر شرعی بدست نیاورده، راه بازگشت بجویم، تا از دست این کفار برخلق این دیار چه رسد؟

هیئات! وقت آنست که دل بر شهادت باید نهاد و ندای لجهاد در

داد:

چو جان آخر از تن ضرورت رود همان به که باری بعزت رود  
سرا نجام گیتی همین است و پس که نامی به نیکی بماند ز پس (۱)  
این سخنرانی جدی و هیجان انگیز بابر اثر کرد و بقول نظام الدین احمد هروی «از تأثیر این حرف جانسوز، آتش در نهاد همه افتاد، همه زبان به سمعنا و اطعنا گشوده، گفتند: ای قبله مراد! هرچه فرمایی! فرمان ترا مطیع و متقادیم.» (۲)

(۱) طبقات اکبری ۲۵ و ۲

(۲) طبقات اکبری ۲۶ و ۲



کمتر نیست. این کتاب تنها از جهت ضبط وقایع تاریخی اهمیت ندارد، بلکه در آن معلوماتی فراهم آمده که از آن شخصیت نابغ با بر و عمق نظر او آشکار است، جهانگردان کنونی اعتراف دارند، که معلومات بابر در باره کابل و فرغانه و اراضی شمال هندو کش چقدر واقعی و مفصل است که امروز هم در خور خواندن باشد، و نمیتوان بران چیزی را اضافه کرد. تصویریکه وی از هندوستان میکشد، نیز در خور توجه فراوان است. وی بحیثیت فاتح در سنه ۱۵۲۵ م بدین سرزمین پانهاد، و هرچیزیکه در آنجا دید و یافت، آنرا در ۲۰ صفحه نوشت، و علاوه بر حدود اربعه از نفوس و آبادی و ذرایع تولید و گلهها و درختان و پرندگان و چارپایان و حیوانات آبی و عادات و خصوصیات آنجا معلومات کافی داد، که امروز هم از آن استفاده توان کرد. وی علاوه بر مشاهدات خود مسموعات را هم بخوبی تحلیل میکند، و برای انکشاف آن نظر و مشوره خود را می نویسد. (۲)

ولیم ارکن W. Erskine درباره این کتاب می نویسد:

«بابر نامه کتاب دلچسپ عجیبی است که در آن جزویات زندگی این فرمانروای تاتاری را می بینیم، آراء و نظریات او به کلی فطری است که در آن تصنع و تکلفی نباشد. هرچیز را با روشنی و صداقت بیان میکند. طرز تحریر او ساده و شگفته و دلاویز و نگاه او عمیق است، چهره حقیقی و اطوار و افعال معاصران خود را بخوبی تصویر میکشد، و بنابراین در تألیفات تاریخی آسیای نظیر است.» (۳)

ایس - ایم - ادوردس S.M. Edwards نیز بابر نامه را نظیر

(۱) Caesar Caius Julius از جنرالهای معروف رومن است (۱۰۰-۴۴ ق م) که بعد طی از مراتب بزرگ لشکری و فتوحات افریقا در سنه ۴۴ ق م تاج شاهی هم باو تقدیم شد، ولی جمعیت ارستو کراتان او را در همین سال بکشتند.

(۲) The History of India 4/220

(۳) Life of Bábur. by W. Erskine 533

این سپاهی دلاور و فاتح و مؤسس سلطنت سه صدساله مغولیه هند هما نظریکه به قواعد لشکر کشی و فنون جنگی وقت آگاه است و اکثر میدانهای خونین جنگها را در آسیای میانه و افغانستان و هند فتح کرده به رموز زندگانی در باری ویزی و روحیات و ادب و اسرار کلتور هم آشناست. به عمق جریان کلتور اسلامی - آسیای میانه که از عناصر مدنیت تورانی و اسلامی و خراسانی قدیم تشکیل شده بود فرو رفته و در عین دارائی صفات جنگی شاعر و مولف هم هست و کتاب بابر نامه و دیگر تألیفات او نمودار همین صفات اوست.

بابر نامه را اهل نظر و مؤرخان قدیم و جدید به نیکی ستوده اند. ابوالفضل عالم و نویسنده در بار تیموریان هند مینویسد:

«واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته اند. دستور العملیست بجهت فرمانروایان عالم و قانونیست در آموختن اندیشه های درست و فکرهای صحیح برای تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار.» (۱)

هنری الیوت (H.M. Elliot) گوید:

«بابر نامه از بهترین و راست ترین کتب شرح حال خودنگار Autobiography Expedition of Xenophon (۲) است و بهیچ صورت از کتاب لشکر کشی گزینوفون (۲) نیست»

(۱) اکبر نامه ۱۱۸۱

(۲) گزینوفون مؤرخ و قاید آئینی است (۳۵۹-۴۰۴ ق م) که از شاگردان سقراط Socrate بود از آثار او Anabasis و لشکر کشی اوست که در آن لشکر کشی خود را با ده هزار لشکر از فرات تا بحیره اسود نوشته است.

اعترافات سنت آگستین (۱) ST. Augustine وروسو (۲) Rousseau قرار میدهد، و آنرا هم پله خاطرات Memoirs گبن (۳) و نیوتن (۴) می‌شمارد. وی صداقت لهجه و سبک تحریر ساده این کتاب راستوده و در تصویر مطالب مانند شرح احوال و اوضاع و سیرت شهزادگان هرات و اسرای دربار پدر خود و غیره آنرا نمونه بسیار دلچسپ و دقیق سیرت نویسی میداند، که با الفاظ مختصر چهره حقیقی و خلق و خوی مردم را وانموده است (۵).

الفستون هم بابر نامه را یکی از آثار برجسته میداند، که مظهر احساس و عاطفه و محبت و انس نویسنده آنست. زیرا بابر در زندگانی خود نشیب و فراز زیادی دید، ایام عبرت و زحمت را گذرانید و خودرایه شان و شوکت تخت شاهی رسانید. مگر ذوق طبیعی خود را در هر حال از دست نداد. در رشک و دربار

(۱) از سکنه Hippo است (۳۵۴-۴۳۰ م) که در آفریقا از پدر کافر و مادر نصرانی زاد، و بعد از آن به روم رفت و تحت تربیه ST. Ambrose مردی مذهبی بارآمد و کتب زیادی در عقائد تالیف کرد. وی بزرگترین مرد روحانی و فیلسوف مسیحی و مؤلف کتاب اعترافات Confessions است که شهرت جهانی دارد، و ترجمه انگلیسی آنرا J. Gibb و W. Montgomery در سنه ۱۸۹۹ م نشر کرده اند، و کتب زیادی در شرح و تحلیل آن تالیف شده است (بر تائید کاجلد دوم)

(۲) Jean Jacques Rousseau ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸ م) از شخصیت های بزرگ فکری اروپا در قرن ۱۸ که اعترافات و کتاب Contract Social او مشهور است و یکی از دانشمندان است که فکر او در بوجود آوردن انقلاب کبیر فرانسه مؤثر بود.

(۳) Edward Gibbon مورخ معروف و نویسنده انحطاط و سقوط شاهنشاهی روم

(۱۷۳۷-۱۷۹۴ م) The decline and fall of the Roman Empire

(۴) Sir Isaac Newton (۱۶۴۲-۱۷۲۷ م) عالم بزرگ ریاضیات و فلسفه.

(۵) Babur: Diarist and Desspot. Chap 4

شاهی خود رفقای ایام طفولت را فراموش نکرد، و بیاد ایشان گاهی اشکباری نیز نمود. و خاطرات پر لطافت آن ایام را در گزارشات ایام زندگانی خود گنجانید. با وجودیکه از محضر ما در و خانواده خود دور بود از ایشان بصورتی تذکار کرد که گویا و یکجای نشسته اند. (۱)

اکنون ما این کتاب مفید را که یادگار شخصیت دقیق و نکته رس بابر است از نظر موضوع چنین طبقه بندی میکنیم:

۱- برای ساوراء، النهر و خراسان و افغانستان و هندوستان بهترین کتاب منبع معلومات جغرافیست و آنرا در جغرافیای تاریخی مورد اعتماد نتوان شمرد. زیرا بابر اکثر مشاهدات خود را در این سرزمین ها نوشته است. مثلاً برخی از نامهای جغرافی در طول تاریخ مد و جزری دارند که از آن جمله در عصاره حدود خراسان چنین بود: در شرق بلخ، در غرب بسطام و دامغان، در شمال خوارزم، در جنوب سیستان تا قندهار (۲).

همچنین شرح احوال جغرافی فرغانه و کابل و هند و هرات و راههای افغانستان بر هند بهترین منبع معلومات جغرافی این ممالک در قرن شانزدهم است.

۲- اوضاع سیاسی ممالک مذکور و روابط سلمی و جنگی و خانوادگی فیودالان تیموری را روشن میسازد.

۳- احوال و اوضاع و سیرت و خلق و خوی شاهزادگان و زنان و اسرای دربار های تیموریان در این کتاب دیده میشود. قواعد جنگی و دربار داری، محافظ عیش و نوش، وابینه و باغها و حتی مشاغل خصوصی مانند کبوتر بازی و شراب خوری و روابط زناشویی ایشان بوضاحت بیان میشود. مثلاً در باره اولین زنیکه سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه تیموری هرات گرفته بود گوید: «بیگم سلطان

(1) Mountstuart Elphinstone: History of India 2/117-1874

(۲) بایزنامه ۱۰۵

بیگم دختر سنجر میرزای مروی بود ، بدیع الزمان میرزا ازین زائیده شده بود .  
 بسیار کج خلق بود ، سلطان حسین میرزا را بسیار میرنجانید ، از کج خلقی او  
 میرزا به تنگ آمده گذاشت و خلاص شد . چه کند حق بجانب میرزا بود ...  
 الله تعالی هیچ مسلمان درین بلا نیندازد ، وزن بدخوی و کج خلق الهی در عالم  
 نماند .» (۱)

۴ - بابر در اوضاع عصر و اخلاق مردم و رجال عهد خود نظر نقادی هم  
 دارد ، درباره امیر علی شیرنوی و نازک مزاجی او که به غرور منجر شده بود و هم  
 در سستی برخی اشعار و خطا های عریضی که در میزان الاوزان کرده ، اشاره  
 های انتقادی لطیفی دارد و گوید : در فارسی فانی تخلص کرد ، و بعضی  
 ابیات او بد نیست ولی اکثر سست و فروداند (۲) .

درباره خود سلطان حسین میرزا و فسق و فجور و نتایج اعمالش چنین انتقاد  
 مینماید :

« مثل سلطان حسین میرزا پادشاه کلان و مثل هری شهر اسلام ، این عجب  
 است که ازین چهارده پسرش سه کسی آنها و لدالزنا بودند . فسق و فجور در خودش  
 و پسرانش و ایل والوس اوشایع بود . از شامت همین ها بود که ازین طور خانواده  
 کلان در هفت هشت سال غیر از یک محمد زمان میرزا دیگر اثر و علامت نماند .»  
 (۳) بابر در جمله رجال مشهور عصر ، اعمال شیبانی خان را بعد از فتح هرات  
 (۱۰۳۰ و ۱۰۵۰ م) با نظر ناقدانه می بیند ، و ازینکه بر عرض و ناموس مردم تجاوز  
 ها کرد ، و به قاضی اختیار و میر یوسف ملایان مشهور خراسان بد گفت ، و خانزاده  
 بیگم حرم مظفر حسین را پیش از برآمدن عدت بزنی  
 گرفت و در خط ملا سلطان علی و تصاویر بهزاد مصور اصلاحاتی وارد

(۱) بابر نامه ۱۰۷

(۲) بابر نامه ۱۰۹

(۳) بابر نامه ۱۰۸

کرد ، و شعر بی مزه میگفت و بر منبر میخواند ، او را ملامت قرار میدهد که بجهت  
 پنجره دنیای گزران اینهمه نام بد گذاشت (۱) .

بابر در نوشتن یاد داشت های خود اراده داشت که همواره راست بگوید و راست  
 بنویسد و در این باره خودش چنین گوید :

« آنچه ان الزام نموده شد ، که راستی هر سخنی را نوشته شود ، و بیانی واقع  
 هر کاری را تحریر نموده آید . لا جرم از پدر و برادر زاده گان هر نیکی دیدی که  
 شایع بود تقریر کردم ، و از خویش و بیگانه هر عیبی و هنر که بیان واقع بود  
 تحریر نمودم .» (۲)

۵ - بابر نامه در شناسایی احوال علما و شاعران و هنرمندان عصر نیز مرجع خوبی  
 شده میتواند ، و نظر خاص او در تشریح صفات و عیوب ادبا و علما و هنرمندان ،  
 لطیف و دقیق و خواندنی است . مثلاً شخصیت یکی از رجال معروف دربار هرات  
 خواجه عبدالله مروارید را چنین نقادی مینماید :

« دیگر خواجه عبدالله مروارید : اول صدر بود ، آخر مقرب و میر شده بود ،  
 پر فضایل کسی بود ، قانون را مثل او کسی ننواخته در قانون گرفت کردن  
 اختراع اوست . خطوط را خوب می نوشته ، فاسق و بی باک بود از شامت فسق  
 بمرض آبله گرفتار شده از دست و پای خود مانده چند سال عذابها و مشقت های  
 گوناگون کشیده ، بهمان بلیه از عالم نقل کرد .» (۳)

این شخص عالم و خطاط و موسیقی نواز و شاعر و فقیه و منشی زبردستی بود ، که ما  
 فضایل او را از روی منابع دیگر هم نمیدانیم ، ولی عیوب او را بابر با نظر نقاد خود  
 درک کرده و نوشته است .

یک امیر معروف دربار هرات شیخ بیگ است که از اهل اداره و علم و ادب بود ،

(۱) بابر نامه ۱۳۰

(۲) بابر نامه ۱۲۷

(۳) بابر نامه ۱۱۱

و بقول امیر علی شیر « اخلاق حمیده و معاش پسندیده » داشت و بمناسب رفیع و مراتب اعلیٰ مشرف بود، و اشعار خوبی داشت. و لیلی و معجون را نظم کرده بود (۱) ولی بابر اورا بنظر ناقدانه ادبی خود چنین می ستاید :

«دیگر شیخم بیگ بود چون سهیلی تخلص می کرده شیخم سهیلی میگفته اند یک طور شعری میگفتند ، الفاظ و معانی ترساننده ، و بحور درج میکرد ، از جمله ایات او یکی اینست :

شب غم گرد باد آهم ز جاسی برد گردون را

فرو برد اژدهای سیل اشکم ریح مسکون را

مشهور است که نوبتی این بیت را در خدمت مولانا عبدالرحمن جاسی خوانده است. مولانا فرموده است « که شما شعر نمیگوئید یا آدم می ترسانید » (۲) بابر در پدیده های هنری عصر خود نیز نظری نقاد دارد ، و حتی بر آثار بهزاد انگشت انتقاد می گذارد وی گوید : «استاد بهزاد و شاه مظفر در تصویر بسی و اهتمام علی شیر بیگ ، این مقدار معروف و مشهور شدند ... از مصوران بهزاد بود ، کار مصوری را بسیار نازک کرد ، اما چهره آرائی بی ریش را بد می کشاد ، غیب اورا بسیار کلان میکشید ، آدم ، ریش دار را خوب چهره کشائی میکرد » (۳)

(۱) مجالس النفا یس ۵۶

(۲) بابر نامه ۱۱۰

(۳) بابر نامه ۲۱۵

## نواقص بابر نامه و ترجمه های آن

تمام نسخه های خطی بابر نامه در ترکی و پارسی مکمل نیست ، و در ذکر وقایع مسلسل سالهای زندگانی او خلا ها می دارد که عبارتست از :

۱- وقایع یکساله از آخر ۹۰۸ تا آخر ۹۰۹ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ م

۲- وقایع یازده ساله از آغاز ۹۱۴ تا آغاز ۹۲۵ - ۱۵۰۸ - ۱۵۱۹ م

۳- وقایع شش سال از آغاز ۹۲۶ تا آغاز ۹۳۳ - ۱۵۲۰ - ۱۵۲۶ م

۴- وقایع شش ساله سال ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ تا سپتامبر ۱۵۲۸ م

۵- وقایع یکساله از آغاز ۹۳۶ تا ۹۳۷ - ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ م

اگر چه ابوالفضل گوید : که بابر واقعات خود را از ابتدای سلطنت تا حال ارتحال نوشته بود (۱) ولی هیچ یک نسخه خطی ترکی یا فارسی که کاملتر باشد تا کنون دیده نشده است . نسخه حیدر آباد دکن که بخا نم انتی بیورج Mrs. Annette Beueridge از روی آن ترجمه نموده ، نیز همین گوا قص دارد . ثابت نیست که خود بابر وقایع این سالها را ننوشته و یا اینکه ضایع شده باشد . ولی ظاهراً یک نسخه مکمل تر بابر نامه پیش خاله زاده او میرزا حیدر د و غلت مولف « تاریخ رشیدی » موجود بوده است (۲) .

ترجمانان اروپائی بابر نامه کوشیده اند که این خلا های کتاب را بصورت ضمایم از منابع دیگر پرمسازند ، ولی با اسلوب بیان روشن و دقیق و ناقدانه بابر ساز گاری ندارد .

چون در تمام نسخ ترکی و دری بابر نامه که تا کنون بدست آمده این خلاها موجود است ، بنابراین چنین گمان برده میشود که خود بابر آنرا ننوشته باشد

(۱) اکبر نامه ۱۱۸۱

(۲) کیمبرج هستری ۲۰۴

واین نقص و خلا کار کتابان یادراثر وقایع دیگر نیست (۱). و آنچه از طرف بابر یاد داشت شده بود، در تمام نسخ خطی آمده است.

نسخ خطی ترکی بابر نامه در کتابخانه های شرق و غرب متعدد داند، و یکی از آنها نسخه خطی ۳۶ دیوان اسور خارجه روسیه Russian Foreign Office بود که در سنه ۱۷۳۷ دکتور کهر Kehr آنرا از یک نسخه ناشناس نقل کرده بود. وایلمنسکی Ilminski از روی آن نسخه طبع قازان ۱۸۵۷ م را ترتیب کرد، ولی این نسخه چون قدیم نیست، اهمیتی بسزا ندارد.

نسخه دیگر را مستر الفنستون Elphinston در پشاور در سال ۱۸۰۹ خریده بود، و در کتابخانه ایدنبره Edinburgh موجود است و تاریخ تحریر آن بین ۱۵۴۳ تا ۱۵۹۳ م است. اگرچه نامکمل است، ولی اهمیتی بسزا دارد و مدار کار ارسکن بوده است.

نسخه سوم: در کتابخانه سالار جنگ حیدر آباد دکن بود، که مکمل تر و خویترین نسخه هاست. و در حدود ۱۷۰۰ م نوشته شده باشد.

از بابر نامه سه ترجمه بفارسی شده است:

۱ - ترجمه فارسی عبدالرحیم خان خانان بن یبرم خان که در سنه ۹۹۸ ه ۱۵۹۰ م (۲) تمام متن ترکی را با سبک ترجمه کرده و نسخه های متعدد خطی آن در کتابخانه های عمومی و شخصی شرق و غرب موجود است، که

(۱) ترجمه انگلیسی بابرنامه - مقدمه

(۲) در مقدمه ترجمه انگلیسی بابرنامه (ص ۱۱) و تکمله ریو (ص ۷۵) و ادبیات فارسی ستوری (۵۳۳۱) و ادبیات فارسی آته (ص ۲۹۰) همین تاریخ آمده است، ولی در اکبرنامه (۱۳۷۱) گوید: که در سال باز گشت اکبر از گلگشت کابل و کشمیر (۳۳ سنه الهی) ترجمه شد، و این سال مطابق با ۹۹۷ ه باشد (۹).

برخی ازان مصور هم میباشند. مانند نسخه (Or. 3714) موزه برطانیه که در عهد اکبر مصور شده، ولی متن صحیحی نیست. در سنه ۱۳۰۸ ق ۱۸۹۰ م در بمبئی نسخه بسیار مغلو و ناقصی را از این ترجمه فارسی طبع کرده اند، که بهیچ صورت قابل اعتماد نیست.

۲ شیخ زین الدین خوافی متخلص به وفائی (متوفی ۹۴۰ ه ۱۵۳۴ م در آگره) که صدر عصر بابر و منشی او بود، برخی از حصص بابرنامه را به فارسی ترجمه کرده، که بزندگانی بابر در هند تعلق داشت و اکنون در چند جزو خطی در کتابخانه های انگلستان موجود است.

۳ - ترجمه فارسی میرزا پاینده حسن غزنوی که در سنه ۹۹۴ ه ۱۵۸۶ م (۱) با سبک بهروز خان حاکم جوناگره (Juna Garh) آغاز یافته و تا وقایع شش سال نخستین و آغاز سال هفتمین حکمرانی بابر رسیده است و بعد از او محمد قلی حصاری مغل آنرا تا آخر وقایع ۹۳۵ ه ترجمه نمود.

نسخه های خطی این هردو در کتابخانه های لندن - پاریس موجود ولی طبع نشده است.

### ترجمه های بابر نامه

۱ - ترجمه انگلیسی از متن فارسی خان خانان بنام:

Memoirs of Zahir-ed-din Babur

بوسیله لیدن J. Leyden و ارسکن W. Erskine طبع اول در لندن ۱۸۲۶ م طبع دوم در لندن ۱۸۴۴ م. طبع سوم با حواشی سر لوکاس کنگت (Sir-Lucas King) در اکسفورد ۱۹۲۱ م در دو جلد با تعلیقات و ضمیمه و فهرس.



## تلخیص های این ترجمه

- الف : زندگانی بابر از کالدی کتوت طبع لندن ۱۸۴۴ م M. caldecott  
 ب : زندگانی بابر از تالبوت طبع لندن ۱۹۰۹ . F. Q. Talbot  
 ۲ - ترجمه آلمانی از بتن لیدن و ارسدن بوسیله ( A. Kaiser )  
 طبع لپزیگ ( Leipzig ) ۱۸۲۸ م  
 ۳ - ترجمه انگلیسی از روی فکسیمیلی ( Facsimily ) نسخه خطی  
 ترکی کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد بوسیله خانم بیورج ( A. S. Beueridge )  
 طبع لندن ۱۹۰۰ م - طبع ثانی در لندن ۱۹۱۲ م  
 ۴ - ترجمه فرانسوی نسخه ترکی طبع قازان بوسیله پاوله د کورتسی  
 ( A. Pavetde Courleite ) طبع پاریس ۱۸۷۱ م

## تجلی شخصیت بابر در با بر نامه

چنانچه گفتیم : بابر شخصیت جامعی داشت ، در محیط کلتوری که پرورده شده بود ، او را يك شخص مسلمان حنفی مذ هب و معتقد به طریقت نقشبندیه بار آورده بود . مدنیت پروری و هنر دوستی و خصایص ادبی را از اسلاف خود بارث برده بود . سپاهی گری و جنگاوری در خاندان او از امیر تیمور باقی بود ، با علوم اسلامی و زبان عربی هم آشنایی داشت ، شاعر دوزبان ازبکی و فارسی بود و در هردو زبان نثری روان مینوشت . بافتون ظریفه مانند نقاشی و موسیقی و شاعری ذوقی داشت . و تمام این مزایا و صفات او در بابرنامه تجلی است .

وی با این صفات و احساس لطیف ، سپاهی خشن و قهاری نیز بود . در موقع ضرورت از خونریزی و چپاول و برپاساختن کله منار ها نیز دریغی نداشت ، و شخص ادارهچی مدبر سرسختی بود .

چنانچه در سده ۵۰۹ هـ ۱۴۹۹ م لشکریان او در اثنای جنگ نواحی خوبان سه فرسنگی اندجان بسیاری از جوانان را گرفتار کردند و بحضور بابر آوردند ، و این پادشاه جوان ۱۷ ساله اسرداد ، تا همه را گردن زدند ( ۱ ) و در سینه ۹۱۰ هـ ۱۵۰۳ م هنگام فتح کابل ، چهار پنج کس را به تیر زد و یکدو کس را هم پاره پاره نمود ( ۲ ) در هنگام فتوحات خود همواره از سرهای کشتهگان کله منار ( Pillar of Skulls ) برمیخزاند ، و این کله منارها اکثراً از کشتهگان افغانی بوده است ، و ما ازین کله منارها بقول خودش در مواضع هنگو ( نواحی کهات ) و در سده ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م از غلجیان نواحی کته وازو در ۹۱۴ هـ ۱۵۰۸ م در باجوړ و هم در وادی کورم خبری داریم . ( ۳ )

( ۱ ) بابر نامه ۳۵

( ۲ ) بابر نامه ۸۰

( ۳ ) بابر نامه ۹۴ ۱۲۹ ۱۳۸ ۱۵۳

دیگر از جزایهای بابر، پوست کندن آدم زنده است، چنانچه در جنگ کول بعد از فتح پانی پت الیاس خان اسیر شد و او را در آگره بحضور بابر آوردند، و بابر او در حالیکه زنده بود پوستش را کردند و از کله های کشتگان بر بالای کوهچه آنجا کله منار را بر خیزاندند. (۱)

در ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بابر بوسیله غذا مسموم گردید و از سر تکبیر این دسیسه یکی پاره پاره شد، و طباخ را زنده پوست کشیدند و یک زن متهم را در تهِ پای فیل انداختند و دیگری را به تفنگ زدند. (۲)

بابر از اعتراف به خطاها و اعمال ناشایست خود نیز دریغ نمی کرد، وی از ناسزدی عایشه بیگم دختر کاکای او سلطان احمد میرزا و کدخدائی او در خجند و غلبه حیا و حجاب که بعد از ۱۰-۲۰-۳۰ روز با او ملاقتی میشد و مادرش ازین وضع او اضطراب و تشویشی داشت، شرحی مینویسد. و باز عشق شدید و جنون آمیز خود را بایک امر د بازاری بآری نام با کمال صداقت توضیح میدهد که چگونه در طغیان عشق و محبت جوانی سروپا برهنه در کوچه و باغ بی پروا از خود و بیگانه میگشت. (۳)

بابر در ایام جوانی شراب نمی خورد، و چون در سنه ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م در هرات به بزمهای شراب نوشی بدیع الزمان میرزا اشتراک کرد شراب نخورد (۴) ولی بعد از آن آنقدر در شراب نوشی و معجون خوری افراط میکرد که در اکثر مواقع در سفر و حضر به صبحی و میخوری می پرداخت و بابرنامه ازین بزمهای او تا عمر ۳۰ سالگی اعترافها و شرح ها دارد (۵) و گاهی بوزه بسیار تلخ هم

(۱) بابر نامه ۲۱۳

(۲) بابر نامه ۲۰۳

(۳) بابر نامه ۳۸

(۴) بابرنامه ۱۱۹

(۵) بابر نامه ۱۶۰

میخورد (۱) و در بابرنامه به افیون خوری خود هم اشاراتی دارد. (۲) در موارد متعدد از بزمهای مستی و افراط در شراب خوری و استفرغ خود حکایت ها میکند (۳). و این شراب نوشی های او در مواقع راحت و جنگ و لشکرکشی و دربار نشینی و سیر و تفریح و حمله و گریز ادامه دارد. ولی وی گوید که داب و طریقت من آنچنان نبود که بکسی که شراب نمیخورد ده باشد تکلیف شراب بکنم. (۴) و هم گاهی با احترام دیگران از شراب نوشی حذر میکرد. مثلاً در سنه ۹۳۱ هـ روز ۱۹ ربیع الآخر هنگامیکه بسیر خواجه سیاران رفته بود و در بهزادی بخانه قاضی فرود آمد، شب آن انگیز صحبت شد. قاضی بعرض رسانید که در خانه من اینچنین ها هرگز نشده. پادشاه حاکمند. با وجود آنکه اسباب مجلس مهیا شده بود بجهت استرضای خاطر قاضی شراب خور دن برطرف شد. (۵)

بابر تا سن چهل سالگی شراب خورد و در سال ۹۴۳ هـ ۱۵۲۶ م و اواخر جمادی الاولی از شراب خوری توبه کرد و صراحی و پیاله طلا و نقره و تمام آلات مجلس را بشکست و بدرویشان بخشید. و شرابهای غزنی که بر سه قطار شتر آورده بودند برخاک ریخته و یا نمک در آن انداخته شد تا بسر که تبدیل گردد و فرمانی اندرین باب به انشای شیخ زین منشی صادر گشت تا مردم ازین توبه او مطلع باشند (۶) ولی بعد ازین تا آخر عمر به خوردن معجون نشه آورو افیون و غیره میپرداخت (۷) شخصیت ادبی و نقاد بابر نیز در بابرنامه تجلی و ظهور میکند. وی در شرح وقایع و دیدنیهای خود بسا اشعار در و ترکی خویشتن و شعرای دیگر را بسیار به موقع می آورد و هنگامیکه بعشق اسرد عشوهِ باز دلربا (بابری) گرفتار است

(۷) بابرنامه ۲۴۴

(۱) بابر نامه ۱۶۲

(۲) بابر نامه ۲۲۳

(۳) بابر نامه ۱۴۵

(۴) بابر نامه ۱۵۴

(۵) بابر نامه ۱۵۰

(۶) بابر نامه ۲۰۷

این بیت دری را سروده است :

هیچکس چون من خراب و عاشق و رسوا مباد

هیچ محبوبی چو تویی رحم و بی پروا مباد

روزی که بابر در کوی تصادفا بابایی روپرو شد بقول خودش «از جهت انفعال آنطور حالتی شد که نزدیک بود از هم جداشوم» راست نگاه کردن پاسخ گفتن را خود امکان نبود. بصد حجاب و تشویش گذشته شد، این بیت محمد صالح بخاطر رسید و عجب حسب حال واقع شد :

شوم شرمند هر گاه یار خود را در نظر بینم

رفیقان سوی من بینند من سوی دگر بینم (۱)

در سنه ۹۱۵ هـ ۱۵۰۹ م بابر یک نفر جلس همدم خود خواجه کلان را به حکمرانی قلعه بجور (باجور) گماشت چون اورفت بابر در هجران یار غمگسار خود پیریشان شد و این قطعه را سروده باو فرستاد :

قرا ر عهد به یار اینچنین نبود مرا گزید هجرو مرا کرد بی قرار آخر

به عشوها ی زمانه چه چاره سازد کس بجور کرد جدا یار را زیار آخر (۲)

درین شعر در کلمات (به جور) یا (بجور) صنعت ایهام و تجنیس بکار برده شده و معنی لطیفی را ادا کرده است .

بابر بعد از فتح دهلی و آگره در ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م به نظام خان حکمران بیانه با فرمانهای وعدو و عید این قطعه را خودش سروده و فرستاد : (۳)

با ترکستیز مکن ای میر بیانه چالا کی ویرد انگي ترک عیان است

گروزد نیایی و نصیحت نکنی گوش آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است «

د رین قطعه بین بیانه و بیان تجنیس زاید و هم در مصراع اخیر ضرب المثل معروف را تضمین کرده است . در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۸ م به مناسبت فتح چندیری این قطعه را سرود که از کلمات «فتح دارالحرب» بحساب ابجد همان عدد ۹۳۳ برمی آید :

بود چندی مقام چندیری پر ز کفار و دار حرب و ضرب فتح کردم بحرب قلعه او گشت تاریخ : «فتح دارالحرب» ( ۱ ) بابر گاهی شعر مطایبه آمیز هم میگفت و در بزمهای مستی با هم پیاله گان خویش شوخیها و مستی ها میکرد . در سفر جنگی ۹۴۵ هـ ۱۵۱۹ م در بهیره آنقدر شراب و معجون خوردند که مست لایعقل شدند و با عریده ها صحبت بیمزه شد و یکی از هم بزمیان منوچهر خان آنقدر معجون خورده اند که دو کس از بازوی او گرفته ایستاده میداشتند . و در همین سال در شمال کابل یکی از درباریان بابر که عبدالله نام داشت ، در حالت مستی با جامه و خلعت خود را در آب انداخت که مریض شد و مدتی از مستی و شراب خوری تائب گردید . (۲)

این گونه بزمهای رندانه ، گاهی در سیر دریا و بالای کشتی هم روی میداد ، و چون یاران بزمی او اکثر ارباب ذوق ادبی بودند ، گاهی مشاعره ها و مطایبه ها واقع میشد ، و بابر هم در آن بهره میگرفت و بقول خودش «نیک وید و جدو هزل هر چه بخاطر میرسد بطریق مطایبه منظوم میشد» (۳).

روزی در چنین بزم این بیت محمد صالح مذکور شد :

محبوبی هر عشوه گری را چه کند کس جا ئی که تو باشی دگری را چه کند کس

(۱) بابر نامه ۲۲۰

(۲) بابر نامه ۱۳۳ ۱۳۵ ر ۱۵۰ ر

(۳) بابر نامه ۱۶۳

(۱) بابر نامه ۳۸ ر

(۲) بابر نامه ۱۳۸

(۳) بابر نامه ۲۰۹

یاران هم بزم در این زمینه شعر گفتند و با ملا علی خان مطایبه ها داشت بطریق هزل در دیده گفت :

مانند تو مید هوش کری را چه کند کس نرگا و کسی ماده خری را چه کند کس  
در این وقت بابر به عفت زبان و قلم و ارزش حقیقی هنر متوجه میگردد و گوید:  
«حیف باشد از آن زبان که این چنین الفاظ را درج کند و فکر خود را بسختان  
قبیح خرج کند و دریغ باشد از آن دل که این چنین معانی ظهور نماید. از آن باز  
از شعر و نظم هزل و هجو تارك و تائب بودم» (۱).

از این نوشته بابر برمی آید که وی با اصلاح نفس و تهذیب شخصیت خود  
همواره ملتفت بود و بعد از این هنر خود را از مالا یعنی و هزل به سبک سخنان مفید  
توجیه کرد و به نظم رساله مبین پرداخت.



چنانچه گفتم بابر طبعی ظریف و نگاه جمال پسندی داشت و بهیچ یکشاعریه  
فنون ظریفه مانند رقص و موسیقی و نقاشی و خطاطی علاقمند بود ، و ذوق نفیس  
نقاد او در این هنرها از بابر ناپه پدید می آید ، نظر انتقادی او بر نقاشی بهزاد  
در سابق گفته شد، وی در سفر هرات از تمام هنرمندان آنجا مانند میر بدر و یوسف  
علی رقاصان هرات و موسیقی نوازان و خطاطان و شاعران و سایر هنرمندان نام می  
برد (۲) ، و در کابل هنگام صبحی کاسه های شراب را به کسانی میدهد ، که  
نغمه ترکانه یا تا جیکی بسرایند. وی از نور الله طنبورچی و ملا با و یک سراینده  
حضور خود ذکر می دارد که در سرود پنجاه دوم خمس بسته بود و بابر هم به -  
پیروی او چارگاه را صورت بست (۳) در هند از هنرهای لولیان آنجا حظ می برد (۳)

(۱) بابر نامه ۱۱۹ - ۱۲۰

(۲) بابر نامه ۱۶۰

(۳) بابر نامه ۲۲۹

و بتما م معنی یک شخص هنر دوست است . وی «در نقاشی Painting و  
سیناتور هم ذوقی داشت ، و با آمدن او در هند روایات هنری تیموریان آسیای میانه  
که مجموعه یی از اختلاط هنرهای خراسانی و تورانی و چینی بود ، بهند  
انتقال یافت ، و این شیوه ها را پروراند ، یک نسخه خطی مصور ترجمه فارسی  
بابرنامه که در آلور Alwar هند است نماینده سبک سیناتور عصر او شمرده می شود ،  
و بعد از او هم فرزندش همایون ، روایات پرورش هنر پدر خود را تعقیب نمود و  
میر سید علی شاگرد بهزاد هرات و خواجه عبدالصمد را بدربار خود در کابل و  
هند آورده بود ، و همین سبک نقاشی در عصر اخلاف بابر در هند بسرعت پرورش  
یافت ، تا به دوره عروج هنر نقاشی در عصر اکبر منجر گردید . (۱)  
در عصر بابر گاهی نامه را با تکلف و عبارات ثقیل و مبهم و وراز درک و فهم  
می نوشتند ولی وی به سادگی و روشنی انشا و روانی اسلوب توصیه می کند و عقیده دارد  
که نویسنده باید مطالب خود را با روشنی و روانی و وضاحت بدون تکلف و عبا رت  
آرا ئی بیجا بنویسد و نماینده این ذوق ادبی و انتقادی بابر مکتوبیست که از  
هند وستان بنام پسرش همایون بتاريخ پنجشنبه ۱۳ ربیع الاول ۹۳۵ هـ ۲۶ نوامبر  
۱۵۲۸ م نوشته و در آن علاوه بر هدایات عسکری و اداری و اخلاقی برخی یاد  
آوری های ادبی درباره املا و انشا و اسلوب نوشتن نیز شامل است .  
وی مینویسد : « نامه های نوشته خود را غالباً بعد از نوشتن با ز ن می خوانی و  
اگر آنرا یکبار باز میخواندی البته بخواندن آن خودت هم موفق نمیشدی و آنرا  
کنار می افگندی !

من مفهوم نامه اخیرت را با زحمت زیاد درک و استخراج کردم گو یا حل  
رمز و معمای بود ! زیرا علاوه بر رسم الخط اسلوب انشایت نیز مبهم و نا قابل

(۱) بابر نامه ۲۲۹

(۲) ایدوانس هستری ۵۹۸

درک است. آیا درنثر کسی معنا را دیده است ؟

اگرچه املایت بدنیت ولی بکلی صحیح هم نیست. التفات رابجای (ت) به (ط) و کذاک رابلنگ نوشته یی ! یا استعمال کلمات دوراز فهم که در نامه خود جای داده یی مطالب آن بهیچ صورت مفهوم نیست و بنا برین یقینا در نامه نویسی طوریکه آرزو داری و میخواهی بعدا علی مهارت خود را در آن نمایش دهی بکلی ناکامی ! باید بعد ازین بدون تظاهر با وضاحت و سادگی الفاظ نامه بنویسی تا بخود و خواننده نامه زحمتی نداده باشی ! « (۱)

بابر گاهی بعلم نجوم هم نظری داشت. در بابر نامه ذکری از یک منجم دربار هم آمده است. این منجم محمد شریف نام بابر قدمت خدمتی داشت و لی در جنگ میوات پیش گوئی کرده بود که سربخ بطرف غرب است، هر کس ازین طرف جنگ کند مغلوب میشود.

این پیش گوئی منجم و سیله دل شکستگی و پریشانی لشکریان بابر گردید ولی وی به این سخن منجم اعتنائی نکرد. اورا منجم شوم نفس نامید و چون فاتح شد منجم به مبارکباد آمد ولی بابر باو دشنام بسیار داده و دل خود را خالی نمود و چون پیشتر باو خدمتی کرد و او شخص مغرور و سرکش بود يك لك انعام داده و رخصت کرد تا از قلمرو بابر بیرون رود. (۲)

### نظر بابر به خودش

اکنون که ما شخصیت بابر را از خلال بابر نامه با صفات نیک و بدش روشن ساختیم باید نظر خود او را هم بدانیم که ذات خود را بکدام نظری بیند ؟ وی بعد از فتح هند، شخص خود را در فاتحان هندوستان بعد از سلطان محمود و سلطان

(۱) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۳۵۳۲ متن این نامه در نسخ خطی به ترکی بود که در نسخه مطبوع بمبئی آنرا بکلی حذف کرده اند، و در انگلیسی از متن ترکی ترجمه شده است.

(۲) بابر نامه ۲۰۶ - ۲۱۳

شهاب الدین غوری. فاتح سوم قزاق میدانده و ولی میخواهد تفوق خود را بر ایشان نیز ثابت گرداند. دلائل این تفوق را چنین وانمود میکند: که سلطان محمود و شهاب الدین غوری هر دو پادشاهان مقتدر و دارای لشکرهای فراوان و قوه الظهری در ممالک وسیع خود بودند و در مقابل خود در هند یک پادشاه نداشتند بلکه راجه های خورد و ریزه بوده اند، که شکستن آنها دشوار نبود. ولی او گوید: که کار من بکار آن پادشاهان نمی ماند و در آن نوبت که به بهیره آمدم از ... تا دو هزار کس لشکری پیش نداشتم. و دفعه پنجم که سلطان ابراهیم را بشکستم و ممالک هندوستان را فتح کردم دوازده هزار لشکر داشتم در حالی که سلطان ابراهیم دارای پنجمصد هزار مردان جنگی بود. (۱) بابر با چنین منطق تفوق خود را در فتح هند برگزشتگان ثابت می سازد. ولی چند سطر بعد خود وی به نقض قول خود پرداخته و گوید: که در وقت فتح من پنج پادشاه مسلمان و هجده کافر در هندوستان با راجه های متعدد خورد و ریزه پادشاهی داشتند. (۲)

اگر چه در نبوغ شخصیت بابر شک نیست و او را یک جهانگیر دانا و مدبر و مدیر جامع الصفات میگوییم ولی در فتح هندوستان تشتت قوای افغانان هندو نادانی و عدم لیاقت اداری سلطان ابراهیم و اتفاق امرای دربارش بلا شبهه سهم بسوده و بابر بر مملکتی فایق آمد. که نظام اداری و درباری آن بحکم تاریخ محکوم بزوال بوده است.

بابر در فتح هند، یکنفر فاتح قهار و کوشا و دانشمندی هست، ولی طوریکه خودش مدعی است مجاهد و غازی نیست. و کار او شباهت تاسی با عمل امیر تیمور در فتح استانبول و تضعیف قوای مجاهد سلطان بایزید ییلدیرم عثمانی دارد

(۱) بابر نامه ۱۷۸

(۲) بابر نامه ۱۷۸



(۸۰۳ ۵۸۰۲ م) که بابر هم در هندوستان يك سلطنت اسلامی افغانی را از بین برده است و بنا برین از نظر دینی هم او را در صف سلطان محمود و محمد غوری قرار داده نمیتوانیم.

در تجزیة شخصیت بابر که ظاهراً مرد رند باده پیمای، هزال و سپاهی خونریز دلاوری بود تمایل وی به درویشان صوفیه نیز دیده میشود. و این صفت را از اسلاف خود بارت برده بود. ابوالفضل این رباعی او را نقل نموده است :

درویشان را گرچه نه از خویشانیم      ليک ازل و جان معتقد ايشانيم  
دوراست سگروی شاهی از درویشی      شاهيم ولی بندۀ درویشانيم (۱)  
ما در آغاز این رساله در شرح محیط پرورش بابر عقیدت او را به شیخ الاسلام مولانا قاضی یکی از مشایخ نقشبندیه ذکر کردیم و در این باره ثاری بخاری چنین مینویسد :

«نسبت ارادت بخاندان نقشبندیه داشت وجد عالیشان و والد سلطنت نشانش در قید ارادت خواجه احرار قدس الله روحه بودند و در تعظیم و تکریم او لاد - واحفاد آن بزرگوار ساعة فساعة فزوده دقیقه بی فرونی گذاشت و حضرت مخدومی مولانا خواجگی قدس سره پاره زروسیم نیاز فرستاده بود و این قطعه را گفته :

در هوای نفس گمراه عمر ضایع کرده ایم      بیش اهل الله از اطوار خود شرمند ایم  
یک نظر افکن بسوی ما که از روی نیاز خواجگی را مانده ایم و «خواجگی» را بنده ایم (۲)

(۱) اکبر نامه ۱۱۸۱

(۲) مذکر احباب خطی ۶۶

چون این ارادت به خاندان نقشبندیه در طول عمر از خونریزی و رندی او نکاسته است بنا برین باید گفت : که این تظاهر به تدین و ارادت صوفیان جزو وسایل تحمیل سلطنت و فتوحات وسیع و جهانداری او بود. و عین همین صفت را امیر تیمور و لنگه هم داشت.

بابر با اعمال دینی و صوم و صلاة هم پاینده بود. روزه میگرفت و نماز به جماعت هم میخواند، پیش نماز و استاد او در قه قاری سلا محمود بود (۱) و حتی از تراویح خوانی او در ماه رمضان هم خودش ذکر می دارد. (۲)

#### ۴ رساله عربی

بابر رساله بی بر عربی و اشعار ترکی نوشته بود (۳) که سال تالیف آن ۹۳۳ ۱۵۲۰ م باشد. (۴)

يك نسخه این رساله عربی و بعضی بسیار خوب نستعلیق بهنمره (۲۶) در کتابخانه ملی پاریس موجود است که در آخر آن نوشته شده :

«راقمه بنده درگاه حاجی محمد سمرقندی فی شهر سنه ۹۴۰»

و از این برمی آید که این رساله سه سال بعد از وفات بابر در ماوراء النهر شهرت داشت و در سمرقند نوشته شده است.

نسخه دیگر این کتاب در سنه ۱۹۵۸ م در شهر کوچا و Kuchar ترکستان شرقی کشف شده (۵) و اکنون نمیدانم کجاست ؟ و اصل متن ترکی رساله هم تاکنون طبع نشده است.

(۱) بابر نامه ۲۳۲

(۲) بابر نامه ۲۳۲

(۳) طبقات اکبری ۲ و ۲۷

(۴) ترجمه بابر نامه از بیورج جلد ۲ ضمیمه

(۵) مقدمه تلخیص رساله عربی بابر ۲۳۵ طبع الما ۱۹۶۹ م

در سنه ۱۹۶۹ م. کتابی بنام: مقالات در باره و تمیزی نظمهای ترکیه  
 بزبان روسی بقلم دکتور محمد کبریم یوسف M. K. Hamzachi از  
 الما آته Alma-Ata نشر گردیده که در آخر آن تلخیص گویای از متن  
 رساله بابر در ۱۱۷ صفحه به لهجه چغتائی و رسم الخط روسی نشر شده  
 است و از آن گویید: «کما نأخذ وی تنها نسخه پاریس بود» بود متوسی  
 به نسخه مشکوفه کو چنانکه است.

رساله عروض بابر بعد از کتاب سیزان الاوزان (۱) امیر علی شمر  
 دیوانی و قافیه هرات (۵۴۰ - ۸۸۵) در شرح عروض اشعار ترکی  
 چغتائی اهمیت بسزایی دارد و شاید بابر در تالیف رساله خود آنرا در نظر  
 داشته است و بقول شمری در رساله بی گمان در هر دو نسخه همجو است  
 بر در (۲)

خود بآبر گوید که بعد از روز جمعه دوم ذی الحجه ۹۳۳ هـ (۳۰  
 اگست ۱۵۲۷) در این رساله تو حید داده شد (۳) که در نون اخیر آن  
 در نسخه خطی پاریس عدد چهارم است و هله تمام اوزان عروضی آن به  
 (۱) (۲) (۳) (۴) میرسد (۵) (۶) (۷)

(۱) طبع عز تسلطایوف در تاشکند ۱۹۳۹ م

(۲) در کتب مطبوعه خطی

(۳) بابر نامه ۲۱۷

(۴) نسخه مطبوع ترجمه فارسی بابر نامه دیوین جلفیلو و منشوش  
 است و چنین گوید: «در هله چهار وزن تالیف گردید» ازین جهت  
 رساله نیز تالیف شده (همین ۳۱۷)

### ۴ دیوان بابر

مجموعه اشعار ترکی بابر در سنه ۱۹۱۷ م در ۹۰ صفحه پسعی الکسندر  
 سامایلوویچ S. Sam aylovich در شهر پتر و گراد بایرخی میناتورها  
 نشر شد که در آخر نسخه اصلی خطی آن نوشته شده بود:

(حوریه بابر پادشاه دو شنبه ۱۵ ربيع الاول ۹۳۵)  
 این دیوان مشتمل است بر غزلیات و رباعیات ترکی که اوزان  
 عروضی غزلیات نیز در آن تعیین گردیده است.  
 این کتاب مطبوع که گویا از نسخه خطی خود بابر بطبع رسیده ۱۳ صفحه  
 مقدمه روسی هم دارد.

در کتابخانه راسپور هند نیز مجموعه اشعار ترکی بابر موجود است  
 که بقلم خودش اصلاح یافته و یک رباعی را در آن بقلم خود نوشته  
 است (۱)

ابوالفضل در باره این دیوان گوید:

«آن حضرت (بابر) وادار منظم و نشوایه تعلیمی بود منصوصاً دو نظم  
 ترکی و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عد و بهت و لایق شده  
 و مضامین تازه در آن مندرجست» (۲)  
 دیوان بابر در سنه ۱۹۳۶ - ۱۵۲۹ م در کابل ترجمه شده بود و منقود  
 با بر منوید:

«برادر کلان العاطفه میر کاتب از میر قند آمده بود، در همین ایام  
 به منوید بر نصبت داده، به پولاد سلطان (۳) دیوان خود را فرستاد» (۴)

(۱) مجله آفتاب طبع دهللی ستمبر ۱۹۶۷ م

(۲) اکبر نامه از ۱۱۸

(۳) پولاد سلطان پسر کبیر چوم خان او زبک بود

(۴) با بر نامه ۱۵۲

این دیوان بین اهل ذوق و شعر دو ستان شهرت داشت و سلطان محمد  
فخری هروی ده سال بعد از وفات بابر گوید: «دیوان اشعارش در میان  
مردم بسیار است.» (۱)

فکسیمیلی نسخه خطی رام پور هند در ۳۸ صفحه از طرف Denison-Ross  
در جورنال ایشیا تیک سوسایتی بنگال در سنه ۱۹۱۰ م چاپ شد و بعد از  
آن نسخه کابل آن در کتابخانه ملی پاریس نمبر ۱۲۳۰ پیدا شد که از روی  
آن نسخه پتروگراد ۱۹۱۷ م طبع شده است. ولی در سنه ۱۳۳۱ ه  
۱۹۱۳ م کپرولو Kuprulu از روی نسخه خطی پوهنتون استانبول  
۳۷۳۳ اشعار اضافی دیگر آنرا نشر کرد. اگرچه نسخه استانبول آخر ندارد،  
ولی دو چند نسخه ساسیلو و پنج است که ۱۱۸ غزل و ۱۰۴ رباعی ترکی  
و ۳ غزل و ۱۸ رباعی فارسی دارد. (۲)

طبع جدید دیوان بابر از روی همان نسخه های سابقه در سنه ۱۹۶۶ م از  
طرف خانم عظیم جانوا در تاشکند نشر یافته است.

چنین بنظر می آید که بابر بعد از ترتیب دیوان مذکور، در هندوستان  
هم اشعاری را گفته بود چنانچه در سنه ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م مجموعه  
اشعاری را که بعد از آمدن هند گفته شده با ترجمه آن به همایون و کامران  
فرستاد. (۳)

#### (۴) مبین Mubayyan

بابر در علم فقه نیز دستی داشت. وی درین علم درس خواند و آثار آموخته بود،  
خودش گوید: که روز پنجشنبه ۲۵ جمادی الاخری ۹۲۶ ه ۲۳ جون ۱۵۱۹ م

(۱) روضة السلاطین ۵۵

(۲) فواد کوپرولو در انسا یکلوپیدی اسلام ۸۵۰

(۳) بابر نامه ۲۳۲

از ملا محمود خواندن درس فقه را آغاز کرد م (۱)

بابر در مسایل فقه حنفی کتابی را بنام مبین برون سزین بزبان ترکی منظوم کرده بود (۲)  
و فخری هروی در آن باره گوید:

(و کتابی موسوم به مبین در فقه نظم کرده است و بسیار خوب واقع شده.) (۳)  
این منظومه در بحر (رمل مسدس معذوف) فاعلات فاعلات فاعلات  
بوده و بقول سید حسن ثاری بخاری (مسایل فقه که در رساله مبین به  
ترکی نظم کرده نشانه ایست از تبحر.) (۴)

مثنوی مبین که بنام فقه مبین یا فقه بابر نیز موسوم است در دوهزار بیت مشتمل  
بر مسایل دینی و فقهی و اخلاقیست که برای فرزند خود کامران نظم کرده  
و شرحی بر آن بنام مبین (بروزن مقیم) از طرف شیخ زین بنشی در بارش نوشته  
شده است (۵)

طبع اول مثنوی مبین از روی یک نسخه ناقص بسعی I.N. Berezin  
در شهر قازان Kazan ۱۸۶۷ م در مجموعه منتخبات ترکی  
Turetskaya-chrestomati نشر شده است.

نظم ترکی مبین در سنه ۹۲۸ ه ۱۵۲۱ م خاتمه یافته و یک فصل آن (کتاب الزکوة)  
در مجموعه مؤسسه اقتصادا کادیمی علوم اوزبکستان در ۱۹۶ م از تاشکند  
انتشار یافت و اصل نسخه خطی مبین اکنون در مؤسسه مردم سیدار لینن گراد به  
نمره ۱۰۴ موجود است که بخط عربی در مثنوی از یکی نوشته شده و در خاتمه  
آن بابر از تمام علمای ماوراء النهر خواهش میکند، که اگر خطائی بینند آنرا  
باواطلاع دهند.

(۱) بابر نامه ۱۵۱

(۳) روضة السلاطین ۵۵

(۵) بزم تمجودیه ۱۶

(۲) بابر نامه ۱۶۶

(۴) مذکور احباب خطی ۶۶



## کتابهای گم شده با بر

آقایان غلیاموف Y. G. Ghulyamov و نبی یف R. Nabyev ناشران نسخه از یکی بابرنامه در مقدمه خود که بر جلد اول طبع تاشکند ۱۹۳۸ م این کتاب نوشته اند، کتاب مفصل Mufasssal را در عروض Prosody و کتاب هائی را در فن جنگ و موسیقی به بابر منسوب داشته و آنرا از کتب گم شده او شمرده اند اگر چه رساله او بر عروض اکنون موجود است و مادرین مبحث خود شرح آنرا داده ایم، ولی نمیدانیم که کتاب مفصل او بر عروض کتاب دیگری بود یا همین رساله؟

بابر در فنون جنگی عصر خود ماهر بود و هم موسیقی میدانست، ولی ما از روی تذکرات مستند مؤرخان نسبت کتابی را در فنون جنگی یا موسیقی ندیده ایم، و نه نسخ خطی این کتابهای گم شده منسوبه با و تاکنون یافته شده است از کتابهای گم شده بابر مجموعه اشعار منتخب اوست از چهار ردیوان امیر علی شیر نوائی (غرائب الصغیر - نوادر الشباب - بدایع الوسط - فواید الکبر) و این انتخاب روز جمعه ۲۳ ذیحجه ۹۲۵ (۱۶ دسمبر ۱۵۱۹ م) در کابل از غزلیات آن دوا وین به ترتیب بحور عروضی پایان یافته بود. (۱)

## فتاوی با بری

این کتاب از تالیفات خود بابر نیست، ولی به اسر و نام او در سائل شرحیه فقه حنفی تالیف شده است. مولف این کتاب شیخ نورالدین خوافی از اخلاف شیخ زین الدین خوافی است که در هرات نشو و نما یافته و بامریابری مسایل فقهی مستندی را از هدایه، کافی شرح و قایه، شرح مختصر و قایه، خزانه المفتین و فتاوی قاضی خان و غیره فراهم آورد و نام آنرا فتاوی بابر نهاد، که بزبان فارسی بود. این شیخ نورالدین خوافی شاگرد شیخ الاسلام سیف الدین احمد است که از اخلاف ملا سعد الدین تفتازانی باشد. (۲)

(۱) بابرنامه ۱۵۹ (۲) معارف طبع اعظم گرها جولائی ۱۹۵۰ م

## خط با بری

در اینکه بابر خطی اختراع کرده بودشکی نیست، ولی این چگونه بود؟ و چه ضرورتی به ایجاد آن بود؟ و چه مزیتی از خطوط رایج نسخ و تعلیق و نستعلیق و شکسته آن وقت داشت؟ اینهمه سوالهائیست که باید از نظر علمی تحلیل و تشریح گردد.

نخست می بینیم که بابر درباره این خط چه میگوید؟

در حوادث ۱۹۱۰ هـ ۱۵۰۳ م مینویسد: «در همین محل (کابل) خط بابری را اختراع کردند.» (۱) و ازین اشاره مختصر نمیتوان به شکل و مقصد این خط پی توان برد.

بعد ازین بابر در سنه ۹۱۱ هـ ۱۵۰۶ م ملاقات خود را در مرغاب هرات با قاضی اختیار ذکر میکند و گوید: از خط بابری سخن برآمد، مفردات را خوانده و قواعد او را دانسته چیزها نوشت. (۲)

ذکر سوم خط بابری در بابرنامه در حوادث ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م است وی گوید که به هندال میرزا در جمله تحایف... مفردات خط بابری فرستاده شد، دیگر قطعه ها بخط بابری نوشته بود فرستاده شد و به همایون... خطهای که بخط بابری نوشته فرستاده شد (۳)

از تذکرات فوق درباره خط بابری همین قدر باید گفت که: این خط را بابر در کابل در سنه ۹۱۰ هـ اختراع کرده بود، و همواره در آن باره با علما و نویسندگان مذاکره میکرد، در هرات آنرا به قاضی اختیار پیشنهاد کرده بود، و در هند هم آنرا نشر میداد، و به فرزندان خود نمونه های نوشته آنرا میفرستاد. ولی خود بابر در باره شکل و

(۱) بابرنامه ۹۷

(۲) بابرنامه ۱۱۴

(۳) بابرنامه ۲۷۲



فواید و قواعد نوشتن و ضرورت آن چیزی نمیگوید!

اشارات مورخان ما بعد نیز درین باره بسیار روشن نیست. خواه

نظام الدین احمد هر وی مورخ در بار اکبری گوید:

« و خط اختراع کرده خط بابری نامیده بودند، و بان خط مصحف  
کتابت کرده بمکه معظمه فرستاده » (۱)

و همین مطلب را عبدالقا در بدا یونی نیز آورده است.

« و از جمله غرایب و اختراعات آن پادشاه خط بابری است که

مصحفی بدان خط نوشته و بمکه معظمه فرستاده. » (۲)

بقول همین مورخ ازین خط در عصر اکبری اثری باقی نبود،

ولی میر عبدالحی مشهدی آنرا خوب میدانست (۳) و طوریکه میر علاء الدوله

قزوینی در نفایس المآثر گوید:

میر عبدالحی: خط مشکل نویس بابری را کسی زود تر و خویتر

از وی یاد نگرفته. (۴)

چنانچه گفتیم: ازین اشارات مورخان چیزی در باره خط بابری بدست

نمی آید، ولی در کتاب عجائب الطبقات تالیف محمد طاهر بن قاسم که در

سنه ۱۰۵۵ هـ ۱۶۴۵ م در بلخ بابری در محمد خان بن دین محمد (۱۰۵۰-

۱۰۶۱ هـ ۱۶۴۰-۱۶۵۱ م) پادشاه چهارم خاندان جانیان بخارا تالیف

(۱) طبقات اکبری ۲/ ۲۷۲

(۲) منتخب التواریخ ۱/ ۴۴۳

(۳) منتخب ۷۷۳/۷

(۴) منتخب التواریخ ۱/ ۲۴۴

گردیده در فصل اخیر این کتاب در ضمن شرح الفبای مختلف ۲۹  
حرف خط بابری را نیز آورده است. (۱)

محمد طاهر درین فصل کتاب خود مقاصد نه قسم الفبای مختلف  
را ذکر کرده، ولی از شرح مقصد و غایه اختراع خط بابری خاموش  
است و فقط همین قدر گوید: « خط بابری اینست »

نمونه های خطوطی که محمد طاهر بلیخی داده نه قسم رمز محفوظ

Secret Cipher است که در ارسال پیامهای محرمانه Secret Messages بکار

میرفت، ولی خط بابری برای این گونه مقاصد محرمانه استعمال نشده،

زیرا بابرا آنها را همواره به دانشمندان و حتی مامورین دولت های

دیگر (مانند خواهی اختیار قاضی هرات) و فرزندان خود (و حتی فرزندان

کوچک هندال میرزا) هم فرستاده بر و اج آن همت گماشته است.

معلوم است که مراد با بر ازین خط تنها نوشتن متون زبان عربی

و قرآن بوده، زیرا در جمله ۲۹ حرف آن حروف فارسی (پنج-ژ-ک)

دیده نمیشود.

در مؤسسه تحقیقات شرقی Institute of Oriental Studies اکادمی

علوم اوزبک Uzbek در جمله چهار رده نسخه خطی عجائب الطبقات،

صرف یکی از آن خط بابری ندارد. چون این نسخه های خطی بخطوط

اشخاص متعدد در اوقات مختلف نوشته شده، بنا برین در شکل برخی

از حروف، اختلافات بسیار جزوی دیده میشود.

(۱) چهارده نسخه خطی این کتاب در مؤسسه تحقیقات شرقی اکادمی

علوم اوزبکستان شوروی موجود است و خانم صباحت عظیم جانیوا

در مجله Central Asia Review 1964 XII شرحی بر خط بابری نوشته است.

باهر در يك بيت تر کسی خود (۱) خط با بری را به خط سیغناقی  
 Khatt-i-Sighnaqi منسوب داشته و طوریکه ییورج پنداشته مراد از آن  
 خط ریز A small hand writing نبوده بلکه این خط منسوب بوده به سیغناقی  
 Sighnaq يك شهر کهن کنار سیردریا Syr-darya که در حین حمله  
 منگول Mongol بکلی تخریب گردیده، و این خط خاص الفبای ترکی  
 بوده است. (۲)

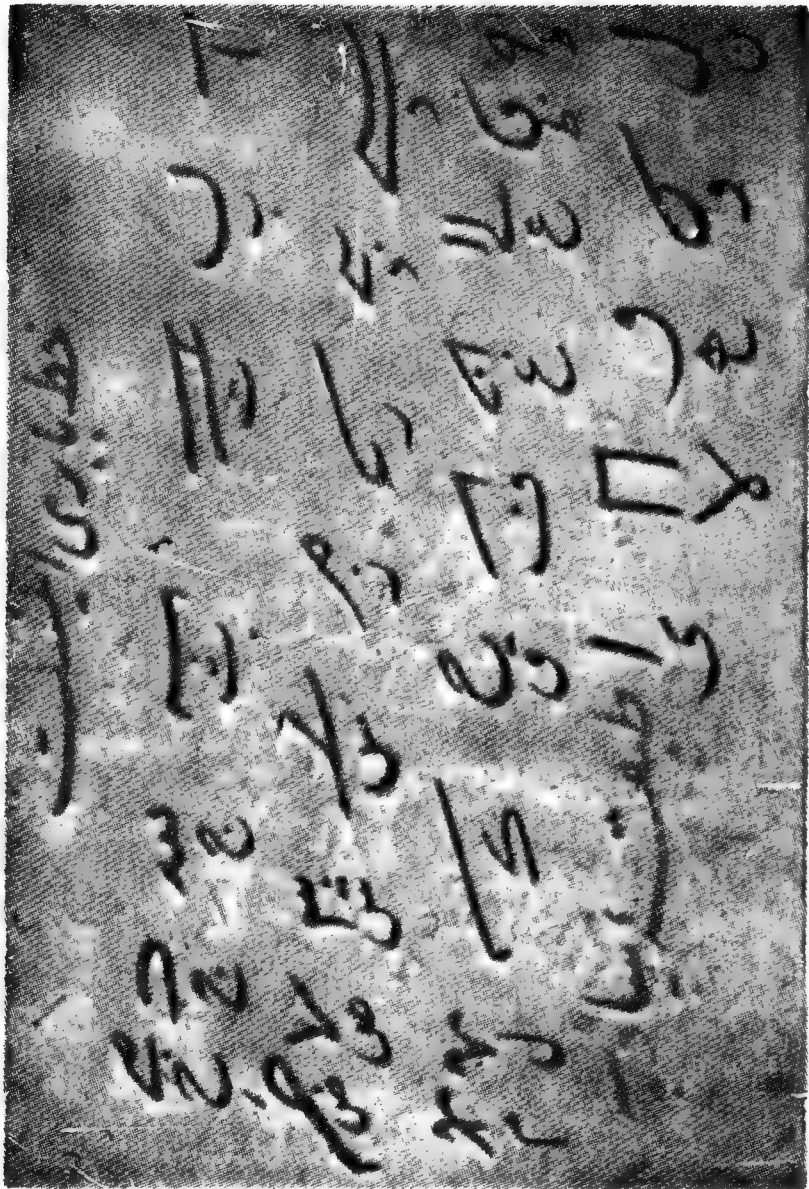
از روی اشکال حرف و فیکه در عجایب الطبقات داده شده و فقط صورت ۴  
 حرف عربی را و انمود میکند، در خط با بری کدام مزیت خاصی نسبت  
 به الفبای سابق عربی دیده نمیشود. ولی چون جز همین اشکالیکه در  
 عجایب الطبقات می بینیم، تفصیل دیگری از خط با بری نداریم، بنابراین اکنون  
 نمیتوانم آنرا کاملاً تحقیق و انتقاد نمایم.

در کتابخانه آستان قدس مشهد، نسخه خطی قرآن به خطنا شناسی موجود است  
 (نمبر ۵) که آثار نوشته بخط با بری خوانده اند. (۳) ولی طوریکه  
 در فوقوهای مربوط این مقاله دیده میشود کلید خط با بری عجایب  
 الطبقات بهیچ صورتی با خط نسخه مصحف مطابقت ندارد، و با اختلاف  
 اشکال حرف و هر دو خط را در لوحه علیحدہ مربوطه این صفحه نشان  
 داده ایم، و بنا برین مصحف مشهد را بخط با بری نمیدانیم.

(۱) این بیت ترکی را انتی بیورج A. Beveridge در ترجمه انگلیسی  
 بابرنامه از تذکره الشعراء نقل کرده و در نسخه خطی لغت چغتای و ترکی  
 عثمانی مؤسسه تحقیقات شرقی اکادمی علوم اوزبک (نمبر ۲۱۳) ورق  
 ۱۹۸ هم موجود است.

(۲) عظیم جانو در سنترل ایشیاریو ۱۵۳.

(۳) را هنمای گنجینه قرآن ۱۷۸.



جدول مقایسه‌ی حروف عربی و خط بابری با خط مصروف مشاهد

عربی	بابری	مشهد	عربی	بابری	مشهد	عربی	بابری	مشهد
ا	ـ	اُ	ز	م	ا	ق	ح	ا
ب	ب	ب	س	س	ط	ک	س	ا
ت	ت	ت	ش	س	ش	ل	س	ا
ث	ث	ث	ص	ص	لا	م	س	ا
ج	س	ج	ض	ض	ل	ن	ل	ا
ح	د	ح	ط	و	ب	و	س	ا
خ	ص	خ	ظ	و	*	ه	و	ا
د	د	د	ع	لا	و	لا	ا	ا
ذ	ج	ذ	غ	ج	ن	ی	آ	ا
ر	س	ر	ف	س	ن			

\* در عکس چهار صنف که بمن رسید حرف غایب است.

### شخص با بر

با بر که از شهزادگان تیموری آسیای میانه بود دقایق مغولی اوز بکی داشت و از تصاویر متعددی که از او در هندو کابل کشیده اند چنین معلوم میگردد که مو ی تنک و چشم نیمه میشی و بینی کشیده و وجنات و بدن نیمه چاق و قد متوسط داشت و رنگ چهره او سفید مایل به زردی باشد که میخوری وافیون و معجون خوریهای مسلسل و مداوم طبعاً در رنگ و روی و بنیه او اثری داشته است و وی گاهی ریش خو در تراشیده ولی در اکثر اوقات ریش تنک داشت و سر خود را هم می تراشید. لباس با بر در اوقات عادی کلاه بلند و دستار بزرگ و جیغه و پیراهن و شلوار تنک بپوشید و کمربند و جبه تازی را زانو و کفش بپوشید که این لباس را «سروپا» می گفتند (۱) و گاهی این لباسها چکن ز ردوزی و دارای تکه های طلائی هم بوده است (۲) و اینگونه لباسها را بطور خلعت به رجال دربار و امراء و سفراء و الکک دیگر می بخشید. (۳)

با بر در اوقات جنگ علاوه بر جبه سلوا زینیه waist coat with cotton غریچه (۴) gharbicheh می بست و کلاه آهنین Helmet بر سر می نهاد و کیچم Horse's Mail بر اسب سواری خود می بست و جیه (زره) می پوشید. (۵) با بر مانند ارستو کراتان معالک آسیائی با تاجمل و حشمت زندگانی میکرد، به آداب درباری و کورنش سخت پابند بود. چون سلطان بیگم دختر کلان سلطان حسین میرزا ابکابل آمد و بمنزلت خواهر کلان او بود، جهت تعظیم و احترام او با بر در حین ملاقات زانو زد و ایشان هم زانو زدند. و بعد از این آداب همواره مراعات میشد. (۶) وی از بسکه در شیوه ارستو کراسی پرورده شده بود، حرکات دیگران را که باین شیوه نبودند انتقاد مینماید. مثلاً افغانان که همواره در محیط آزادی زیسته و از آداب درباری و ارستو کراسی دوراند، اعتنای زیادی به اینگونه آداب ندارند

(۱) با بر نامه ۲۴ تذکره بایزیدیات. ۲۴ (۲) با بر نامه ۲۲ و ۲۳ (۳) با بر نامه ۲۲

(۴) غریچه plate Mail چهار تخته آهن که برای دفع ضربت شمشیر به پشت و

سینه و دو پهلو می بستند. (۵) با بر نامه ۱۲ (۶) با بر نامه ۱۵.

و این طو رزانو زدن و تقدیم کورنش را منافای شان و کرامت فردی خود میدانند، ولی بابر این وضع آزادگی رانمی پسندد و گوید که یکی از ملایک زادگان افغانی ایستاده بود و دیگران که در مرتبه ازو پایین تر بودند می نشستند، و بنا برین این افغانان بسیار روستائی و بیهوش مردمند (۱) در حالیکه طرز تفکر بابر حاکی از محیط ارستو کراسی، و روش افغانان ناشی از آزاده منشی و مساوات دوستی ایشان است. در سو کب بابر هموار و توق و تقار و بوده (۲) توق و یا توغ بمعنی بیرق و نشان است که برای شکوه سلطنت دونوع بیرق داشت: اول چتر توق که بالای چتر تخت شاهی افراخته میشد دوم تمن توق که دراز تر از چتر توق و در پایه والا تر از آن بود، و موی دم قوتا من قطاس یعنی غز گاورا بالای آن می بستند (۳) و این اعلام و تقار و گاهی بطور امتیاز خاص به امرای بزرگ هم داده میشد (۴) و به شهزادگان، حق استعمال علم و نقاره در سوار رد نوازش آنها اعطا میگردد (۵) خود بابر مرد سوار کار شایق هر نوع شکار و بسیا ر جلد و تازنده قوی بود ابو الفضل گوید «که بعضی از خصوصیات احوال این پادشاه از غرائب امور است از جمله یکی آنکه بموزه دو پاشنه بر کنگرهای قلعه جسته جسته می دیدند، و گاه گاه دو آدمی در بغل گرفته از کنگر به کنگر می جستند» (۶)

بابر شخصاً شناور ماهری بود، و با آب بازی از دریای گنگسی گذشت و از یک کنار دریا تا کنار دیگر می و سه بار دست می زد (۷) وی با کشتی گیری Wrestling-match هم شوقی داشت و همواره کشتی گیران ماهر را تماشا مینمود (۸) و از کشتی گیران دربار او پهلوان صادق و اودهی oudhi و کللال و دوست

- (۱) بابر نامه ۱۷۱ (۲) بابر نامه ۲۳۱  
 (۳) آیین اکبری ۱۲۶ فرهنگ اندراج ۹۷۱ و ۲ (۴) بابر نامه ۳۸  
 (۵) بابر نامه ۲۲۸ (۶) طبقات اکبری ۲۷۲  
 (۷) بابر نامه ۳۳۵ (۸) بابر نامه ۲۳۴ و ۲۳۵



این سنگ نبشته بخط بابر در حدود سه صده متری جنوب غربی قریه آب بردن مزار بین فلغر و متجه تاجکستان نزد يك چشمه سار سرخ از زیر زمین بدست آمده است .



یا سین و پهلوان لاهوری رامی شناسیم، که اودهی بایک پهلوان هند وستانی  
کشتی گرفت. و روزیکه صادق و کلال کشتی گرفتند و صادق غا لب آمد،  
باو ده هزار تنگه واسپ زین دار و سر و پا و چپکن تکمه دار بخشید، و به کلال  
هم سر و پا و سه هزار تنگه انعام داد. (۱)

دیگر از مشاغل تفریحی بابر، بجنکه انداختن پیلان مست و شتران مست  
است که که در جشن بزرگ ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م بعد از فتوحات خود در هند  
این تماشا را دیده بود (۲) و گاهی هم در هند بشکار فیل و شیری پرداخت  
(۳) و در دریاها ماهی را شکار میکرد (۴)

بنه بدن بابر بیسار قوی بود، و تا آخر عمر نشاط خود را نباخت، در سفرهای  
طولانی و جنگی خویش مانده نشد، در طول عمرش کمتر مریض شد و بسیار کم  
از وسایل انتقالی غیر از اسب کار گرفت، و صرف یکبار بوسیله «تخت روان» در  
یک سفر طولانی حرکت کرد. (۵)

برای شناسائی مزید شخص بابر به بحث بابرنامه درین کتاب رجوع شود.

### عیاشی های بابر

چنانچه گفته شد بابر در طول عمر خود بزندهای میگساری داشت، در سر  
های تفریحی و لشکر کشی ها و اوقات عادی همواره یاران هم پیاله با او به  
قدح پیمائی می پرداختند، در مستزها و تفریح گاه ها و مواقع خوش منظره  
کا بل جایی نیست که وی دران بزم میگساری را ساخته باشد، و یا از وسایل  
دیگر نشه آور مانند معجون و افیون کیفی نبرده باشد.

ولی عیاشی او همواره در بزم یاران میگسار بوده و اطلاعی از معاشقه با زنان  
و غلمان نداریم، جز عشق موقتی که او را در اوایل جوانی بابابری در اند جان

(۲) بابر نامه ۲۲۹

(۱) بابر نامه ۲۳۳

(۴) بابر نامه ۲۴۴

(۳) بابر نامه ۲۳۵

(۵) بابر نامه ۲۳۳

روی داده بود. وی در بایر نامه زنا و معاشرت با زنان نامشروع را بنظر گراحت و انتقاد می بیند و فسق و فجور را باعث خرابی خانواده های شاهان میداند (۱) وای با موسیقی و مناظر دل انگیز و زیبا عشقی دارد و در بایر نامه از هنرمندان موسیقی و بسا از منتزعات و تفریح کا ههای کابل و مناظر دلکش آن نام می برد. وی از زندگانی حفلی گیر دو گویند که در کابل بربل حوض تخت شاه این شعر خود را کند. بود :

نوروز و نو بهارویی و دلبری خوش است

بایر بعیش کوش که عالم دو باره نیست (۲)

(۱) بایر نامه ۱۰۸

(۲) تاریخ فرشته ۱۱۱۱ - اویماق مغل ۳۹۸

\*\*\*\*\*

## بخش سوم

شخصیت سیاسی و اداری بایر

تفکرات ملکی

در هندوستان از عصر سلاطین دهلی و خلجیان و لودیان نظام خاص اداره ملکی و مالیات وجود داشت ، که مخصوصاً بنسب شاهان خلجی و لودی که از افغانستان بهند آمده بودند ، اساس آن نظام ریخته و پرورده شده بود ، و بایر هم همین نظام را پیروی نمود و بجا گذاشت ، و بایرین وی مبتکر یک نظام نوین اداری شمرده نمی شود .

از نظر طرز اداره و مفکوره در سلطنت اسلامی هندسه دوره را میتوان تشخیص کرد :  
اول : عصر اول سلطنت اسلامی که از لودیان ملتان و غزنویان و غوریان به خلجیان و لودیان دهلی رسید و در تمام این دوره ، مبادی اسلامی از قبیل نظام قضا و خراج و نظام لشکر داری و اقطاع ( جاگیر ) و نظام درباری و شاهی با اصطلاحات عربی یا فارسی آن از افغانستان به شمول مفکوره های تصوف و روحانیت اسلامی بهند آمده ، که نظام اداری بایر هم در اواخر همین دوره واقع میشود و بنی بر همین اساسهاست .

دوم : بعد از وفات بایر ، شیر شاه سوری افغان ، همین تنظیم را استحکام بخشید ، و ترتیب و زندگانی جدید بآن داد .

سوم : بعد از مرگ هما یون بوسیله جلال الدین محمد اکبر و درباریان لکهنو و او این نظام رنگ خاص مقامی و ترتیب جدید گرفت که عبارت از « آیین اکبری » باشد . ( ۱ ) و این دوره تا فتح انگلیس بر هند و ام

(۱) صولت شیر شاهی به نحو الم تاریخ ، هند ، تالیف جان کلاوکه

مارشمن طبع لندن . ۱۸۶۰ م

داشت ، و بقول اکثر مؤرخان ، ترتیب آیین اکبری در اکثر مواد ، سرهون نظام اداری شهر شاه سوری است (۱)

در حقیقت نظام اداری بابر را مخلوطی از عناصر سلطنت لودی و مواد جدید فراورده بابر از افغانستان و ماوراءالنهر توان گفت ، که در طبیعت خود يك نظام لشکری بود ، و هر مامور در بار بابر در جمع لشکر پان هم شمول داشت ، و پادشاه دارای قدرت نامحدود شمرده میشد .

نظامیکه در تحت قدرت نامحدود پادشاه ، و بزور تیغ و لشکر بوجود می آید ، و در رأس آن هم یکتفر فاتح با اختیارات تام قرار دارد ، و او هم خلیفه و ظل الله شمرده شود ، در تحت این شرایط « طبقه حاکمه اشرف » بوجود می آید ، که با شخص پادشاه یا در بار پان او ربطی داشته باشند ، و مامورینیم که در بار با بر امرای نظامی و شاهزادگان و ر و حانیون و هنرمندان و نویسندگان موجودند که « طبقه حاکمه » را تشکیل داده اند ، و وسیله آنها طبقه عامه یعنی دهقانان - کسبه - شهر نشینان اداره و استمار می شوند و موقع پیشرفت و قدرت این اشراف هم به اداره خاص پادشاه وابسته است ، و اکثر این امر او اشراف درباری در مجامع شراب خوری و عیاشی با بر همکامه اند ، و مزاج او را با هزالی و مطربی و شاعری خوش می سازند ، و ازین راه به مدارج عالیه امیری میرسند (۲) و بابر آ تقدیر بر اوضاع مسلط است که در خانه قاضی قره به بهزادی شمال کابل میخواهد شراب بخورد و قاضی میگوید : « در خانه من تاکنون شراب نخورده نشده ، پادشاه حاکمند . » (۳) از امرای معروف در بار بابر در کابل و

هند یکی خواه دوست خاوند است که به موجب خود بابر نامه (ص ۱۳۴ و ۱۳۵) در بز مه های عیاشی و باده پیمائی بابر داخل بود ، ولی همین شخص القاب « هدایت مآب ولایت انتساب » داشت (۱)

این اعیان و اشراف درباری و اسرا که داخل « طبقه حاکمه » و اشراف درباری بودند ، و بدین وسیله اموال فراوانی بلست می آور دند و موقع خود را حفظ میکردند ، گاهی تحفه های گرانبهادر بار تقدیم میداشتند ، و بدین وسیله پادشاه را خوش می ساختند ، و موقع خود را هم حفظ میکردند چنانچه پرو ز آخر ماه ربیع الاول ۹۳۵ م ۱۵۲۸ م بابر در آگره بخانه سلطان محمد بخشی رفت و در آنجا معجون خورد ، و از بخشی مذکور در ضمن پذیرائی مجللی بیش از دویست نقد و جنس پیشکش گرفت . (۲)

بابر امرأ دربار خود را از اشخاص زبده که در جنگها با او همراهی کرده بودند ، انتخاب میکرد . و درین جمله رجال ماوراءالنهر و افغانستان و هند داخل بوده اند . در بابر نامه از مامورین ملکی : بخشیمان (۳) و دیوانیان و شقده از و چو دهری (۴) کلانتر (۵) میرآخور (۶) پیاده (۷) کوتوال (۸) منشی (۹) عسس (۱۰) تعلیقچی (۱۱) داروغه (۱۲) یا مچی (۱۳) تمغاچی (۱۴) و از مریوطین درباری : مهر

(۱) بابر نامه ۲۱۱

(۲) بابر بر نامه ۲۲۸

۳ بخشی : اصلا کاتبان حروف و پیغوری و در هند آمرادای تنخواه

Pay Master (۴) رک تشکیلات مالی (۵) کلانتر رئیس یکک صنف رئیس قبیله

(۶) مهر آخور : رئیس اصطبل و اسبان . (۷) پیاده : مامور تحصیل مالیات در دهات

(۸) کوتوال : کلمه پشتواست بمعنی قلعه دار و محافظ امنیت شهر .

(۹) منشی : نویسنده نامه و فرامین شاه . (۱۰) عسس : مامور حفظ امنیت

در شب . (۱۱) تعلیقچی : فرمان نویس و حکم نویس . (۱۲) داروغه : آمر

یک اداره یا حاکم یکک شهر و ناحیه . (۱۳) یا مچی : آمر پسته خانه

(۱۴) تمغاچی : مامور گمرک Custom Officer

دار، علمدار، کتابدار، رکابدار، جلمه دار، بکاول (۱) شربت چی،  
خزانچی، قورچی (۲) جاندار (۳) یساول (۴) سؤچی (۵) ایچکی  
(۶) کیرکیراچی (۷) شقاول (۸) قواچی (۹) پیروانچی (۱۰)  
قراول (۱۱) آخته ییکی (۱۲) اوغلاقچی (۱۳) باشلیغ (سالار) وغیره  
نام برده میشود. (۱۴)

(۱) بکاول: داروغه مطبخ شاهى .

(A7)

نتیجة السلاطین جلال خان و کمال خان او لاد سلطان علاء الدین (هند)

عمدة الاعیان نظام خان بیانه (هند)

علی خان شیخ زاده فرملی (هند)

سیادت ماب میر همه (میر همه Hameh)

عمدة الخواص محمدی گوکلتاش

خواجگی اسدجان دار

عمدة الماکه خان خانان دلاور خان (هند)

ملک داد کرانی عمدة الاعیان (هند)

شیخ المشایخ گورن هند

نقابت پناه سید مهدی خواجه باجه بابر

برادر اعز محمد سلطان میرزا

سلطنت ماب عادل سلطان بن مهدی سلطان

معمد الماکه عبد العزیز میر آخور

معمد الماکه محمد علی جنگه جنگه

عمدة الخواص قنایق قدم قراول

شاه حسین یارگی (بارکی؟)

جانی بیگه اذکه

معمد الخواص تردی بیگ

ملک قاسم برا در با با قشقه

معمد الخواص مؤمن اذکه

رستم ترکان با شلیخ

عمدة الخواص سلطان محمد بخشی

بقرار با برنامه: امرای دربار، بشمول دیوانیان و کارکنان دربار تماماً بدون فرق

ملکی و عسکری در جنگها اشتراک داشتند (۱) و در اوقات اداره و صلح هم مطابق

انتخاب پادشاه به امور ملکی و حکمرانی و لایت گماشته میشدند، و در آنجا

امور دیوانی و لشکری هر دور با اختیارات کامل اجرایی میگردید مثلاً

عبدالله کتابدار و یازید بکاول طباح و خواجگی اسد جاندار و کمال شربتچی

از امرای لشکری با بر بوده اند که در جنگها دسته های نظامی را قیادت

میکردند (۲) و ملا محمد مذهب با ایلچی بنگاله بمذاکرات سیاسی و لشکری میرفت (۳)

این وضع خلط و ظایف ملکی و عسکری و درباری تا آخر سلطنت بابر ادامه

داشت، ولی بعد از فوت او در عصر فرزندش همایون امور مملکت بسه سهم تقسیم یافت:

**اول:** سهم سعادت مشتمل بر امور قضا و اهل علم و مشایخ و تعیین وظایف

و سیور غالات مدد معاش آنها که آمر سهم سعادت شرف الملک مولانا سحی الدین

محمد فرغری بود.

**دوم:** سهم دولت و اقبال مشتمل بر امور متعلق به تقرر مأمورین و تعیین

مراتب و حقوق آنها با تعیین علوفات عساکر که در رأس آن عمدة السلطنة شجاع

الدین امیر هند و بیگ بود.

**سوم:** سهم مراد که عبارت از امور دربار و حرم شاهی است و جلال الدوله

امیر او و بیس محمد صاحب سهم مراد بود. (۴) و هم همین همایون برای

تقسیم وظایف دیگر چهار سرکار آتشی-هوا ئی-آبی-خاکی را بوجود آورد

که در رأس هر سرکار یک وزیر بود. و با سرکار اول امور جنگی، و با دوم امور

مطبخ و غذا و اصطبل شاهی، و با سوم امور شراب خانه و جریان انهار و بحار، و با

چهارم امور زراعت و عمارت و ضبط خالصات و بیوتات یعنی اراضی و عمارات دولتی

تعلق داشت (۵).

(۱) بابر نامه ۲۱۱ (۲) بابرنامه ۲۱۱

(۳) بابرنامه ۳۸ (۴) قانون همایونی ۳۰

(۵) قانون همایونی ۳۸

بهر صورت چون بابر عمری را در میدا نه‌ای جنگ و غارت و حمله و گریز گذاشته بود و بعد از فتح هند هم فرصتی برای اصلاح تشکیلات اداری و یا وضع نظام جدید نیافت، بنابراین در عصر او همان نظامهای سابقه در و ره خلجیان و لودیان افغانی تعقیب شد، و ابتکاری در اسرار داده نداشت.

وی شخصاً به همکاری امرای دربار یک نوع حکومت عسکری داشت و تشکیلات خاص را نیافرید. نامهای برخی از ماورین ملکی نیمه عسکری او طرز اداره او را وانمود میکند. در ۹۳۵ هـ چون هلال عید شوال را چند نفر دیدند پیش قاضی گواهی دادند (۱) و ازین برمی آید که قاضی شریعت هم وجود داشت و در بایرنامه از قاضی ضیاء مکرراً ذکر رفته که در رجو نهور ۲۰ لک باو بخشیده شده بود (۲).

اگر چه در بایرنامه و دیگر تواریخ معاصر او به ((نظام خاص اداری)) در عصر بابر اشاره موجود نیست ولی از مطالعه اوضاع عمومی آن عصر و دربار بابر بدین نتیجه میرسیم که حکومت عصر بابر مرکب بود از:

۱- دربار شاهنشاهی و کارکنان مربوط آن که ما نامهای برخی از ایشان را ذکر کردیم. و در راس این عمله دربار بعد از بابر شخصی بنام خانه سامان یا میرمنزل واقع بود (۳).

۲- اسراء: که از مقر بان دربار بوده و امور عسکری و ملکی را به حیث سر لشکران شاه بدست داشتند و در تحت امر ایشان ماورین دیوان مالیات و میربخشی military-pay officer و کوتوال (آمر پلیس و امنیه) و داروغه و محتسب و غیره بوده اند و بابر از جاسوسان فرستادن خود دهم ذکر دارد (۴) که بعد از او در اداره هند جاسوس خفیه را «هر کاره» و اطلاع دهند و علانیه را (واقعۀ نویسی) میگفتند. (نیز رجوع کنید به مبحث تشکیلات مالی)

(۲) بایرنامه ۲۰۸

(۱) بایرنامه ۲۳۴

(۳) بایرنامه ۲۳۴

(۴) ایدوانسد هستری ۵۵۷

۳- دارالقضا judiciary در تحت اداره قاضی و قاضی القضا، که زیر نظارت او متفحص قضایا را تحقیق میکرد، مفتی در باره آن از روی فقه حنفی فتوا میداد، و بالاخر قاضی درباره آن حکمت و قضیت میگفت و حکم را صادر میکرد، و میرداد به اجرای آن همت می گماشت و پولیس (حسبه) و محتسب هم در تحت نظر امیر داد، کار حفظ مساجد و پهلای و قلعه ها و امور عامه میکرد و اخلاق و نرخ و نو را نگرانی مینمود، برای حل و فصل دعاوی هنو دیکتفر منصف judge هندو یا پنچایت panchayat یعنی juries غور و حکم مینمود (۱) شخصیت فعال بابر از کارنامه های لشکری او ظاهر است، وی برده های فعال و فاتح و لشکر کش هوشیار و دانا به امور سوق الجیشی و تاکتیک حربی عصر خود بود، مخصوصاً در استعمال توپخانه Artillery و سلاح گرم و تفنگ استیازی داشت. فعالیت او به درجه بی بو ده که از سن پانزده سالگی فاتح هند، دو عید رمضان راسالی در یکجا نگذرانده بود (۲).

با شخصیت فعال بدنی دینامیک بابر فعالیت عقلی و سیاست مداری او را نیز فراموش نتوان کرد، وی با سیاست مآبی شبیه به رویه مکیاولی Mackiavellism تمام امرای دربار سلطان ابراهیم را با همدیگر مخالف و بدین گردانیده و ازین عمل خود در تضعیف و تزلزل بنیان امپراتوری لودی نتیجه گرفت.

بابر پادشاه اسمعیل صفوی که رقیب زبردست و کهن سال او شیانی خان را ازین برد روابط دوستانه نگه داشت و مانند یک سیاست مدار هوشیار با وجود پیکه منی مجسم را سخ العقیده بی بود - با آن شاه شیعی مذهب آقندر نزدیکی نکرد که شعار خاص کلاه سرخ قزلباش را هم برای خود و سپاهیان خود برگزید و اعمال ظالمانه او را که با سنیان خراسان کرده بود نادیده گرفت.

بابر در هند هم باز رعایای غیر مسلم خود بعد از شکست های جنگی ایشان

(۱) Some cultural aspects of Muslim Rule in India 29

(۲) بایرنامه ۲۱۷



رویه نرسمی داشت و بامدار او انصاف پیش آمده که او را يك نفر سياست مدار بصیر توان گفت و نمونه این مفکوره عدم تعصب او وصیت نامه ایست که در او آخر عمر به فرزند بزرگ و لیعهد خودهما یون نوشته است. و در آن میگوید ۱- همواره از تعصب مذهبی پرهیز باش و جذبات دینی و رسوم مردم را در نظر بگیر و بدون تبعیض و رعایت خاص با تمام طوایف به انصاف رفتار کن . ۲- از ذبح گاو پرهیز تا که در دل مردمان جای گیری و از راه احسان مردم مطیع تو باشند (۱) .

۳- پرستش گاه هیچ قومی را تخریب مکن و باارباب همه مذاهب انصاف نما تا روابط رعیت با پادشاه خود دوستانه باشد و بدین صورت در مملکت امن و امان برقرار گردد .

۴- نشر و اشاعه اسلام بجای ظلم و ستمشیر بوسیله لطف و احسان بهتر است . ۵- اختلافات شیعه و سنی را همواره صرف نظر کن که وسیله ضعف اسلام است . ۶- خصوصیات رعایای خود را در مواسم مختلف سال در نظر داشته باش ، تا سلطنت تو از بیماری وضعف محفوظ باشد (۲۰)

انتساب این وصیت نامه تا چه اندازه محل وثوق و اعتماد است ؟ این مسئله در خور غور و تحقیق است . ولی ما از اعمال خود با بر هم میدانیم که باید چنین مفکوره داشته باشد ، زیرا او در اوقات فتوحات خود در هند هیچ معبدی را از ارباب ادیان دیگر تخریب نکرد ، و هم همین وصیت او را اخلافتش در

(۱) در اینجا رعایت عقاید هندوان مراد است که گاو کشی را ناجایز شمارند . (۲) رود کوثر ۱۲ بحواله اندین اسلام ، يك نقل این وصیت نامه با بر در سیت لایبری بهوپال هند موجود است . دکتور راجندر اپشاد رئیس جمهور اولین هند در کتاب India devided طبع ۱۹۳۶ م نیز همین وصیت نامه را آورده است که تاریخ اصل نسخه یکم جمادی الاولی ۹۳۵ هـ باشد .

نظر داشتند و حتی اکبر آنها عملاً در جهاننداری خود تطبیق میکرد ، و هند و آن زیاد بدر بارش محشور بودند ، و دوره سلطنت او کاملاً يك دوره عدم تعصب مذهبی است . دوم : بابر به طبقه صوفیان عقیدتی داشت و مخصوصاً با ارباب طریقت نقشبندیه روابط ارادت او از عصر اجداد و پدرش محکم بود و ما میدانیم که صوفیان و درویشان رانست به علمای ظاهر و قشری ، نظریه وسیعی بود و به « صلح کل » عقیدتی داشته اند . بنا برین بعید نیست که بابر در مسایل مذهبی ، آنقدر متعصب نباشد ، که وسیله آزار ارباب ادیان دیگر گردد . و هم شخصی که سیاست مدار باشد ، نمی خواهد بدین وسیله رنجش و تعصبی را در مقابل خویش ایجاد نماید . بابر مقاومت های عسکری را چکان هند و را با فشار شکر و جنگ ازین میبرد ولی عین همین رویه را با فرمان رویان مسلمان و افغان نیز داشت . و بنا برین او را فاتح و سیاست مدار و جنگ آور نیرومندی گفته میتوانیم ، ولی شخص متعصب و بخربی نبوده است .

بابر در عین اینکه شخص مذهب با کلتور و سپاهی فاتحی بود ، در قسمت اداره واد مستتر یش نیز تجارب موروث خاندانی و از سن طفولت آزمایش های عملی در آسیای میانه و افغانستان داشت ، وی از هند و کش تا ولایت بهار و هندوستان حکمرانی میکرد که مالیات قسمت هندی آن از بهیروز تا بهار ۵۲ کرور تنگه در حدود يك و نیم ملیون سترلنگ « بود و ازین جمله ۲۹ کرور به راجه های مطیع در تحت اقتدار بابر تعلق داشت که تمام ولایات کشور با بری عبارت بود از :

سرهند ، حصار فیروزه ، شهر دهلی و میان دواب ، سیوات ، بیانه ، اگره ، ولایات مرکزی ، گوالیار ، کالی ، قنوج ، سنبهل ، لکهنو ، خیرآباد ، اودھو بهراچ ، جونپور ، کره و ناناگپور ، بهار ، سیروهی ، سارون ، چپاران ، گوندیکه ، ناگور ، رن تمبهور (۱)

(۱) در نسخه مطبوع ترجمه فارسی شرح این ولایات نیست در نسخه ترکی با مقدار مالیات هر ولایت موجود است (ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲۲۳)

این ولایات کشور شامل هر گنه ها بود، که عدد آن در عصر بابر معلوم نیست ولی در عصر شیر شاهی تمام مملکت او بقول آیین اکبری عبارت از ۹۷ سرکار و ۲۲۶۷ پرگنه بود و عدد قریه های مربوطه این پرگنه ها در حدود یکصد و سیزده هزار تا یکصد و شانزده هزار است. (۱)

#### راجه های ماتحت امپراتوری بابر:

راجه موته، راجه ر و بارین، راجه بکر ماجیت رن تمبهو راجه کلنجری راجه سنگ دیو، راجه بکمدیو راجه بکم چند (۲)

بابر بعد از فتح یک قسمت افغانستان از بدخشان تا قندهار حکمرانان خود را بر اساس اعتماد و روابط خانوادگی از پسران و اقارب خود و شهزادگان دو دمان تیغوری مقر میگرد و لی بعد از فتح هند مناصب حکمرانی ولایات را علاوه بر افرادهای خویشتن به برخی از درباریان مقر و معتد که باو خدمت کرده بودند هم سپرد و برخی از راجگان و امیرای مقامی هند را بشرط قبول اطاعت و دادن مالیات بر حال خود گذاشت.

بابر در افغانستان به تشکیلات خاصی پرداخت و در عصرش قندهار، غزنی و گردیز، کابل و ننگرهار - بدخشان اجزای خاص اداری بودند، که یکی از شهزادگان مانند همایون - هندال، عسکری، کامران و یا امیرای بزرگ دربارش در آن حکم میراندند و مالیات را مطابق راجی که از اسلاف تیموری او درین سرزمین ها بدست میگرفتند. ولایت کابل در عصر بابر مشتمل بر ۱۴ تومان (اصطلاح هندو پرگنه) بود اگر چه نواحی سوات و باجوړ و پشاور و هشتتغر نیز از توابع کابل بوده ولی درین زمان در تصرف افغانان بود و به وسیله کلانتران و خوانین قبیلوی اداره میشدند.

(۱) سانسامه نیرنگه خیال طبع لاهور ۱۹۳۰ م بهو اله تار یخ شیر شاهی عباس

سروانی و واقعات ششانی خطی

(۲) بابرنامه ۲۰۵

ولایت دیگر لغمانات: دارای ۵ تومان و دو بلوک بود که کلانترین تومان آن ننگرهار شمرده میشد و داروغه نشین آنجا آدینه پور از کابل ۱۳ فرسنگ فاصله داشت. تومان های دیگر لغمان، علیشنگ و الینگار و سندرو و کتر و نورگل است و مالیاتی که از کابل و لغمان و صحرانشین بدست می آمد، هشت لک شاهرخی (۲۰ لک روپیه) بود. (۱)

اما ولایت قندهار: غرباً تا زمینداور و گرمسیر و شرقاً تا قلات و درنگ و شما لا تاثیر و دهل و جنوباً تا دودکی و مستنگ و شمال شمرده میشد. (۲) که در این جمله در عصر بابر فقط شهر قندهار با ملحقات آن بین قلات و مچری هلمند به حکمرانان او تعلق داشت و ما از حکمرانان عصر او در افغانستان این رجال را از روی بابرنامه می شناسیم:

ناصر میرزا حکمران قندهار و غزنی

عبدالرزاق میرزا حکمران ننگرهار

خواجه کلان حکمران غزنی و گردیز

سنجر برلاس حاکم ننگرهار

قیام اردو شاه حاکم ننگرهار

هندو بیگ حکمران بهیره

محمد علی جنگ جنگ حکمران میان بهیره و دریای سند

لشکر خان جنجوه حاکم خوشاب (پنجاب)

بابر اتانومی داکلی قبایل یوسفزائی را برسمیت شناخته بود، چون در ۹۲۵ ۱۹۵۸ م ملکه شاه منصور با ۶ نفر کلانتر یوسفزائی در کابل بحضورش رسید، بایشان خلعت های فاخر داد و او گوید: که آنچنان مقرر است که بولایت سوات دخل نکنند و جمیع رعایا را از میان خود برارند و

(۱) بابرنامه ۸۹

(۲) آیین اکبری ۱۸۹۲

دیگر افغانان که در باجور و سوات زمین می کارند، شش خروار شالی بدیوان بدهند (۱)  
این وضع بر هو شیاری و سیاست مداری بابر روشن دلیلی است که با در رک  
روحیات آزادی خواهانه افغانان قبیله‌ای ایشان رفتار داشت، در حالیکه در  
موارد دیگر رقیبان و سرکشان را بزور و عنف خاضع و بزانو زدن مجبور می ساخت  
چنانچه در ۱۵۲۵ هـ ۹۳۲ م علی خان افغان را که در هند اسیر شده بود و در وقت  
آوردنش بحضور بابر در زانو زدن تأخیر میکرد، امر شد که پایش را کشیده  
و بزور مجبور به زانو زدن سازند (۲)

بابر روابط خود را با دربار صفویان ایران، صمیمانه نگه داشت و با این  
وسیله بطوریکه سیاست مدار، حمایت دربار صفوی را در مقابل رقبای خود  
شیانی و اسرای او زبک بدست آورده و ماسی بیلیم که ایلچی (سفیر)  
پادشاه قزلباش مراد قورچی در هند بدر بارش حاضر است، و بعد از گرفتن  
خلعت و دو لک تنگه بطرف ایران حرکت می کند. (۳) همچنین ایلچی بنگاله اسماعیل  
میتا بدر بار او در مسایل صلح و جنگ حرف میزند (۴). و چون در سنه ۹۳۵ هـ در  
باغ خود بار عام داد درین طوی ایلچیان متعدد قزلباش (ایران) و اوزبک  
(ماوراءالنهر) و هندوان بوده اند و بابر از ایلچیان ایران و اسرای متعدد ماوراء  
النهر ذکر می دارد که ایلچیان قزلباش در دست راست و ایلچیان اوزبک بدست  
چپ دربار قرار داشتند و یونس علی و عبدالله از اسرای دربار بابر از ایشان  
پندیرایی میکردند (۵) همچنین سلیمان آقا ایلچی عراق و حسین ایلچی سیستان

(۱) بابر نامه ۱۵۱

(۲) بابر نامه ۱۶۸

(۳) بابر نامه ۲۳۵

(۴) بابر نامه ۲۳۸

(۵) بابر نامه ۲۲۹

بدر بار بابر بوده اند. (۱)

در سنه ۹۳۳ هـ خواجگی اسد جا ندار بعراق به ایلچی گری فرستاده شده  
بود که از آنجا با ایلچی عراق سلیمان تر کمان آمد و واپس بطرف شهنشاده  
طهماسب با سوغاتها با ایلچی گری ارسال شد (۲) و همچنین در سنه ۹۳۵ هـ  
کمال الدین قنق از طرف کستن قرا حکمران از بکی بلخ و امن میرزا  
از طرف کوجوم خان اوزبک بطور ایلچی بحضور بابر رسید و بودند  
(۳) و ازین برسی آید که بابر با حکمرانان ایران و آسیای میانه و هند روابط سیاسی  
داشته است.



کتاب پر لیبی شماره

(۱) بابر نامه ۲۱۱

(۲) بابر نامه ۲۱۷

(۳) بابر نامه ۲۳۲ و ۲۳۳



هند وستان از عصر لودیان نظام بسیار مرتبی برای مالیات موجود بود بنا برین بابر هم همان نظام مالی را جریان داد.

در هند اساس اجتماع انسانی بر دیه استوار است و در هر دیه یک نفر چودهری Chaudhri (مقدم) به نمایندگی دهقانان و بازگویی خواسته های آنها وجود داشت که او ضاع مردم را باهل حکومت روشن میساخت، با این چودهری یک نفر بنام پتواری هم بود، که اندازه محاصل زمین و مالیات آنرا تعیین میکرد، و او یک دفتر ثبت مقادیر مالیات زمین را بنام بهی Bahi داشت (۱).

در قرن شانزدهم که بابر هند را فتح میکرد، از دوره سلاطین خلجی و لودی تشکیلات اداری و مالی چنین باقی بود، و بابر هم همین ترتیب و تنظیم را پیروی کرد، و مجموعه کارکنان این تنظیم را بابر «بخشیان و دیوانیان» نامیده است (۲). در آن عصر واحد مهم اداری و مالی هر گنه Pargana بود، در عصر شیرشاه سوری بعد از مرگ بابر تمام مملکت ۳۷ ولایت و یکصد و شانزده هزار هر گنه داشت (۳) بدین موجب:

۱- واحد کوچک تر شق shiqq بود که اداره آنرا شقدار shiqdar میکرد (۴) و این شق در زمان بابر یک هر گنه شمرده میشد (۵) که اکنون در هند تحصیل گویند.

۲- چند شق (هر گنه) عبارت از یک سرکار (ضلع) بود، و آمر آن شقدار شقداران یا صدر شقدار نامیده میشد. که گاهی فوجدار هم میگفتند.

۳- چند سرکار یک «صوبه» یا ولایت Provence را تشکیل میداد، که آمر آن بعد از زمان بابر «صوبدار» بود. (۶)

(۱) تاریخ فیروزشاهی از برنی ۲۸۸ فرشته ۱۰۹

(۲) بابر نامه ۱۶۵ (۳) صولت شیرشاهی ۸۶ (۴) برنی ۳۷۹

(۵) طبقات اکبری ۱۰۰۳ (۶) صولت ۸۶ و سلطنت دهلی ۳۵۳۶

بابر در ذکر واقعات خود از این تشکیلات نام میبرد و گوید که مطابق «قاعدۀ هر گنه» از هر هزار نفر یک سوار برای لشکر داده میشد (۱) و شقدار حصار فیر و زه که حمید خان نام داشت در مقابل بابر لشکر کشی میکرد (۲) و همچنین در حدود بهیره پنجاب از سرکارها ذکر کرده دارد (۳) در هر هر گنه برای جمع آوری مالیات مامورین ذیل بوده اند:

۱- عامل اصطلاح قدیم فقه اسلامی، که در قرن ۱۶ بنام شقدار در رأس اداره مالی هر گنه واقع بود.

۲- مشرف یا امین یا منصف که معاون شقدار بود و بین حکومت و مردم حکم شمرده میشد، و زمین را پیمایش میکرد.

۳- خزانه دار یا فوطه دار Potdar (District Treasurer)

۴- دوفتر کارکن برای ثبت مالیات که یکی را «فارسی نویس» و دیگری را «هندی نویس» میگفتند.

۵- یک نفر قانون گو Qanun-go که ریکار دمحصولات آزارتی را ترتیب میکرد (۴). بدینصورت از هر دیه یک نفر پتواری Patwari به کمک چودهری مقدار زمین کاشته شده را به شقدار مربوط خود از روی دفتر بهی Bahi اطلاع میداد، و شقدار بوسیله معاون خود که مشرف بود زمین مذکور را پیمایش میکرد و مقدار محصول و مالیۀ آنرا تعیین مینمود، و اگر بین حکومت و دهقانان اختلافی در آن بوجود می آمد مشرف بحیث یک شخص امین در آن حکمیت میکرد و بوسیله کارکن فارسی یا هندی بدفتر مالیات ثبت میشد و مقدار مالیۀ را به خزانه دار میسپردند، و تمام این اسناد و ریکارد راقانون گو حفظ میکرد و خود بابر گوید: که این کارکنان دولتی از عامل و مستأجر و

(۱) بابر نامه ۲۱۰ (۲) بابر نامه ۱۷۱ (۳) بابر نامه ۱۳۳

۴- The Dehli Sultanate ۳۵۳۶ بحواله برنی ۲۸۸-۳۳۸ تاریخ

داوودی ۷۹ و مشتاقی ۴۹ و سروانی ۶۹

کارگذار تمام هندوست (ص ۲۰۴) در قرن ۱۳-۱۵ زمین های مزروع هند وستان ازطرف دولت بانواع ذیل ادا ره میشد:

- ۱- خالصه: زمین های مزروعی که مستقیماً بدولت تعلق داشت Crown-Land و حصه بزرگ درآمد این اراضی به حشم «لشکر» پرداخته میشد (۱)
- ۲- انعام Inam زمینی که در مقابل ادای خدمات به خدمتگاران دولت بخشش و یا بنام مدد معاش داده میشد.
- ۳- ادارات Pensions بعد از گذراندن دوره طویل خدمت دولت به صورت حق تقاعد به اشخاص مستحق داده میشد.
- ۴- وقف Endowments اراضی مزروعی که برای امور خیریه وقف میشد
- ۵- اقطاع Assigned اراضی مزروعی که بامر بطور جا گیر داده میشد و از متصرف آن مالیه معینی سالانه میگرفتند و وی در اراضی تصرف مالکانه میکرد و لشکری هم داشت.
- ۶- خوط (A former of land-revenue Khot) این کلمه زبان سرائتی است بمعنی اجاره دار زمین (۲) که زمین دولت را در مقابل ادای مبلغ معینی به اجاره میگرفت.
- ۷- برخی از راجگان هند و هم از اراضی متصرفه خود ببالغی را بطور خراج به سلطنت دهلی می پرداختند (۳)
- گاهی به اشخاص روحانی و علما: زمین مدد معاش و انعام بدون ادای مالیات بخشش میشد و حکم میدادند که او را از جمیع ابواب دیوان مالیات معاف دارند (۴) و گاهی زمین های جدید از تصرف و اقطاع امراء کشیده میشد

(۱) برنی ۳۲۳

(2) Some aspects of Muslim Administration 292

(۳) - ایضا

(۴) صولت ۱۰۲

و آنرا در جمع خالصه داخل میکردند (۱)

چنانچه در سنه ۹۳۵ هجری بامر به حکم خود دولايت کابل را خالصه کرد که از پسران او هیچکس طمع آن نکند (۲) و همچنین در همین سال از بهاریک کرور خالصه نموده، پنجاه لک به محمود خان نوحانی و پنجاه لک دیگر به جلال خان افغانی داده شد (۳) و به یحیی نوحانی هم از سروار پانزده لک و به اسما عیل جلوانی هفتاد و دو لک خالصه تخصیص شده بود (۴)

مالیاتی که از زمین های مملو که شخصی در عصر بامر گرفته میشد، اندازه آن معین نیست. ولی بعد از مرگ او شیر شامسوری در ضمن اصلاحات اداری خودش این مقدار را چنین تعیین کرده بود: که از پیدوار زراعتی نصفی به دهقانان و کاشت کاران داده میشد، و از نصف باقیمانده هم نیمه مالیه دولت و نیمه دیگر حق مقدم بود و او نوگران عمومی دیده و مهیا کننده، نیا زمند یهای دهقانان و در سنازعات دیهاتی حکم و در تادیبه مالیات معاون ماسورین مالیات بودک (۵) که به زبان هندی او را چود هری میگفتند.

وازمین رو باید گفت که در عصر بامر مالیات زمین یک لک درآمد و یا یک ربع آن بوده است زیرا مؤلف مخزن افغانی در عصر شیرشاهی و ابو الفضل در آیین اکبری در عصر سلطنت اکبر یک لک ثلث گفته است، و ما میتوانیم مقدار مالیه عصر باهری را از آن حدس زنیم.

اصلاً مدراک عایدات دولتی Taxation در قرن ۱۵-۱۶ مطابق فقه حنفی چنین بود: (۱) خراج- باج: Land Tax از راجگان هند و زمیندارانی که اطاعت سلطنت اسلامی را قبول کرده بودند، و این خراج مطابق به مقاوله طرفین تعیین میشد.

(۱) تاریخ داودی خطی ۷ و طبقات اکبری ۱۷۹۷۲

(۲) بابر نامه ۲۳۳ . (۳) بابر نامه ۲۳۲ (۴) بابر نامه ۲۳۴

(۵) صولت ۸۶



(۲) عشر یعنی ده یک از تمام زمینداران مسلمان (این مقدار گاهی از طرف شاهان زیاده میشد که بعضی طسق می گفتند)

(۳) زکاة: مطابق شریعت اسلام، که از نقود چهل یک وازمو اشی و زیورها و اموال تجارتنی و محاصیل زراعتی به تادیر معین گرفته و از روی فقه اسلامی بر مسلمانان غریب و غیره تقسیم میشد.

(۴) جزیه: Pol-Tax که از ذمیان غیر مسلم در مقابل حفظ جان و مال آنها ده تا چهل تنگه گرفته میشد.

(۵) خمس از اموال غنیمت یک خمس One-fifth of spails به حکومت میرسید و باقی چهار حصه بر سپاه تقسیم میشد، و از معادن (رکاز) نیز یک خمس به حکومت و چهار حصه دیگر به مالک اصل تعلق داشت.

(۶) ابواب: انواع عایدات از محصول شرب یعنی آب رسانی و محصول سنا زل و محصول اموال تجارتنی (مکس) که در مملکت حمل و نقل میشد، و مالیات اراضی مو ات که نو زیر زراعت سی آید و محصولات بر قمار خانه و شراب فروشی و نمک و ذبح گاو و صابون سازی و حیوانات بارکش و غیره (۱)

از جمله این محصولها که در عصر خلجیان و لودیان تحصیل میشدند، بابر در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بوسیله فرمانی رسم تمغا Stamp Duty یعنی محصول راه های تجارتنی و معابر بحار که از تجار گرفته میشد از بین برداشت. وی گوید: تمغای جمیع ممالک را از مسلمانان که حاصل آن از حد حصص قروان است با وجود استمرار از منته ملاطین سابق فرمان شد که در هیچ شهر و راه گذر و مسر تمغا نگیرند زیرا از ضوابط شریعت محمدی بیرون است (۲)

نظام مالی که در لغزستان از عصر تیموریان هرات و در هندوستان از شاهان افغانی

(۱) سالنامه نیرنگ خیال ۹۳۳؛ وایدوانسد هستری ۳۹۳ وکلچرل اسپکت

۳. مفاتیح العلوم ۵۸

(۲) بابنامه ۲۰۸۲۰۷

باقی مانده بود، با اندک تغییر از طرف بابر هم پیروی شد، ولی در افغانستان فقط در حوالی شهرها و اراضی تطبیق میشد که مستقیماً زیر اثر حکومت بودند ورنه در قیایل کوهساران بهتون نشین مانند حوالی سوات و باجو و اراضی سمه یوسفزائی و افغانان وادی پشاور، نظام اجتماعی دیگری بنام دوتر Dawtar = دفتر Dafter رواج داشت که ما شرح آن را در مبحث طبقات اجتماعی میدهیم

### مدارس و تعلیم

در خراسان و ماوراءالنهر، رسم تاسیس مدارس و ترویج تعلیم و پروش آن از طرف مردم و شاهان و شاهزادگان و از باب اقتدار رواج داشت، بابر در عصر خود چندین مدرسه را در سمرقند و هرات دیده بود (۱) که از مؤسسات عام المنفعه آنوقت بشمار میرفته و در تحت نظر و حمایت شاهان و مقتدران پرورده میشد. در هندوستان نیز سلاطین اسلامی از عصر غزنویان بدین امر اهتمام داشتند، و چون قاضی منهاج سراج جوزجانی مؤلف طبقات ناصری در سنه ۶۲۳ هـ ۱۲۲۶ م به هند آمده، با سرسلطان ناصرالدین قباچه مدرس مدرسه فیروری اوچه مقرر شد، و بعد از آن در حدود ۶۳۷ هـ ۱۲۳۹ م رئیس مدرسه قاصریه دهلوی بود (۲) و مادر کتب تاریخ نامهای مدارس دیگر را مانند مدرسه معزی (دهلی) مدرسه سلطان ایلتمش (دهلی) مدرسه خرم آباد (دهلی) مدرسه مسجد قوه الاسلام (دهلی) مدرسه حوض خاص (دهلی) مدرسه فیروز

(۱) برای شرح مدارس سمرقند و هرات به خلاصه الاخبار و جیب السیر و مطلع سعدین و روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات رجوع شود.

(۲) طبقات ناصری ۲ و ۲۵۰

شاهی (دهلی) می یا بیم (۱) .

بایر در هند مؤسسه بی بنام شهرت عام Shuhrat-i-'Am

برای امور عامه ساخته بود، که یکی از وظایف آن تأسیس مدارس بود و

و این مطلب را از کتاب «تواریخ سید مقبر علی Maqbar-Ali

یکی از وزرای بایر نقل کرده اند. (۲)

رجال دانشمند دربار بایر هم به تأسیس مدارس می پرداختند، چنانچه

شیخ زین الدین «وفایی» صدرو منشی دربار بایر، برانظر جوان مدرسه

ساخته بود، که بعد از وفاتش (۹۳۰ هـ ۱۵۳۳) هم در آن مدرسه

دفن شد (۳)

### داک چو کی

نظام پوسته رسانی در عصر پادشاهی لودیان در هند موجود بود، و

این بطوطه گوید که بین سند و دهلی مدت پنجاه روز فاصله بود،

ولی خطوط واقع نویسان یعنی جاسوسان Intelligences بدربار

دهلی از متدد مدت ه روز بوسیله پست میرسید (۴) و راهپو تمام

نرخهای اجناس و قایع هر گنه ها و لایات بسرعتی سلطان سکندر لودی

داده میشد، که مردم تصور میکردند که سلطان بوسیله جن Jinn

این اطلاعات را بدست می آورد (۵).

(۱) برای شناسائی مدارس اسلامی هند رجوع کنید به بزم

مملو که تالیف سید صباح الدین ندوی و درسگاههای قدیم هند از

آبوالحسنات ندوی

(۲) اید و انسدهستری ۵۷۸

(۳) منتخب التواریخ ۳۷۱

(۴) سفرنامه ابن بطوطه ۱۸۳

(۵) فرشته ۱ ر ۳۵۶

بایر نیز به تقویم نظام پست توجه خاصی داشت و روز پنجشنبه

چهارم ربیع الآخر ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م مقرر داشت که چقماق بیگ بانویسنده

شاهی تمغاچی از آگره تا کابل فاصله هارا پیمایش کنند و در هر نه گروهی

یک منار به بلندی ۱۲ گز بر پا دارند، و در ۱۸ گروهی شش اسپ یام

برای داکچو کی (پسته رسانی) یا محافظ و یامچی Courier به لوازم

و علوفه اسپان مهیا دارند. و این جای مرکز پست و حفظ اسپان آن اگر

نزدیک هر گنه خالصه سرکاری میبود، داخل آن شمرده میشد و اگر نه

امیری تعلق میداشت در عهده او گذاشته میشد و مسئول حفظ آن بود.

بموجب این امر بایر چقماق بیگ از آگره برآمد و این فواصل داک

چو کی را بوسیله طنابی در هر ۱۸ گروهی (یا ده گروهی) معین کرد

(۱) که این طناب پیمایش Measuring Tanab چهل گز طول داشت

و هرگز مطابق نه مشت طول بود (۲) و با این حساب صد طناب یعنی

چهار هزار گز یک گروه می شد. پس اگر مافاصله یک داک چو کی (پست

خانه) را از دیگری ده گروه فرض کنیم مساوی چهل هزار گز نه مشت باشد.



(۱) در نسخه های خطی بایر نامه اختلاف است در برخی ۱۸ و برخی

هم ده گروه است.

(۲) بایرنامه ۲۲۸

## تعمیرات بابر

بابر در تعمیر وینا و باغ سازی ذوقی مرشار داشت. وی در حدود کابل دست به آبادی و تعمیر ابنیه و باغها زد. و باغ استالف را قبل از بالغ بیگ میرزا از مردم غصب کرده بود، وی بعد از پرداخت بهای باغ، جویها و خیا با نهایی آنرا بساخت.

همچنان در موضع خواجه سیاران و ارغوان زار آنجا بر بالای پشته صفه گردی احداث کرد و از آبهای چشمه سارجوی نوی بساخت، که تا ریخ ساختن آن در کلمات «جوی خوش» ۹۲۵ تا ۱۵۱۹ م پاتنه شده وی نهال های آلوپالو را در کابل تعمیم داد (۱) و بعد از فتح هندوستان بوسیله خواجه کلان، برای تعمیر مجدد بند سلطان غزنه زرها فرستاد (۲). بابر از باغهای کابل مانند: باغ نور و زی بوستان سرای - چهارباغ - باغ بهشت - باغ بنفشه - باغ نور - باغ گل کته باغ خلوت - باغ صورت خانه - باغ حیدر تقی در بابر نامه ذکر ها دارد و این باغها در عصر او آباد و محل استفاده و تنزه و بزم سازیها بود (۳)

بقول عبدالحمید لاهوری: بابر در کابل باغهای بنام شهر آرا - چار باغ جلو خانه اورقه باغ، باغ صورت - باغ مهتاب، باغ آهوخانه و سه باغچه ساخته و

(۱) بابر نامه ۸۱-۸۶-۸۷

(۲) بابر نامه ۸۸

(۳) بابر نامه صفحات متعدد.

دیور های خام گرد آن کشیده بود (۱) و در چار باغ دیوان خانه و خانه سفید و صورت خانه وقوع داشت (۲) از بقایای تعمیرات عصر او در کابل تخت بابر است که بر فراز کوه جنوبی مجرای دریای کابل «عقب رو غتون این سیناء امرو ز» صفه ای ساخته بود و در آن حوضی مدور کنده بودند، که قریب دو من هندی شراب میگرفت و کتیبه ای بر آن در سنه ۹۱۳ تا ۱۵۰۸ م نوشته شده که:

«تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیر الدین محمد بابر این عمر شیخ کورکان خلد الله سلک هفی سنه ۹۱۳» و طوری که نورالدین جهانگیر کواسه بابر می نویسد: این صفه سنگی به «تخت شاه» شهرت داشت، و بابر بر آنجا نشسته شراب میخورد. (۳) و هم جهانگیر گوید که باغ شهر آرا را شهر بانو بیگم عمه بابر ساخته بود که از طرف جهانگیر به «جهان آرا» موسوم شد. (۴)

(۱) پادشاه نامه ۵۸۵ تا ۵۸۶

(۲) بابر نامه ۱۵۱

(۳) تزک جهانگیری ۵۳۱ گویند که برین حوض این بیت کنده بود:

نوروز و نو بهار و می و دلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست

(اویماق مغل ۳۹۸) در سنه ۹۱۶ ق جهانگیر يك حوض مدور دیگر

در اینجا کند و اکنون این عبارت در آنجا خوانده میشود:

«تختگاه پادشاه بلاد هفت اقلیم، جهانگیر پادشاه این اکبر شاه»

«سراج الاخبار سال ۶ شماره ۱۷-۱۹ حمل ۱۲۹۶ ش»

(۴) تزک جهانگیری ۵۲۱. این باغ در قرن ۱۹ به «باغ علم گنج» مشهور بود و

امیر عبدالرحمن خان در آن فابریکه ساخت.

دیگر از بنا ها می که در عصر سکونت بابر در کابل معمور و مسکون بود «قلعه ارگ» است که اکنون بالاحصار گویند. بابر این بنا را می ستاید که این ارگ غریب مرتفع و خوش هوا واقع شده و بر یک کول کلان و سه سبزه زار مشرف است که منظر خوبی دارند، و بطرف شمال آن خانه ها و دریاچه ها دارد و بسیار خوش هواست و ملاط لیب معمایی در تعریف آن به بدیع الزمان میرزا گفته بود.

بخور در ارگ کابل می، بگردان کاسه پی در پی

که هم کوه است و هم دریا، و هم شهر است و هم صحرا (۱)

بموجب توضیح خود بابر در ارگ کابل «دیوان خانه کهنه»

هم واقع بود که وی در ایوانهای آن بار میداد (۲)

کو هیکه ارگ بالاحصار بران بنایافته، آنرا در زمان سابق «شاه کابل» می گفتند که بالای آن «عقاین» بود. شهر کابل د و قلعه کلین داشت (۳) و «ارگ بالا حصار» دارای قلعه جداگانه ای بود، که میراز کاسران پسر بابر آنرا ترمیم کرد، و بعد از آن جهانگیر در آنجا محل مناسب بساخت و حصار بیرونی کابل را به گچ و آهک ترمیم نمود (۴)

حصار کابل بسیار استوار بود و دروازه های متعدد داشت، مانند: دروازه دهلی از طرف شرق دروازه یارک (بارک) دروازه طاقیه دوزان، دروازه آهنین (طرف غرب) و دوجوی روان در شهر میگذشت: یکی جوی خطیبان که از لندر

(۱) بابر نامه ۸۱ (۲) بابر نامه ۱۲۷ (۳) آیین اکبری ۱۹۱۳

اکبر نامه ۲۶۲ (۴) تذکره جهانگیری ۵۷۱ پادشاه نامه ۵۹۱۲

به شهر آرا و شهر کابل میگذشت. جوی دیگر از تنگی ده یعقوب پیش دروازه دهلی جاری بود، که جوی پلستان هم گفتندی. و هم از کوه کابل سه چشمه بشهر جاری میشد: چشمه خواجه همو، چشمه قلنگاه، خضر، چشمه خواجه روشنائی. (۱)

### باغ صفا

باین نام باغی در عصر بابر در ولایت ننگر هار نزد یک بهسود بر راه قدیم کابل بناشده بود (۲) که تاعهد شاه جهان هم شهرت داشت، و ابو الفضل این باغ را چنین می ستاید: «آنرا بهار چمن آرایش، طرب افزای خواطر، و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت، که نزد یک جلال اباد بود» (۳) بقول عبدالحمید: باغ صفا براه راست از بگرامی ۳۲ کروه دور بود، باغی بود در کمال صفا و رنگینی (۴). که اکنون همین نام بر قریه «باغ صفا» در حکومتی سرخ رود بیست کیلومتری غربی جلال اباد باقی مانده است. و موقعیت باغ صفارانما ایندگی میکند و «چهار باغ صفا» هم در آن حدود واقع است. همچنین بهمن نامه در ایالت پنجاب در ده کروهی بهیره و میان کوه جود بر کنایه چشمه ساری که مشرف به یک کول بود، از طرف بابر باغی بنا شده که جای قابل دید و خیلی خوش هوا و با صفا بود. (۵)

### باغ و فای

در سنه ۹۱۳ ۱۵۰۸ م در پیش قلعه آدینه پور سیزده فرسنگی کابل، طرف جنوب بر بالای یک بلندی از طرف با بر ساخته شده بود، که رود درین آن میگذشت، و درین باغ تپه خور دی بود که بابر در آنجا خیابانها و جاده ها و حوض های خوبی ساخت و درختان نارنج و انار و نارنجانید، این باغ در دامن سپین غر واقع بود، ولی در آن برف نمی بارید و چون بر راه کابل و ننگر هار واقع بود بابر در سفرهای

(۱) آیین اکبری ۱۹۱۲، اکبر نامه ۱۱۲۶ ۳۰۳ (۲) آیین اکبری ۱۹۲۲

(۳) اکبر نامه ۳۲۱۳ و آیین اکبری ۱۹۲۲ (۴) پادشاه نامه ۲۰۳

(۵) بابر نامه ۲۳۸

خود بدین باغ می آمد، و در ۱۷ صفر ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م هنگامیکه بابر برای جنگ آخرین خود، عازم فتح هند بود نیز درین باغ اقامت ورزیده بود (۱) و اکبر نیز در راه رفتن بکابل در سنه ۹۹۸ هـ ۱۵۸۹ م مدتی در باغ وفا بود و بسیاری شکار می برداخت (۲). باغ وفا بقول خود بابرین جوی شاهی و گندمک واقع بود (۳) و راه طرف کابل از قرا سو گذشته به باغ وفا و بعد از آن به سلطان پور میرسید (۴) و صحن های این باغ تمام سبزه زار و پرازدخت های نارنج و انار بود (۵) و بابر گوید: که بسیار بصفا باغی واقع شده، هر کس بچشم خریداری ببیند خواهد دانست که چطور جائیست. صفا و لطاف آن بی نظیر است. (۶) ابو الفضل هم موقعیت باغ وفا را اینگونه ذکر میکند (۷) که این هر دو جای و قرا سو اکنون بهمین نامها بر راه قدیم کابل و ننگرهار موجودند، و نهر شاهی را هم اکنون مردم اینجا می شناسند، و حدود باغ «وفا» را هم میدانند که باغهای انار و چنارهای کهن سال آن تا این اواخر باقی بود. و این جای اکنون در دهه کروهی غرب جلال آباد متصل قریه باغوانی واقع است و سرخ رود در نزد یک آن جاریست و معلوم است که آدینه پور با بر (دنپورتا ریخ بیهقی و البیرونی) هم درین نواحی واقع بود، و ابو الفضل هم گوید:

(۱) اکبر نامه ۹۳۱

(۲) اکبر نامه ۵۷۰ ر ۲

(۳) بابر نامه ۱۳۸

(۴) بابر نامه ۱۵۵

(۵) بابر نامه ۱۵۷

(۶) بابر نامه ۱۶۳

(۷) اکبر نامه ۵۷۰ ر ۳ نام کوشکک در اکبرنامه بصورت مغلو کوشک

چاپ شده است

که باغ وفا نزد یک آدینه پور از آثار بابر است (۱) که هم وی بعد از سرخاب (سرخ رود کنونی) در حدود قرا سو باغی دیگر ساخته بود. (۲)

### چهل زینه و ابضیه دیگر در قندهار

بر فراز کوه سر پوزه طرف غرب شهر قندهار طاقی سنگی در کوه تراشیده شده که مردم آنرا چهل زینه خوانند، و محمد مخصوص آنرا «عمرت پیش طاق» خوانده است و گوید: که پسر موده بابر پادشاه در کوهی که موسوم به سر پوزه است از سنگ بریده اند، و آن طاقیست در غایت ارتفاع و در مدت نه سال هشتاد نفر سنگتراش هر روز در آنجا کار کرده با تمام وسائیده اند. الحق جای نفیس و فرح فراز است... و در آنجا کتابهیی بنام بابر پادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال که صاحب اهتمام بوده اند نوشته اند (۳). و خود با بردن باره فقط همین قدر میگوید که: درینی گاه کوه قندهار عمارتی ساخته ام (۴)

در طاق چهل زینه کتابههایی بخط زیبای نستعلیق قهر شده است، و در دو سطر دیوار سمت غربی نوشته اند: که بتاریخ ۱۳ شوال سال نه صد و بیست و هشت محمد بابر پادشاه فتح قندهار نمود و در همین سال امر عالی به بنای این ایوان شرف نفاذ یافت... و اهتمام اتمام آنرا به محمد کامران سپرد، و او استادان ماهر و مهندسان صاحب هنر را به احداث آن گماشت، ولی وی هم در قندهار نماند، و حکمرانی آنرا به برادرش محمد عسکری بازگذاشت، و در ایام ایالت او در نه صد و سی...

(۱) آیین اکبری ۱۹۲ ر ۲

(۲) بابر نامه ۱۳۹

(۳) تاریخ سند ۱۳۱

(۴) بابر نامه ۱۳۲

(۱) و از میان الطاف شاهزاده فیروز بخت در نهصد و پنجاه و سه با تمام رسید.

بعد از این در عصر جلال الدین محمد اکبر هنگامیکه شاه بیگ خان کابلی (۲) حکمران قندهار بود سید معصوم (۳) یکی از امرای دربار اکبری قندهار آمد، و درین بنا کتیبه بمضمون ذیل نوشت:

«مملکت قندهار در تصرف آبای جلال الدین محمد اکبر خلد الله ملکه بود ولی در حین تسخیر مجدد دهلی قندهار از تصرف همایون بیرون رفت تا که در سنه ۱۰۰۲ هـ (۱۵۹۳ م) باز بتصرف ملازمان اکبر شاهی آمد، و در حالیکه شاه بیگ خان کابلی حکمران آنجا بود، محمد معصوم بن سید صفایی در سنه

(۱) در متن کتیبه برخی از سطور تراشیده شده و جائی که ذکر اراضی وقفی بود آنرا در ازمنه ما بعد حک کرده اند. از مضمون باقی مانده کتیبه چنین معلوم میشود که در حدود ۱۵۲۳ هـ کار ساختن این طاق آغاز شده و در سنه ۹۵۳ هـ ۱۵۴۶ م پایان رسیده است.

(۲) وی از رجال دربار شهزاده محمد حکیم در کابل بود، و بعد از وفاتش در سلک امرای سه هزاری دربار اکبر آمده، و مدتی حکمران قندهار بود (طبقات اکبری ۲، ص ۴۴).

(۳) سید معصوم متخلص به «ناسی» بن سید صفائی بن میر مرتضی از اخلاف باباحسن ابدال مدفون قندهار است (تولدش در بکهر ۷ رمضان ۹۴۴ هـ و وفاتش ۶ ذیحجه ۱۰۱۹ هـ مدفون بکهر) وی مرد جنگی و اداری و ادیب و مولف و شاعر است که در دربار اکبر مناصب عالی داشت و در سنه ۱۰۱۲ هـ ۱۶۰۳ م به سفارت دربار صفوی ایران از راه قندهار با صفهان رفت و در سنه ۱۰۹۵ هـ ۱۶۰۶ م به منصب امینالملکی بکهر مقرر شد و مؤلف تاریخ سند است.

۹۰۰۷ هـ (۱۵۹۸ م) این کتیبه را بنام جلال الدین محمد اکبر و پسران او شاه سلیم و شامراد و دانیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه نوشت و نام تمام ولایات مملکت اکبر شاهی را در اینجا ثبت کرد. (۱)

### چهار باغ قندهار:

بابر در حوادث ۹۱۳ هـ ۱۵۰۶ م هنگام فتح قندهار در حدود شمال غربی این شهر جائی را بنام «چهار باغ فرخزاد» ذکر میکند و گوید که درین تاریخ از او اثری نمانده است (۲) این فرخ زاد که چهار باغ با و منسوبست معلوم نیست که کیست؟ ولی احتمال میرود که آنرا فرخزاد پادشاه دهم غزنویان (۳۳۳-۳۵۱ هـ ۱۰۵۲-۱۰۵۹ م) پسر سلطان مسعود بن محمود ساخته باشد.

بقول ابوالفضل ابن چهار باغ نیز از عمرات با بر و منزلی دلکش است و همایون پسر بابر هنگامیکه از ایران برگشت و قندهار را برگرفت، درین باغ توقف داشت (۳).

این جای اکنون هم بنام چهار باغ در شمال غربی قندهار بر کنار چپ دریای ارغنداب واقع شده، و جای سرسبز و شاداب خوش منظر است.

### امادر هندوستان:

هندوستان پیش از بابر سابقه بسیار روشنی در فن تعمیر Architecture داشت و در آنجا در عصر سلاطین دهلی و پادشاهان افغانی سبکهای تعمیر اسلامی با هندی خلط گردیده و مخصوصا در دوره خلجیان و لودیان و سوریان بناهای عظمی بدین سبک بوجود آمده بود، که نمونه های آن در ابنیه و قبور لودیان و آرامگاه Mausoleum شیرشاه سوری در سرام Sasaram موجودند و بقول دکتر سر هنری هارمر پروفسور تاریخ و ارکیالوژی پوهنتون بمبئی: «هندوستان هزارها آثار تمدن افغانی را داشته، ویران افتخار میکند. آثار و تعمیرات شاهان جو نیور

(۱) تلخیص آزعین کتیبه قندهار (۲) بابر نامه ۱۳۴ (۳) اکبر نامه ۱۹۶



ومالوه نمونه بلند و قشنگ معماری افغانی است. مقبره شیر شاه سوری در سمرام  
آنقدر عالی و بزرگ و با عظمت است که آدم از دیدن آن دچار حیرت میشود. شیر شاه  
سوری که افغان بود، در اینگونه مقبره جای گرفت، تا بزرگی هند و کش و نجبال  
افغانستان در لحد هم پیا د ش با شد بعقیده من این مقبره در عظمت و صلابت  
خود از قاج محل هم بلند تر میباشد. (۱)

بابر که ذوقی به عمران داشت در مدت کوتاه زندگانی خود در هند دست  
بکار برد و در اگر بناها ساخت که تنها ۶۸ نفر سنگ تراش دران کار میکردند  
و در شهر های دیگر هر روز یک ونیم هزار نفر سنگ تراش برای ابنیه جدید بابر  
سنگ می تراشیدند (۲)

چون پیش از بابر هنر تعمیر در هند، سوابق درخشانی داشت و هم وی در  
سمرقند و هرات نمونه های ارزنده معماری را دیده بود، و یا تقلید میکرد، بنا برین  
دوره بابر را در هند زمان ابتکار و رنسانس معماری نامشده و آن را دوام همان  
سبک معماری دور های خلجیان و لودیان افغانی گفته اند، که نماینده گی  
سبک مخلوط اسلامی + هندی را می کنند.

اگر چه گفته شده که بابر شاگردان سینان Sinan معمار معروف البانی را برای  
تعمیر مساجد و ابنیه از استانبول Constantinople بهند دعوت نموده است، ولی چون  
اثری از فن معماری ییزانتین Byzantine، در سبک بنای مغولیه هند دیده  
نمیشود - بنا بر این این روایت ضعیف بنظر می آید (۳). اما طرز باغ آرائی و تعمیر  
کابل، بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود، و احمد یادگار گوید: که طرح بندی  
خیابان، اول در هندوستان از بابر نمودار شد. و الا در هندوستان پیش از این طرح

(۱) مجله کابل نو سیر ۱۹۳۰ (۲) بابر نامه ۲۰۵

(۳) ایدوانسد هستری آف اندیا ۵۸۴. سالادین در کتاب گزارش هنر مسلمانان  
(ص ۵۰۹) بحواله کتاب معماری عصر عثمانیای تالیف موتانی می نویسد  
که بابر از شاگردان سینان که در استانبول بودند، درباره طرز ابنیه خود  
مشوره خواست (کیمبرج هستری ۵۲۴)

بندی خیابان نبود (۱) و بنا برین مردم هند باغهای ایجاد کرده و او را به آن طرف چون  
(کابل) نامیدند (۲) و هم باغی در پانی پت به ((کابلی باغ)) مشهور شد (۳).

**بنا های عصر بابر بقول خودش در هند اینست:**

۱- چار باغ اگر چه با چاه آب و حمام و حوض سنگ مرمر سفید و تالار  
و با غچه خلوت خلنه (مجلس شورای) که فرش این بناها از سنگهای سرخ  
بیانیه بود ۹۳۲ ۱۵۲۶ م (۴)

۲- ایوان کلان داخل قلعه آگره ۱۰۰ x ۹۰ و عمارت سه طبقه دار ای  
سه ایوان دار ای آب جاری از چاه و یک مسجد سنگی و چندین گنبد (۵)

۳- ساختن یک صفه مشمن در میان (کول سیکری) (۵)

۴- در یک کوهی غرب دهالپور بنای چهار باغ و عمارتی در بینی گاه  
کوه سنگ سرخ، با حوض مشمن بوسیله شاه محمد سنگ تراش و بنای یک  
مسجد در اینجا (۶)

۵- بنای باغ نیلوفر و حمام در دهولپور که در آن جاسرا و نزد یکیان  
بابر هم عمارت ها و باغها ساخته بودند و بنای باغ زرا نشان به آن طرف چون (۷)

۶- بنای زهره باغ و رام باغ و هشت بهشت در آگره (۸)

از ابنیه بابر در هند اکنون بنای معظمی نمانده و چند بنای کوچک باقی است:

۱- مسجد یادگار: در باغ کابلی پانی پت بنای ۹۵۲۶ م

۲ جامع مسجد در سنبهیل بنای ۱۵۲۶ م

۳ جامع مسجد رو هیل کهند.

(۱) تاریخ شاهي ۱۲۰ (۲) بابر نامه ۲۱۱ (۳) ایدوانسد هستری ۵۸۴

(۴-۵) بابر نامه ۲۱۰ - ۲۱۱ و فن تعمیر اسلامی در هند ۹۲۸ شیخ جمالی

در مدح این چهار باغ بابر گفته بود: چهار باغ پادشاه دار دشان هشت خلد

آب جو آمد مثال سلسبیلش در کنار

(۵) بابر نامه ۲۱۸ (۶) بابر نامه ۲۲۳ (۷) بابر نامه ۲۳۱ (۸) بابر نامه ۲۳۵

مسجد داخل قلعه کهنه لودیان در آگره بر سبک ابنیه هندی (۱)  
 از نامهای باغهای که بابر در هند ساخت برمی آید، که کابلی باغ، چهار  
 باغ، باغ تیلوفر و باغ زر افشان، هشت بهشت و باغ وفا، از افغانستان  
 باخیابانها و طرح ریزیهای آن بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود. و این خود  
 یک تاثیر جدید افغانی را در سبک معماری هند افزوده است، که نتیجه  
 فتح بابر در هند باشد.



### نمایش فتح بابر در هند

گفتیم که بابر شخصیت جامع و پرا زنده و دارای مزایای کلتوری  
 آسیای میانه بود. این کلتور منابعی از کلتور اسلامی و بقایای کلتور زبایی  
 آسیای میانه مخلوط با منابع مغولی داشت، که یک ذخیره لطیفی هم از فکر  
 تصوف نقشبندی و ادبیات وسیع زبان فارسی در آن آمیخته بود.

بابر با این ذخایر کلتوری به هند آمد. اگر چه کلتور اسلامی در هند  
 سوا بقی از فتوحات محمود و منابع غزنه و غور داشت و سلاطین اسلامی از  
 غزنویان و غوریان و خلجیان و لودیان ذخایر عظیم فکری و فرهنگی را  
 از راه غزنه و سند به هندوستان انتقال داده بودند، و حتی لاهور را «غزنی  
 صغیر» بدین سبب می گفتند: که مجمع ارباب فضل و تقوی و زهد گشته  
 (۱) و یک آبادانی نو از مردم بخارا و غزنی و سمرقند و غیره در آن پدید  
 آمده بود (۲) و اسیر خسر و دهلوی درین باره گوید:

خوشا هند و ستان و رونق دین شریعت را کمال عز و تمکین  
 ز علم با عمل دہلی، بخارا، ز شاہان گشته اسلام آشکارا  
 ز غزنین تالب دریا درین باب همه اسلام بینی بر یکی آب (۳)  
 بابر علاوه بر ذخایر سابقه کلتور اسلامی برخی مزایای دیگری را  
 هم به هندوستان انتقال داد: با فتح وی بهند راه آمد و رفت اهل علم و

(۱) تاج المآثر بوسیله بزم مملوکیه.

(۲) آب کوثر ۷۲ ماء خود از تاریخ سلاطین آل غزنین.

(۳) مثنوی خضر خان و دیول را نی.

(۱) اید و انسد هستری ۵۸۳ کیمبرج هستری ۵۲۴

هنرمندان از آسیای میانه و ایران بهند کشف شده و وی در هند بسا از  
بنی مدنی آسیای میانه را واج داد، باغها طرح کرد، عمارت هاساخت  
و سبک تعمیر هند را به اختلاط این عناصر غنی تر گردانید. وی گوید:  
« یکک عیب کلان هند وستان اینست که آب روان ندارد، هر  
جای که قابل بودن باشد چرخهای ساخته و آبهای روان کرده، طرح وار و  
سیاق وار جاها ساخته شد. بعد از آمدن آگره بعد از چند روز، به جهت همین  
مصلحت از آب چون گذشته، جا های باغ ملاحظه کردیم. آن چنان بی  
صفا و خراب جاها بود، که بصد کراهیت و ناخوشی از آنجا عبور کردیم.  
از جهت مکر و می و ناخوشی این جاها خیال چار باغ از خاطر بر آمد. غیر  
از این دیگر اینچنین جای چون نزدیک آگره نبود ضرر و رشد بهمین جا  
درست کرده شد. اول چاه کلان که آب حمام از آن چاهست بنیاد شد؛ بگر این پارچه  
زمین که درختهای اصلی و حوض مشمن است، بعد از این ها حوض کلان و صحن او شد.  
بعد از آن حوضی که در پیش عمارات سنگین است و تالار شده، بعد از  
آن باغچه خلوت خانه و خانهای او شد. بعد از آن حمام شد.

درین طور بی صفا و بی سیاق هندی طور، طراحیا و باغچه هاسیاق وار پیدا شده،  
در هر گوشه چمن های معقول، در هر چمن گل و نسترن موجه و فریب اسکمل شد. (۱)  
بدین طور بابر ذوق باغ ار آئی و تعمیر خراسانی (۲) خود را بکار

(۱) بابر نامه ۲۱۰ (۲) بقول بابر هندوستان غیر هندوستان  
را خراسان میگوید، و در میان خراسان و هند وستان برا مشخصکی دو بند راست  
یکی کابل و یکی قندهار در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت هاست  
(بابر نامه ۸۱) شیخ جمالی (متوفی ۹۳۲ هـ ۱۵۳۵ م) خطاب به بابر گوید:  
از خراسان چون به هندوستان شدی آمد ترا بخت و دولت در پیم و فتح و نصرت در یسار

برد. وی ساختن حمام را هم در انبیه شاهی خود روا چ داد و خود او  
گوید: که ما از سه چیز هند وستان رنج می بردیم: از گرمی - بادهای  
تند - گرد و خاک. که حمام دافع هر سه بود، و تمام آن از سنگ ساخته  
شد (۱)

بابر در هند لطافت و زیباییهای مدنی آسیای میانه را ندید و میگوید:  
هند وستان کم لطافت واقع شده، در مردمش حسن نف، حسن اختلاط  
و آمیزش و آمد و رفت نی، طبع نی، ادراک و ادب نی، کرم و سروت  
نی. در هنرها و کارهای اوسیاق و اندام و رجه و کونیانی، اسپ  
خوب نی، گوشت خوب نی، انگور و خربوزه و میوه های  
خوب نی، یخ و آب سرد نی، در بازارهای او طعام خوب و نان خوب نی،  
حمام نی، مدرسه نی، شمع و مشعل نی... در باغها و عمارت های  
روانی، در عمارات او صفا و هوا و اندام و سیاق نی، رعیت و مردم  
ریزه تمام پای برهنه می گردند... ولی ولایت کلان است طلا و زراو  
بسیار است (۲).

در چنین صورت اکنون فاتح جدید هند و شهزاده با ذوق و مدنیت  
پرور آسیای میانه، یعنی بابر وظیفه داشت که از ثروت سرشار  
هند در تعمیر آن کسار گیرد، و مبادی مدنیت آسیای میانه را  
بدانجا انتقال دهد. نتیجه روشن و مفید فتوحات او هم همین است که با بر  
در مدت کمی بعد از فتح هند، عمارات و باغها و تفریحگاهها و حوضها  
ساخت، و آبها جاری کرد، تا حدیکه مردم هند چون این طرحهای با اندام  
و زیبای مدنی راند یلمه بودند، آن طرف چون راکه این عمارت ها در آن شده  
بود «کابل» نام نهادند (۳). و بدینصورت مدنیت و کلتور کابل به آگره و

(۱) بابر نامه ۲۱۰ (۲) بابر نامه ۲۰۳

(۳) بابر نامه ۲۱۱

قلب هند انتقال یافت. وی نباتات و درختان خراسانی را هم به هند برد و حتی برای کاشتن خربوزه یک نفر پالیزوان بلخی را در آگره گماشت که پالیز خربوزه او بار داد، و در باغ هشت بهشت تا کهای انگور را پرورانید، و از جهت خربوزه و انگور شدن در هندستان بسیار خورسند بود (۱).

وی میوه های هندی را هم به افغانستان انتقال داد، و کیله و نیشکر را از هند آورده در باغ وفا در آدینه پور کاشت (۲) و فعالیت تعمیری او در هند آنقدر سریع و وسیع است که در آگره هر روز ۶۸۰ نفر سنگ تراش و در سیکری Sikri و بیانه Biyana و دهل پور Dholpur و گوالیار Gwalior و کول Kiul یک هزار و چهل و صد و نود و یک سنگ تراش هر روز بکار تراشیدن سنگهای ابنیه با بری مشغول بودند. (۳)

آمدن بابر به هند بر جریان ادبی و علمی و هنری هم اثر افکند. بدین معنی که بسا از علما و شعرا و مورخان و هنرمندان خراسانی به هند آمدند، و ازین رو در کلتور هند و ادبیات و محیط علمی آنجا از نظر فکر و شبکه آثار جاویدی وارد کردند، که ما بعد ازین در عصر اخلاف بابر، نتایج بسیار روشن آنرا در تاسیس مکاتب هنری و فکری و ادبی عصر مغولیه در هند می بینیم.

در سنه ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م خواند میر مؤرخ و مولانا شهاب الدین معما ئی و میر ابراهیم قانونی که یکی مؤرخ و عالم، و دیگری ادیب و شاعر و سوسین هنرمند موسیقی نوازی بود از هرات بدر بار با بر رسیدند (۴) و این خود انتقال مبادی کلتوری را از خراسان به هند ثابت میسازد.

از نتایج کلتوری فتح بابر بر هند اینست که وی و درباریان و اخلاف او

(۱) بابر نامه ۲۳۵

(۲) بابر نامه ۸۳

(۳) بابر نامه ۲۰۵

(۴) بابر نامه ۲۲۲

مبادی کلتوری ماورالنهر و افغانستان را با کلتور هند در آمیختند، و یک مجموعه زیبایی از کلتور مغولیه هند بوجود آوردند، که تا کنون هم در ادبیات اردو و ساحه های مختلف زندگانی مردم بر صغیر هند و پاکستان دیده میشود و ازین رو بابر را یک شخصیتی بمنزله حلقه وصل بین آسیای میانه و هند شمرده اند که در فاصله مابینی دسته های غارتگر و امپراتوری واقع بود.

زبان بابر و اکثر درباریان اوازیکی بود و او از آسیای میانه بسا کلمات اوازیکی یا ترکی شرقی را با خود گرفته و به هند آورد، این اکثر به اسرار اداره و لشکر کشی و دربارتعلق داشت، و بنابرین علاوه بر کلمات ترکی که قبلاً در عصر سلاطین اسلامی با آمدن عناصر ترکی نژاد در هند رواج داشت، یک عده کلمات دیگر هم در ادبیات هند و زبان فارسی آنجا داخل گشت، مانند قورچی (سلاحدار) تونق (بیرق) بکاول (طباخ) ساجق (پیشکش) سوچی (آبدار) ملوی (حشمت) و چکی (اهل بزم و خلوت) گو کلتاش (دایه زاده) چا بقون (غارت) لکک (سرغزار) اردو (لشکرگاه) و صدها لغت دیگر که آغاز استعمال آن در هند از بابر نامه است. رواج تجارت و بسا دله اموال تجارتی و رفت و آمد کاروانهای بازرگانان نیز مؤید خلط کلتور هند با خراسان بود که بافتوح بابر این کار تسریع پذیرفت چنانچه بسا از مصنوعات هند به آسیای میانه و ایران صادر می گشت و مبادی های فرهنگی صوت می گرفت.

با فتوحات بابر در هند بسا عناصر مغولیه آسیای میانه و ازبک به هند راه یافتند و بمرور ایام در آنجا هندی شد و بنا برین کلتور و مدنیت هند که پیش از بابر دو عنصر قوی هند و اسلامی داشت اکنون در آن یک عنصر دیگر مغولی هم افزوده شد.

(۱) بابر نامه ۸۱

عنصر اول هندی از مواریث اسلاف هندوان و دین و فرهنگ قدیم هنداست. و عنصر دوم که با اسلامی نامیدیم، بوسیله عرب از راه سند و باز بوسیله غزنویان و افغانان و رجال پرورده در بار غور پان بهند رسیده بود، و با هر عنصر سوم مختلط مغولی و آسیای میانه را بران افزود. و ما می بینیم که از امتزاج این عناصر در هند و ستان زبان اردو با ادبیات و وسیع آن بوجود آمده، و در عالم سیاست هم در قرن بیستم مملکتی بنام پاکستان عرض وجود کرده بر سواریت فرهنگی همان سه عنصر قوی اتعکاء دارد. فتح بابر در نصف اول قرن ۱۶ قوت و موجودیت سیاسی عناصر هند و و را جنگان آنها را از بین برد، و بعد از آن در مدت سه قرن تسلط اخلاف بابر - مخصوصاً در سلطنت نیم قرنۀ اورنگزیب - بحیث یک نیروی مستقل سیاسی باقی نماندند، و اگر بعد از فوت اورنگزیب در هندوستان جنو بی بصورت جنبش مرهته ظهور کردند، باز هم قوۀ آنها مصروف جنگ عناصر اسلامی هندی و احمد شاه ابدالی گردید. بنا برین در آغاز قرن هژدهم وضع داخلی هندوستان از نظر عدم وجود یک نیروی متحد سیاسی خیلی آشفته بود. پادشاهان اخلاف بابر در دهلی آنقدر ضعیف بودند که برای دفاع خود از حمله های قوای مرهته، کمک احمدشاه ابدالی را از افغانستان خواستند (۱).

با این وضع در هندوستان «نیروی متحد داخلی» وجود نداشت، و از افغانستان و ماوراءالنهر هم امدادی به پادشاهان پابری دهلی نمیرسید، و آنها در مدت سه قرن از منشاء خود یعنی ماوراءالنهر و افغانستان دور شده بودند. و نتیجۀ تمام این اوضاع همین بود که زمینه فتح انگلیس در هند فراهم آمد.

(۱) مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی ۵۲ خلیق احمد نظامی طبع

علی گره ۱۹۵۰ م و سیرالمتاخرین ۹۱۳

## اوضاع اجتماعی

در اوخر قرن پانزدهم اوضاع اجتماعی آسیای میانه و ایران و هندشبهه یکدیگر بوده درین منطقه جهانی، اقتصاد و زراعت و تجارت و اداره و هنر و تمام مظاهر حیات اجتماعی به دورۀ فزونی و پختگی فیودالیزم یعنی تشکیل شاهنشاهی های متمرکز که دران شهزادگان و زمینداران و سرمایه داران و روحانیون سهمی داشتند، رسیده بود.

در آسیای میانه یعنی ماوراءالنهر و خراسان شهزادگان تیموری در اوج اقتدار بودند، در ایران شاهان قبیله آق قویونلوی ترکمن حکم می راندند و در هند که شرقی ترین ممالک اسلامی بود، لودیان افغانی شاهنشاهی عظیمی تشکیل دادند.

درین وقت قدرت مرکزی فیودالیزم از افغانستان آنوقت (مسراد سرزمین بین دریای سند و دریای هیرمند است) دور ماند، و مراکز قدرت غزنویان و غوریان در افغانستان از بین رفت.

چون این سرزمین در بین این امپراطوریهای بزرگ و قوی و سیله ارتباط اقتصادی و تجارتي بود، بنابراین تنها شاهراههای تجارتي و بلاد وصل کننده این راهها، در دست این حکومت های امپراطوری بوده و قبایل افغانی که در کوهساران و نشیب های آن بطور نیمه کوچی زندگی داشتند، از تسلط حکومتها دور ماندند.

ایشان مطابق رسم و رواج خود در تحت اصول «جرگه» میزیستند و امور خود را بوسیله جرگه قبیله ای که عبارت از مجلس مشوره

شمران و ریش سفیدان ایشان بود، اداره میکردند و مجموعه تمام این رسوم و قواعد عبارت بود از «پشتواله» یعنی: اصول اداره ملی افغان و بنابراین فیودلیزم در بین قبایل افغانی با تائی و بطائت پیش میرفت.

اما روابط اقتصادی و تمایل معنوی این قبایل با امپراطوری لودیان در هندوستان بیشتر بود، زیرا رفت و آمد کوچیان، هر سال در موسم سرما بطرف هند بود، و امپراطوران لودی دهلای هم همواره ازین مردم دلیر و قوی، نیروی انسانی را به نفع خود برای سرکوبی مردم هندوستان جلب میکردند، و دسته های بزرگ این قبایل را در هندوستان بطور جاگیردار جلب و ساکن می ساختند. تا تکیه گاه ایشان باشند. چنانچه در دوره شاه لودیان بسا از کتله های قبایل سور و فرملی و جلوانی و سروانی و کاکر و غیره را در هند بارجال نامی ایشان در دربارهای لودیان می بینیم.

درین اوقات، قبایل ابدالی در حوضه ترنگ و ارغنداب از کوچی گری و صحرا نشینی به حیات زراعتی قدم گذاشتند، و روابط آنها با دربارهای تیموریان هرگاه و دربار لودیان هند پیش میرفت، و به مرحله آغاز اقتصاد فیودالی رسیده بودند، و در بین ایشان خانان و ملاکان بمیان آمدند، که از انجمله در دو دمان ابدالیان قندهار ملوک بامی پوپلزائی از دربار سلطان سکندر لودی (۸۵۵ - ۹۰۰ هـ ۱۳۵۱ - ۱۳۹۳ م) بحیث سر زبان قندهار برسمیت شناخته شده بود. (۱)

(۱) را ورتی، در مقدمه گرامر پشتو به حواله تذکرة الملوك خطی

و بعد از آن ملوک صالح از نواده های بامی باشهرشاه سوری چنین روابط داشت و ایلچیان خود را بدر بار او فرستاده بود. (۲)

در حوادث ۸۲۰ - ۱۳۱۷ هـ م عصر شاهرخ، بین قندهار و گرمسیر و آب سند و غزنی از پسر سیف قندهاری و ملوک محمد و افغانان خرشوانی (۳) و سوری ذکر می رود (۴) و ازین برمی آید، که امپراطوری تیموریان هرگاه با قبایل افغانی که بزندگانی نیمه زراعتی آنها زکرده بودند، با استعمال سلاح و لشکر پیش آمده، و ایشانرا بدادن خراج مجبور و استعمار مینمودند.

این قبایل افغانی که نفوس آنها در تزايد بوده و مراتع و ادهای هلمند و ارغنداب و ترنگ، کفایت ریه داری ایشا فرا نمیکرد، و از طرف دیگر در تحت فشار نظام قوی فیودالی تیموریان هرگاه بودند، در اواخر قرن چهاردهم به وادیهای مستعد و سرسبز دریای کابل هجرت و انتقال مکان مینمودند (۵)

در عصر حکومت الخ بیگ بن سلطان ابوسعید کورگان که مرکز حکومت او کابل بود (۸۱۲ - ۸۵۳ هـ ۱۳۰۹ - ۱۳۴۹ م) عشایر کند و زمند افغان بنابر عوامل اقتصادی و کمی مراتع از وادی ارغنداب

(۱) را ورتی به حواله تذکرة الملوك خطی

(۲) خرشوانی Kharaxavani از شعبه قبایل سره بن افغانست

که مؤرخان ما بعد آنرا خرشیون Kharaxbun نوشته اند و قبایل کند Kand و زمند Zamand و کامی Kasi ازین هشیره است. (مخزن افغانی خطی) خرشوانی در پشتو بمعنی دارنده خوی نیکوست: چه (خوب) + رشه (خوی) + وان (دارنده)

(۳) مطلع سعدین ۲ ر ۳۵۶ بیعد. (۴) پته خزانه ۳۱



کوچیده و به همراهی قبایل گومل در وادیهای دریای کابل وارد شدند. رئیسان این قبایل مداد و مد و و شیخ عثمان و ملک سلطان شاه بودند. میرزا الغ بیگ تمام این سرکردهگان قبایل را فراهم آورده و بکشت و تنها ملک احمد برادرزاده سلطان شاه یوسف را نجات یافت و با یوسفزانیان به طرف شرق حرکت کرده و وادی پشاور را تا سوات بگرفتند و قبایل دلا زک را از آنجا برانندند، و تمام زمینهای زراعتی وادی دریای کابل و سوات را تصاحب نمودند. (۱)

درینوقت است که این مردم، از حیات کوچی گری به حیات زراعتی قدم نهادند، و ملک احمد که بحیث پسر کرده ر حله اولین فیو دالی ملک آنها بود، بمدد شیخ آدم معروف به شیخ ملی بن یوسف از عشیره سره بنی پشتون که مقام پیشوایی داشت، نظام اجتماعی دوتر را درین این قبایل آغاز نهاد و به حیات زراعتی ترقیبی داد.

شیخ ملی بحیث یک مسکن Law-Giver کتاب «دو تر شیخ ملی» را در قوانین اجتماعی درخود (۸۲۰-۱۳۱۷۵ م) بزبان پشتون نوشت و چون این قبایل در وادی دریای کابل بین پشاور و سوات دریای سند بحیات ده نشینی و زراعت آغاز کرده بودند، شیخ ملی برای اصول تقسیم زمین و مسکن و چراگاه قوانینی را بر اساس عدالت و مساوات وضع کرد که در آن زمین زراعتی و آب و مراتع و دیهات افغان نشین بر عدل نفوس خانوادها تقسیم میشد، ولی بعد از عرده سال بر حسب افزایش یا کاهش افراد خانواده ها و نوعیت زمین زراعتی و سراب

(۲) برای شرح مهاجرتها ی قبایل افغانی رجوع کنید به تاریخ مرصع - تذکره الاروال - حیات افغانی - تواریخ حافظ رحمت خان فی و مخزن افغانی و غیره.

و پایان آب، این تقسیم تجدید میگشت. در این تقسیم تمام اراضی به شش تپه Tapa بخش گردید:

۱- یوسفزی (۲) محمدزی (۳) گگیانی (۴) داوودزی (۵) خلیل (۶) مهمند هر یکی از این تپه ها به دفتر و برخه و بهی تقسیم می یافت که حصه هر فرد را درهتی یعنی زمین زراعتی و نه Wand و در حصه چراگاه او رشو Ursho گفتندی که بوسیله هیسک Hisk یعنی قرعه در تحت نظر کلی جرگه داده میشد، و در هر برخه مقداری از زمین زراعتی را بنام سیری Seeray بیرون از ویش یعنی تقسیم میگذاشتند، و از محصولات این قطعه زمین برای امور عام المنفعه مانند مسجد و تعلیم اطفال و یم یعنی خانواده خدمتگاران و رعایه دیه از قبیل دهل زنی، اطلاع عامه و مطربی و دلاکی و طبخی و هم برای مصارف حجر • Hujra (مهمانخانه دیه) کار میکردند.

برای تقسیم مساکن و دیهات نیز در (دفتر شیخ ملی) چنین ترتیب بود که هر کلی (قریه) به محله ها تقسیم میشد که آنرا چم Cham گفتندی هر چم دارای حویلی های متعددی بنام «کنده» بود و هر کنده را طاقها بنام کوته Koota و صحنی بنام غولی Ghoolay داشت و در هر چم یک مسجد و یک هو جره و یک برج (برای نگرانی اوضاع و دفاع) بود، و هر کنده تا مدت ده سال در تصرف یک خانواده می ماند. حصه یک فرد را از زمین زراعتی بگری و نه Bagray-Wand و تمام مملوکات ده ساله او را که در ویش میگرفت موتی Moti می گفتند. بعد از ترتیب دفتر کاری که شیخ ملی در تاسیس سیستم زراعتی و رفارم اجتماعی انجام داد برخی از تپه های فرعی دیگر هم از قبایل دیگر افغانی تشکیل شدند و زمین هائی هم آباد و مزروع گردیدند که آنرا ((بانده)) Bandah

می‌نامیدند (۱) این وضع اجتماعی در عصر بابر هم در تمام قبایل افغانی موجود بود، و مردم آنرا دوتر Dawtar گویند، ولی با آمدن بابر و فتوحات او که از کانون فیودلیزم آسیای میانه برآمده بود، این نظام اجتماعی در اراضی نزدیک به شهرها و شهرها پیدا شدن نیمه فیودالان قبیلوی ضعیف گردید، و ما می‌بینیم که از قندهار تا سوات درین این قبایل فیودالان سازش کار با قوای امپراتوری ای هرات و هند موجود آمدند که وسیله تحصیل مالیات و تحمیلات دربار و رومی بوطین آن از طبقات عامه و دهقانان و ربه داران بودند و القاب «سرزبان» و «سلطان» و «ملک» و «خان» و غیره را از دربار می‌گرفتند. چنانچه ازین همین قبایل یوسفزی ملک شاه منصور و طاوس خان پسران ملک سلیمان شاه بگفته خود بابر در مقام «دولت خواهی» بودند، و بابر بجهت مصلحت‌الو س یوسفزی دختر شاه منصور را گرفت و او را با «مال یوسفزی» در صحبت شراب بحضور بابر آوردند. در حالیکه خود وی در همین اوقات بر افغانان صحرا نشین یوسفزی و محمدزی که در سمره (همواری) یوسفزی در تحت قوانین دفتر شیخ ملی زندگانی ده نشینی دهقانی صلح آمیزی داشتند با ایلغار و چاقون می‌تاخت، و لشکریان بابر غله‌های آنها را تصاحب مینمود (۲). و بوسیله سلطان وین سواتی که یکی از فیودالان سازش کار بود بر مردم ده کهراج چهار هزار خروار شالی تحمیل شد و بقول خود بابر چون مردم روستائی و کوهی این چنین تحمیلها نکشیده بودند غله را نتوانستند داد و ویران شدند. (۳)

بدین طور مردم قبایل از مراحل ابتدائی اقتصادی: کوچی‌گری و ربه‌داری به حیات زراعتی قدم گذاشته بودند و پیدایش مدارج فیودالی در حالت انکشاف

(۱) تاریخ پشاور ۳۰۶-۳۳۳ و دپشتو ادبیا تو تاریخ ۲۳۵

(۲) بابر نامه ۱۳۹

(۳) بابر نامه ۱۳۸

بود و فتوحات بابر و رسم و رواج دریاری او که با قوت و زور بوسردم عامه و دهقانان تحمیل میشد، در نواحی شهرها و شهرهای هندوستان به پرورش فیودالان مقتدر کمک کرد و در قبال یوسفزی مالکان بزرگ زمین‌ها را مانند گجو خان رانی زی و طاووس خان و شاه منصور و سلطان وین سواتی آفرید ولی در نواحی دور دست و کوهساران اصول دوتر باقی ماند تا که در سنه ۸۶۹ م بعد از استعمار انگلیسی طرز جدید مالکیت زمین و مالیات آن بنام ((هندوستان)) جای آنرا گرفت و زمینداران بزرگ و نوابان را برای اغراض استعماری خود بوجود آوردند.

یاد اصول اجتماعی دوتر شیخ ملی تاکنون هم در پیرامون کوهساران باجور و سوات و مهابین و غیره باقیست، ایشان ازین رقتن دوتر ابداء تاریخ خود قرار داده‌اند، مثلاً گویند: این واقعه... سال بعد از دوتر واقع شده است. چون وضع مالیات و تملیک اراضی، سناقی عنعنات قدیم افغانی و رسم دوتر بود بر مردم آزاد دمنش پهنون آنقدر گران و ناگوار افتاد که در باره این واقعه الیم سرئییه‌ها سرودند. و از انجمله «عزیز» ساکن باجاکلی تپه یوسفزی که شاعر پشتوبود، شعری سرود و دران می‌گوید: «سردم عامه را تاراج میکنند و باج می‌گیرند. داد و فریاد کسی رانی شنوند، و زمین داران بتنگ آمده‌اند. این ظالمان انگلیسی، استخوان مردم را می‌شکنند و بنام مالیات، خون مردم را می‌مکنند و ازیشان بزور و ظلم پول می‌گیرند...»

این بود مرثیه آخرین نظام اجتماعی دوتر شیخ ملی.

### اما در هندوستان:

وضع اجتماعی بر اساس دوره اقتصاد زراعتی کاملاً به حیات دیه نشینی منظم رسیده و اکثریت مردم در دیهات، بامور زراعتی اشتغال داشتند و از زمان مهاجرت قبایل آریائی بشمال هند یعنی عصر ویدی Vedic times گرامه Grama (روستا) اساس اجتماع آریائی بود. در عصر سلطنت دهلی که پادشاهان افغانی در مدت چند قرن بر هندوستان حکمرانند

سازمان‌های دیهاتی Valage Communities بطور منظم بوسیله پنچایت Panchayat System و نماینده آن چودهری و مقدم بادستگاه فیودالان جاکیر دارار تباط داشتند، و ایشان هم در تحت اثر مستقیم دربار شاهنشاهان بودند. بنا برین بوری و از می‌توسطه کاپیتالیزم ابتدائی پیش‌روی رفت و طبقه کشاورزان به صورت منظم سیستماتیک استثمار می‌شدند، و در جنگ‌هایی که همواره بین فیودالان مقتدر یا پادشاهان در می‌گرفت جان می‌دادند، و نظام جاکیرداری در «خالصات دولتی» در پیدایش سازمان فیودالی و نیمه بورژوازی مؤثر بود. بابر با اصطلاح خود این سرزمین را «قلمی» می‌خواند در حالیکه کناهل و افغانستان «سینی» بود (۱) یعنی نظام فیودالی سیستماتیک در هند زیر اداره «دیوان و قلم» بود و مانند افغانستان به استعمال شمشیر اداره نمی‌شد، بنا برین بابر همواره در افغانستان، بقول خودش «دغدغه‌مند» در خاطر داشت و می‌خواست حکمرانان چنین مردم مطیع و منظم شده بی در تحت فیودالی منظم باشد.

با آمدن بابر به هند، این سازمان فیودالی منظم قوی‌تر شد، و مخصوصاً هنگامیکه اخلاف او مانند اکبر و جهانگیر و شاه جهان و اورنگزیب در تمام هند، شاهنشاهی نیرومندی را در تحت نظام‌های مترقی تشکیل دادند، و از تجارب لودیان و شیرشاه سوری استفاده‌های شایانی نمودند. بافتح بابر در هندیک نوع حس‌اشرافیت مافوق بشری هم در طبقات بالاتر مربوط دربار و مبنی بر تقوی نژادی ایجاد شد، زیرا بابر ترکان ماوراءالنهری خود را بیشتر ارزش می‌داد و به حکمرانان بیانه نظم‌خان، بر سبیل افتخار به نژاد ترکی خود نوشته بود:

با ترک ستیزه مکن ای میر بیانه

چا لاکئی و مردانگی ترک عیان است. (۲)

(۱) بابرنامه ۹۲ (۲) بابرنامه ۲۰۹

(۱۳۲)

و حتی وی بقول خودش به طرفداری اند جانان متهم بود (۱) ولی پادشاهان افغانی پیش از و مانند خلجیان و لودیان چون مدتها در هند زیسته و بخوی و بوی هندیان عادی بوده اند، رویه بسیار دیموکراتانه و مدارای اجتماعی Toleration داشتند. مثلاً روزی سلطان سکندر لودی در مسجد دهللی نماز جمعه خواند، و ملاقادن خطیب بعد از خطبه گفت: سبحان الله! افغانان عجیب قوم می‌اند، و شاید دجال از بین ایشان برآید، عجیب زبانی دارند ما در را «مور» و برادر را «ورور» و قره را «هنور» و سیاه را «تور» و دیگر را «نور» گویند!! چون خطیب چنین سخن طعنه آمیز گفت، سلطان سکندر رومال خود را بر دهان گرفته خندید و گفت: «ملاقادن!! البته ما هم بندگان خدا ایم» (۲)

مگر رویه مغل در هند با هندوستانیان مانند با داروغلام بود، و بابر به ترک بودن خود افتخار میکرد، و مباحثات به ترک و مغل را با هم آمیخته بود، و تفوق و اشرافیت مغل در هند آنقدر بروز و ظهور یافت، که از آن کلمه تمغل Mughulization را ساختند، و اگر هندوستانی به تقلید، شیوه مغل را می‌گرفت، او را شایان آن مقام و تمغل نمی‌دانستند. میرزا عبدالقادریدل (متوفای ۱۱۳۳ هـ ۱۷۲۰) که خود از قوم بیرلاس مغل بود، هندوستانی را مالدون قوم مغل شمرده و تمغل هندیان را مورد دلیخریه قرار میدهد و گوید: خنک ترز زاغ است تقلید کبک که هندوستانی تمغل کند. (۳)

(۱) بابرنامه

(۲) مرقع افغان ۳۱ به حواله تاریخ داؤدی خطی ۱۲ و طبقات

اکبری ۱۹۸۱

(۳) دیوان پیدل ۳۰۳ طبع کابل.

(۱۳۳)

## مسکوکات ، اوزان ، فواصل ، اوقات

### مسکوکات :

عصر شاهي ظهير الدين بابر و ساليان نخستين شاهي همايون در حقيقت

زمان جنگ و اشغال عسکري Military-occupation بود بنا برين دار الضرب Mint مرتبي مانند اخلاف خود نداشتند . بابر و همايون مسکوکي سيمين بنام شاهرخي يا درهم داشته اند ، که به تقليد مسکوکات شهزادگان تيموري آسيای ميانه صرف در زماني که ضرورت مي اقتاد در آگره يا لاهور و دهلي و کابل ضرب شده است .

شاهرخي سکه سيمين يک مثقال نقره بود و منسوب به شاهرخ پسر امير تيمور که در تمام خراسان و ماوراءالنهر تا مجاري دريای سند رواج داشت يک شاهرخي مساوي بود با ده پنس انگليسي و ۱۸ دام هندی و هر رويه هندی دو نيم شهرخي ميشد (۱)

بر يک مسکوک بابر « ضرب اردو » ديده ميشود که عبارت از دار الضرب لشکرگاه Camp Mint باشد و از اين برمي آيد که وي در ايام لشکرکشي ها سکه هاي ضروري خود را در لشکرگاه هاي خود ضرب کرده است (۲)

بر اين مسکوکات کلمه توحيد و نامهاي خلقي اربعه اسلامي و سنه و نام القاب پادشاه و نام شهر يا جا يکه در آن ضرب شده با خط نستعليق يا نسخ نوشته ميشد . که بعد از آن در عصر اخلاف بابر از حيث زيبائي سکه و مقدار وزن و نام ، تنوع زياد يافته و گاهي علائم خاصي Mint-marks از قبيل اشکال حيوانات ( بروج آسماني ) و ديگر چيز ها دارد .

(۱) ترجمه انگليسي با بر نامه ۱ / ۲۳۳ ابو الفضل علاء مي گويد که رويه در عصر شيرشاهي رواج يافت ، که بعد از سرکه بابر باشد .

(۲) The coins of India C.J. Brown Calcutta

از عصر سلطنت لوديان در هند مسکوکاتي رواج داشت که تا عصر بابر اخلاف او ادامه يافته است بدين طوري :

يک دام = ۲۵ جيتل

دام ( پيسه يا فلو س مسي بوزن ۵ تانک = ۵ / ۲۲۲ گرین هر ۵ دام مساوي = ۲۱ نه عصر انگليسي بود ، که دام را بهولي هم گفتند منسوب به سلطان بهلول لودي .

۳ دام = يک رويه سيمين ( ۳ ) = ۲ شلنگ و سه پنس تمام حساب ماليات و بخشش ها و اقطاع بابر که درين کتاب آمده بحساب دام بهلولي بود . و بابر از مسکوک سرخ و سفيد و سياه ذکري دارد ( ۴ ) که مراد سکه هاي طلا - نقره مس باشد . ( ۵ )

(۱) آئين اکيري ۱ / ۱۸ وايد و انسدهستري ۵۷۵

(۲) با بر نامه ۲۲۹

(۵) ترجمه بابر نامه ۲ / ۳۵۸ در هند از زمان قديم سکه يي بنام دلي وان Delhi Wol رواج داشت که مؤلف تاج المآثر از آن ذکري دارد ، ولي بعد از آن در عصر سلطنت اسلامي جيتل بجاي آن مستعمل شده است . و کلمه تنگه هم از زبان سنسکريت آمده و در مقابل درهم عربي رواج يافته که بر درهم هندی سلطان محمود ۴۱۸ هـ ۱۰۲۷ م ديده مي شود ، و زن آن در آغاز صدر تي هندی = ۱۰۵ گرین نقره بود = ۶۳ جيتل مسي .

همد رين عصر يک هشتگانه مساوي هشت جيتل و هشت هشتگانه يک تنگه سيمين بود که جيتل بهلولي يک ربع تنگه ارزش داشت و يهاي طلا در مقابل نقره ، در عصر شير شاه يک مقابل نه و کسر چهار ر بود .

اين بطوطه تنگه معمولي هندی را دينار گويد و بقول صاحب مسالک الا بصاريک تنگه طلايي سه مثقال وزن داشت و يک هشتگانه مساوي درهم مصري و شامي بود . ( Some cultural aspects 221 ) و حاشيه ترجمه اردوي سفرنامه اين بطوطه ۲ / ۱۲ طبع لا هور ۱۸۹۸ م

## اوزان:

در عصر بابر در هند اوزان ذیل مروج بود :

۸ رتی = ۱ ماشه

۳ ماشه = تانگ (۳۲ رتی)

۵ ماشه = ۱ مثقال (۳۰ رتی)

۱۲ ماشه = ۱ توله (۹۶ رتی)

۳۱ توله = ۱ سیر (۱۱۲ رتی)

۳۰ سیر = ۱ من (۳۸۰ رتی)

۱۲ من = ۱ مانی (۵۳۷۶۰ رتی)

۱۰۰ مانی = ۱ میناسه (۵۳۷۶۰۰ رتی)

جو اورو سروا رید رابه مقدار تانگ وزن میکردند (۱) و سنگ معیاری وزن طلا

۵۰۰ مثقال مساوی یک سیر کابل بود، در حالیکه سنگ نقره دو صد و پنجاه

مثقال = نهم سیر کابل وزن داشت. (۲)

## اعداد صهو دی :

در عصر بابر رواج اعداد در هند چنین بود، که با بر آنرا دلیل بسیاری مال

هندوستان میداند :

صد هزار - ۱ لک

صد لک - ۱ اکرو ر

صد کرو ر - ۱ ارب

صد ارب - ۱ کرب

صد کرب - ۱ نیل

صد نیل - ۱ پدم

صد پدم - ۱ سانگ (۳)

(۱) بابر نامه ۲۰۳

(۲) بابر نامه ۲۲۹

(۳) بابر نامه ۲۰۳

## اوقات :

به قرار شرح خود بابر در هندوستان سه فصل بود. که به حساب سروج عصر او چنین است :

(۱) چهار ماه تابستان چیت - بیساکه - جته، اساره = حوت - حمل - ثور - جوزا .

(۲) چهار ماه بهر شکال ساون، بهادون، کوار، کاتک = سرطان - اسد - سنبله - میزان.

۳ - چهار ماه زمستان آگهن - پوس - ماگه - پهاگن = عقرب - قوس - جدی - دلو.

یک اعتبار دیگر از جمله ۲ ماه دو دو ماه را یک فصل می‌شمارند که جمله

۴ فصل باشد. روز هاماوند ملل دیگر هفت بوده و شبانه روز رابه (۶۰) قسمت کرده

اند هر قسمت را گهری Ghari (۱)

گویند. که عبارت از (۶۰) پل باشد، و یک شبانه روز سه هزار و شصت و پل بود

که هر پل شصت چشم زدن حسات میشد، و بدین حسات یک شبانه روز

۲۱۶۰۰ چشم زدن بود. و نیز هر شب و روز را به چهار چهار حصه تقسیم

کنند، که هر یک را پهر Pahar (و بفارسی پاس) می‌نامند (۲) که هر

پهر عبارت از نیم گهری باشد (۳).

در تمام شهر های هندوستان یک طبق برنجی آویخته می‌باشد، بنام گریال

Gharial و مردی مقرر بود، او را گریالی می‌گفتند، وی طاسی داشت

که ته آن شکاف بود، و چون در آب می‌گذشتند، در یک گهری پر میشد

و آن گهری گریالی همان طبق برنجی (گهریال) رابه سیخ کوبی بصدا می‌آورد

و در گهری اول یکبار و در دوم دو بار و همچنین بعد از هفتم هنگامیکه پهر

می‌گذشت زود زود می‌نوخت و پس ازان باز از یک آغاز میکرد.

چون درین ترتیب امتیاز عدد پهر نمی‌شد، و مخصوصاً کسانی که شبانه

(۱) هر گهری - ۲۳ دقیقه

(۲) بابر گوید که کلمه پاسبان فارسی ازان ریشه است.

(۳) پهر - ۳ ساعت

از خواب بر می خاستند نمی دانستند که کدام پهر است ؟ بنابراین بابر مقرر داشت که بعد از نو اختن عدد گهری بفاصله کمتر عدد پهر را هم بنوازند ، تا در نواختن گهریال عدد پهر و عدد گهری هردو معلوم باشد . (۱)

### فواصل :

در عصر بابر برای تعیین فواصل گروه Kroh (کوس Kos) مقیاس طول بود که در حدود دو میل کنونی باشد ، و هر گروه را به دهه Dhawa تقسیم میکردند (۲) بابر بعد از فتح هند در ۹۳۵ هـ - ۱۵۲۸ م - طناب پیمایش را چنین تعیین کرد :

۹ مشت - ۱ کز

۳ گز - ۱ طناب

۱۰۰ طناب - ۱ گروه (میل آنوقت)

بابر در سه بیت ترکی این مقیاس طول را نظم کرده و گوید :

«چهار هزار گزم یک میل است، که مردم هندوستان آنرا گروه گویند، و هر گزم ساویست

بایکنیم کیوت (کاری=ذراع) که هر کاری شش مشت (توتام) Tutam

باشد، و هر مشت هم بطول شش ایلک (ایلک) (انج) است که هر انج

درازی شش برنج دارد. (۳)»

بدینصورت در عصر بابر طول یک گروه ۱۷۲۹۶۰۰۰ برنج بود.



(۱) بابرنامه ۲۰۴

(2) Some aspects 224

(۳) ترجمه انگلیسی بابرنامه ۳۵۷، ۲

(۱۳۸)

### تشکولات عسکری :

از خصایص بسیار مفید اداره بابر، تنظیم عسکری او بود، که در اکثر جنگها وسیله پیروزی او بوده است. این گونه تنظیم لشکری از عصر تیمور در خانواده بابر باقی بود، و امیر تیمور در کتاب تزک خود آنرا شرح داده است، و بابر هم در همین تنظیمات، تجربه و سابقه بی داشت، و همواره در اس این تنظیم، امرای عسکری با تجربه و آزموده خود را می گماشت.

بابر لشکر یان خود را بر ده ده و پتجا ه نفر تقسیم میکرد، که هر دسته سرداری داشت و در میدانهای جنگ مواقع خود را چنین میگرفتند :

۱- میمنه (برنغا ر) ۲- میسر (جرنغا ر)

۳- قلب (قول) که بر راست آن او ننگ قول و بر چپ سول قول بود. و در مرکز قول یک دسته خاص لشکر وجود داشت، که قسمت راست آنرا اوزنگ یان و چپ را سول یان میگفتند.

ولی باخود بابر هم در مرکز قول، جوانان خاصه بنام «تایین» می بودند، که یمین و یسار آنها را صرف بنام اوزنگ و سول نامیده بود. (۱)

بابر بدین ترتیب در جنگ قندهار ۹۱۳ هـ - ۱۵۰۷ م و جنگ پانی پت ۹۳۲ هـ - ۱۵۲۵ م عساکر خود را در ترتیب و میدان جنگ حاضر کرده بود. (۲) و لشکر او عبارت از سه صنف پیاپی Infantry و سوار Cavalry و توپچی Artillery بود که در صنف توپچی ضرب زن - دیگفرنگی - ارابه و تفنگ شامل میگردد، و این صنف در صف اول محاربه قرار میگرفت، و آتش باز - رعد انداز - تفنگ انداز فرنگی انداز کارکنان این دسته بودند.

در هر سه صنف، سپاهیان عادی در تحت قیادت «اسرا» بوده اند، و گاهی سپاهی عادی نظر به دلاوری و لیاقت خود به «تایین خاصه» می آمد، که این جماعت

(۱) بابرنامه ۱۳۲

(۲) بابرنامه ۱۳۳ - ۲۱۱

(۱۳۹)



را «نزدیکیان و ایچکیان» می نامیدند و از همین درجه به «مرقبه امرائی» میرسیدند (۱) که عبارت از منصب دار Officer باشد .

در جنگ هائی که بابر رابه کنار های دریای گنگ باینگالیان روی داد (۵۹۳۵ م) علاوه بر استعمال صنوف ثلاثه لشکری ، کشتی های زیبا دی در دسترس سپاهیان بابر بود ، که آنرا بنامهای ذیل ذکر میکند :

- ۱- کشتی، گنجایش، پیشکش سلطان جلال الدین که دو طبقه داشت .
- ۲- کشتی آسایش، برای اباته و آرام که سابقاً کشتی ببری نام داشت .
- ۳- کشتی فرمایش، برای رسانیدن اواسر و اطلاعات و کارهای متفرق دیگر.
- ۴- کشتی آرایش، که بنام پیش کش کنند آن آرایش خان نامیده میشد بود . این کشتی هاتا لار های کلانی داشت . (۲)

در عصر بابر در هند وستان مطابق «قاعدۀ هر گنه» بر عدد نفوس یکصد هزاری صد سوار به عسکر می آمد که هر کرور راده هزار سوار شمار میکردند و بدین حساب در فرمان جما دی-الا خری ۹۳۳ ۵۲۷ م عدد عساکر مخالف خود را دوصد و یک هزار سوار بقلم میدهد (۳) که متعلق به عدد نفوس ۲۰ کرور و ده لک باشد ، در حالیکه تمام لشکر یان بابر در جنگ پانی پت دوازده هزار بود . (۴)

#### سنگ، ضرب، توپ، فرنگی، آفنگ :

در جمله آلات و اسباب جنگ که بابر بر شمرده یکی ضرب زن است (۵) که در تخریب ابنیه و قلاع دشمن ازان کار گرفته میشد . در جنگ خانواده ۹۳۳ ۵۲۶ م نادر العصر استاد علی قلی سنگهای عظیم را بجانب آن حصار انداخت

(۱) بابر نامه ۱۳۳

(۲) بابر نامه ۲۳۷ و ۲۴۰ پیچید

(۳) بابر نامه ۲۱۰

(۴) بابر نامه ۱۷۸ (۵) بابر نامه ۲۲۸

و باند اختن سنگ و ضرب زن و تفنگ بسیاری از ابنیه کفار را منهدم ساخت (۱) پس درینجا سلاح سرد و گرم هر دو استعمال شده و شاعری در آن باره گفت :

همه هند وان گشته خوار و ذلیل Yan بسنگ و تفنگ همچو اصحاب فیل (۲)  
این سنگ بوسیله دیگ انداخته میشد ، و بابر در سنه ۹۳۳ ۵۲۷ م این فن را تجربه کرد ، و استاد علی قلی به دیگ کلان سنگ انداخت ، اگر چه سنگ او دور رفت ، اما دیگ پاره پاره شد و هر پاره او جمعی رازیر کرده و هشت کس بمرد (۳)  
کلمه دیگ که در متن فارسی بابر نامه آمد در ترجمه انگلیسی Yan یا battery است (۴) و شاید یکنوع توپ را در آن وقت دیگ میگفتند ، که برارابه نصب میشد ، زیرا بابر گوید : که برای آوردن آن راه ارا به روه مو را انتخاب شد . (۵)  
در بابر نامه در فن ضرب زنی و سنگ اندازی و توپچی ، دو نفر مصطفی رومی و استاد علی قلی را می شناسیم ، که هر دو در جنگ پانی پت ضرب زنی میکردند (۶)

در جنگ دریائی بالای رود گنگ ۹۳۵ ۵۲۸ م بابر اگر ا سلاحه گونا گونی که استعمال کرده چنین ذکر ها دارد :

استاد علی قلی دیگ فرنگی و ضرب زن را گذاشته با تفنگ داران انگیز جنگ کند . (ص ۲۳۸) استاد علی قلی و مصطفی به ضرب زن انداختن و دیگ ماندن امر شدند . (ص ۲۳۹) استاد علی قلی و مصطفی به توپ و تفنگ و ضرب زن و فرنگی بجنگ مشغول شدند (ص ۲۳۹) من خود رفته فرنگی و ضرب زن انداختن استاد علی قلی را دیدم و استاد علی قلی بسنگ فرنگی دو کشتی زده غرق کرد ، و دیگ کلان را

(۱) بابر نامه ۲۱۳

(۲) بابر نامه ۲۱۳

(۳) بابر نامه ۲۱۸ (۴) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۳۲۳ ر ۲

(۵) بابر نامه ۲۱۹ (۶) بابر نامه ۱۲۵

بجای جنگ برد (ص ۲۳۹) استاد کسی فرستاد که سنگ تیار شد است. فرمان شد که این سنگ را نهند از بند و باز یک سنگ دیگر تیار کنند. . . . استاد یک نوبت سنگ کلان انداخت، باز چند مرتبه فرهنگی انداخت (ص ۲۴۰) از این بیانات بابر معلوم میشود، که توپ و دیگر فرهنگی و ضرب زن و تفنگ هر یکی اسلحه جداگانه می بودند، که در جنگهای میدانی و قلع گیری و جنگ های دریائی استعمال شده اند.

### تیر اندازان:

تیر و کمان از اسلحه سرد عصر بابر است که از زمان قدیم مورد استعمال جنگاوران بود، خود بابر هم در تیر اندازی مهارتی داشت، و در حین فتح کابل در ۱۵۰۳۵۹۱۰ م به تیر خودش چهار و پنج کس را زده بود (۱) در بابر نامه در شرح جنگها از استعمال تیر و کمان خبرهای زیادی موجود است (۲).

### ارابه و تور:

بابر در جمله آلات جنگی ارابه Carriage را با ضرب زن و تفنگ یکجا نام میبرد (۳) و این تا کتیبه جنگی را تقلیدی از طرایق جنگی غازیان روم (ترکیه عثمانی) می شمارد، که بجهت پناه تفنگچیان و رعده اندازان که در پیش سپاه بودند، صفی از ارابه ترتیب نموده با یکدیگر بجزنجیر اتصال می دادند (۴) در جنگ پانیپت ۱۵۲۵۵۹۳۲ م بقیادت استاد علی قلی هفت صد را به ترتیب شد و بدستور روم ارابه ها را بجای زنجیر به خام گاو بافته Twisted bull hides با یکدیگر بستند و در میان هر دو ارابه به شش یا هفت توره Tura بود،

(۲) مثلاً ص ۱۲۷ و ۱۳۷

(۱) بابر نامه ۸۰

(۳) بابر نامه ۲۱۱

(۴) بابر نامه ۲۲۸

که تفنگ اندازان در عقب این ارابه ها و توره ها ایستاده تفنگ می انداختند (۱).

بابر در اسباب قلع گیری Besieging-inplements تور و شالتو Scaling Ladder را ذکر میکند (۲) که این توره را به Testudos یعنی سپریا پرده یا Palisade ترجمه کرده اند (۳) و اکنون در افغانستان کلمه تور بضمه اول و او مجهول، بمعنی مشبک Reticulatus تارهای نخی است و البته برای مقاصد دفاعی از حمله تیر و شمشیر سپری را از شاخه های درختان و نباتات مانند سبد می بافتند، و آنرا در دست می گرفتند، و یا پیش روی دشمن حایل می ساختند.

بقول بدوینی: در بین دو ارابه شش هفت توره پر خاك تعبیه می نمودند، تا تفنگ اندازان در پناه ارابه و توره پر خاك تفنگ اندازند، سواران از اطراف و جوانب بیرون تاخته به مدافعه و مجادله قیام نمایند، و وقت ضرورت باز بعقب ارابه معاودت کنند (۴).

### تفنگ اندازان:

تفنگ (تفک) از اسلحه ناریه، همواره در لشکر بابر بوده و در جنگ با جور ۱۵۱۹۵۹۲۵ م استاد علی قلی و ولی خازن تفنگ اندازان ما هر لشکر بابر بودند و علی قلی کس را به تفنگ زده انداخت و بابر گوید که دیگر تفنگ اندازان هم در تفنگ اندازی جلالت بسپاری نموده و تاشام ۷-۸ نفر با جوری را بضرب تفنگ کشتند. درین

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲) بابر نامه ۱۳۷

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۸۰ و ۱۸۲

(۴) منتخب التواریخ ۳۳۳

مخاربه علی قلی دومرتبه فرهنگی هم انداخت . (۱) ازین سلاح بنام فرهنگی در بابر نامه مکرر آ ذکر میشود و ظاهراً مراد تفنگک ساخت فرهنگی (اروپا) باشد که با باروت Gun-powder فیومیشد و بنا برین بداونی مؤرخ ، استاد علی قلی را « آتش باز » گفته است (۲) . بابر در سنه (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م) بعد از فتوح اراضی آن طرف گنگ ، دو محفل جشن و طوی به تفنگ اندازان خاص خود پهلوان حاجی محمد و پهلوان بهلول و ولی یار و دو پسر استاد علی قلی يك يك خنجر Dagger انعام داد (۳) و ازین هم بدیدمی آید که صنف تفنگ اندازن جزو لشکرها ی با بر بسوده اند و وتفنگ را از آلات خاص جنگی قرار میدهد (۴) . و تفنگچیان در جبهه نخستین میدان جنگ پیش سپاه مقام میگردفتند (۵) .

#### رعد اندازان :

در فتح نامه جنگ خانوه که در جمادی الاخری ۹۳۳ هـ ۱۵۲۷ م صدور یافته با تفنگچیان ، کلمه رعد اندازان هم ذکر شده (۶) که پیش از سپاه بودند . این کلمه را برق انداز هم آورده اند که در هندوستان برای Matchlock-man استعمال میشد و معنی رعد انداز Thandr-darter باشد که به Gunner هم آنرا ترجمه کرده اند (۷) و باید رعد انداز غیر از تفنگچی یا تفنگ انداز باشد ، که بگمان من همان ضرب زن و توپچی است که سنگهای کلان را بوسیله توپ بر دشمن میزد و مانند ما عقبه و رعد میبود .

(۱) بابر نامه ۱۲۸ و ۱۷۱

(۲) منتخب التواریخ ۳۳۳

(۳) بابر نامه ۲۲۹ (۴) بابر نامه ۲۲۸ (۵) بابر نامه ۲۱۱

(۶) بابر نامه ۲۱۱ (۷) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۹۶ و ۲۹۷

#### فیل :

در جنگهای هند ، را چکان و اسرای آنجا فیل را هم در لشکر کشی های خود در مقابل بابر استعمال میکردند و گاهی این فیلهای در جمله اسوار غنیمت بدست لشکریان فاتح بابر می افتاد ، و بنا برین جزوی از لشکر بابر بود . در جنگ هانی پت لشکر سلطان ابراهیم هزارفیل داشت (۱) و در جنگی که همایون با حمید خان در حدود انباله کرد هفت و هشت فیل رابه غنیمت آورد (۲) و در سنه (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م) بابر به پسر خود عسکری در جمله انعامات دیگر ده فیل هم بخشید (۳) .

#### چاپقونچی :

یکی از عملیات خطرناک جنگی در طول زنده گانی عسکری بابر رسم « چاپقون » است که معنی آن شبخون و حمله ناگهانی و چاپیدن اسوار و غارت مواشی دیگران باشد . و این کار همواره داخل تاکتیک حربی نبود ، بلکه برای بدست آوردن خوراک و مواشی و اموالیست که به لشکریان در اوقات لازمه داده میشد .

بابر همواره چه در افغانستان و چه در هندوستان ، دسته های « چاپقونچی » داشت که ناگهانی بر سر قبایل افغانی و یا در هند بر مردم می تاختند ، و در اکثر این تاخت و تاز ، خود بابر هم حصه میگرفت .

در بابر نامه با چاپقونها ی متعدد بابر بر قبایل افغانی غلجی و در کورم و بنو و غیره بر میخوریم که در هر چاپقون به هزاران عدد مواشی و حیوانات بار بردار را بغارت و در بین لشکریان خود تقسیم کرده است (۴) .

(۱) بابر نامه ۱۷۴

(۲) بابر نامه ۱۷۱

(۳) بابر نامه ۲۲۸

(۴) بابر نامه ۲۳۹

جای تعجب است که این رسم چاقون در هندوستان که بابر در ایجادارای خزاین وافر وحشم وطمطراق شا هانه است نیز تعقیب میگرد و ازان جمله چاقو نهایی است که در هندچندماه پیش از جنگ پانی پت بعمل آورده است (۱) رسم چاقون درقبایل آسیای سیانه واز یکرواج داشت وبابر آنرا از انجا باخود انتقال داده بود. که علاوه بر بدست آوردن اسوال و آذوقه وسیله ترس و تعجیز خصم هم بود.

### فتح نامه ها :

بابر بعد از فتح جنگهای گرم، به کارهای تبلیغی نیز می پرداخت و اطلاعات فتوحات خود را به اطراف کشور خود می فرستاد، و این یک نوع جنگ سردی بود که در مقابل رقیبان و مخالفان خود انجام میگرد، و هم طرفداران و حکمرانان خود را در نواحی دور دست کشور دلداری میداد. در سنه (۱۵۲۵ هـ ۹۳۲ م) بعد از فتح همایون بر حمیدخان، از شاه آباد حصار فیر و زه فتح نام خود را بوسیله رحمت پیاده به کابل فرستاد (۲) و در سنه (۱۵۲۶ هـ ۹۳۳ م) بعد از فتح پانی پت و دیگر بلاد هند، فتح نامه بی رابه انشای شیخ زین نشرداد، و دران از فتح نامه های سابق هم ذکر کرد (۳). این فتح نامه با انشای متکلف و مزین مستند به آیات قران و مقوله های عربی، مشتمل بر شرح جنگها و فتوحات نوشته و وانمود میشد که این همه فتوح و پیروزیه ها، نتیجه الطاف خدا و ندی بوده و در طغرای آن بانام بابر لقب «غازی» هم نوشته شد (۴).

(۱) بابر نامه ۱۷.

(۲) بابر نامه ۲۱۵، ۱۷، ۱۳۸

(۳) بابر نامه ۲۰۹

(۴) بابر نامه ۲۱۴

### کنگاش :

این کلمه ترکی بمعنی مجلس مشورت است و بابر همواره در امور جنگی و تاکتیک آن با امراء و لشکر داران خود کنگاش میکند. چون زندگانی بابر تا آخر عمر در کابل و هند به جنگها و فتوحات گذشته، در امور سلطنتی کمتر کنگاش داشته، ولی در ترتیب نقشه های جنگی و تفوق بر دشمن همواره از کنگاش کار گرفته و از کسانی که دران جنگها با او بوده اند «یک مجلس مشوره حربی» تشکیل میداده است. وی گوید: که پیش از جنگ پانی پت و ترتیب لوازم جنگی «تمام امراء و جوانانی که سخن میدانستند به کنگاش طلبیده کنگاش عام کرده و نظر به ترتیب و وضع جنگی شهر پانی پت را بیا قرار گرفت (۱). و همچنین در جنگ (۱۵۲۸ هـ ۹۳۵ م) جو نیور اسرای ترک و هندو را بمشورت طلبیده در باب گذشتن آب کنگاش کرده شد (۲) و هم در جنگ رانا سانگاپیش از آغاز جنگ، کنگاش کرده و با بر برخلاف رایج اسرا اقدام بجنگ کرد و فتح نمود و هم درین مجلس نطقی ایراد داشت که رجال دربار رابه اقدام جنگ تشجیع و قانع نمود (۳) در قصرهای شاهیه بنائیه نام «خلوت خانه» برای مجلس مشوره و کنگاش وجود داشت (۴) که در ارگه بالا حصار کابل و اگره ازین بناها خبری داریم.

### مصارف عسکری :

بابر اکثر عواید سلطنت خود را در امور عسکر و لشکر کشی صرف میکرد، وی علاوه بر مالیات هند که در حدود ۵۲ کرو ورتنگه بود خزاین دهلی و اگره را که سلاطین لودی افغانی فراهم آوردند

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲) بابر نامه ۱۳۸، ۲۳۸ (۳) منتخب التواریخ ۳۳۹ و اکبر نامه ۲۵۲

(۴) بابر نامه ۲۳۰ و ۲۳۱

بودند در دست داشت، ولی در سال ۱۵۳۸ هـ ۹۳۶ م تمام آنرا صرف کرد و فرمان داد، که در فیصد، سی را بر مالیات گذشته اضافه کنند (۱) وی گوید:

در همین فرصتها خزانههای دهلی و آگره اسکندر و ابراهیم تمام شده، بجهت یراق لشکر و بجهت دارو و مساهیه توپ و تفنگچی روز پنجشنبه هفتم صفر، از وجه جمیع وجه داران فرمان شد که صدوسی بديوان فرود آورده، با این اسباب وآلات صرف و خرج کنند.» (۲)



## تجارت

افغانستان از زمان قدیم بر سر چهارراه تجارتی هند و چین با ممالک غربی آسیائی واقع بود، راههای معروف تجارتی ایریشم Silkroad و راه عقاقیر Spice Road هر دواز هند درین کشور میگذشت. و امتعه تجارتی هندبو سیله کاروانهای بزرگ انتقال و مبادله می یافت.

این مبادلات تجارتی از وقتی که بر صغیر هندبو سیله غزنو یان و غوریان مفتوح گردید با افغانستان و از راه افغانستان به ممالک شمال و غرب آن جریان داشت و عموماً از سه شهره کاروان روبازرگانی صورت میگرفت:

اول: از وادی پنجاب و دریای سند علیاً از گذر نیلاب و وادی پشاور به کابل.

دوم: از وادی دریای سند و سطلی و بنگش بر راه های کاروان و وادی گومل و کورم و کوتل پیوار به گردیز و غزنه و ولایت جنوبی کابل.

سوم: از وادی سلطان و سند و بندرهای بحری آن بر راه دره بولان یا ولری ژوب به قندهار و هرات.

از جمله این راهها شهره شمالی پنجاب به کابل بعد از فتح این شهر بدست بابر در تصرف او بوده و کابل یک مرکز مهم تجارتی بین هندو ماوراءالنهر بود و بقول خودش از قرغانه و ترکستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار و بدخشان کاروانهای تجارتی بکابل می آمد و سوداخانه خوبی بود، که هر سال هفت و هشت هزار اسپ بکابل می آمد از جانب هندوستان هم پانزده و بیست هزار خانه و ار کاروان بکابل وارد میگشت و متاع هندوستان از راه کابل به ممالک دیگر برد میشد و از هندوستان سفید و قند و نبات و شکر و عقاقیر می آوردند.

معاملات تجارتی کابل چنین پرنفع بود که سوداگران برده تاسی و چهل فایده می ستدند و در کابل از انواع کالای تجارتی خراسان و عراق (ایران کنونی) و روم (ترکیه عثمانی) و چین یافت میشد (۱).

واردات مهم تجارتي هند ازین راهها طلا و نقره، ابریشم، اسپ، فلزات، عاج، مرجان  
Coral عنبر Amber احجار نفیسه، بخل velvet چکن Brocade  
البسه، عطریات، ظرف چینی، غلامان افريقی نباتات طبی Drugs و صادرات  
آن انواع منسوجات و کاغذ و نیل و انیون و عقاقیر و اسوال گوناگون دیگر بود. (۱)  
طوری که بابر گوید: از هندوستان در حدود ۲۰ هزار خانوار کاروان بکابل می  
آمدند که مراد از آن مردم پوند (کوچی) باشند، این مردم از افغانستان گوسفند  
روغن، اسپ شتر و برخی عقاقیر کوهی مانند هنگ، و مویائی و انواع منسوجات  
ابریشمین هرات و ماوراءالنهر را بهند می بردند و از آنجا شال و پتوی کشمیری و انواع  
منسوجات و لپای پوش ملتانی و پشاور را انتقال میدادند.

این راههای تجارتي هند اکثر در مناطق افغان نشین بین کابل و غزنی و قندهار  
و دریای سند میگذشتند و کاروانیان در تحت بدرقه این قبایل افغانی در مقابل ادای  
حقوق خاص گمرکی (باج راه) عبور و مرور میکردند، و گاهی بابر برای تصفیه راه کاروانهای  
تجارتي بر این قبایل تاخت و تازی مینمود. (۲) تا کاروانها با سلامت به شهرها و مراکز  
تجارتي برسند.

\*\*\*\*\*

## خاتمه

### عایله و فرزندان بابر

بابر زنان منکوحه ذیل داشت:

۱- عایشه سلطان بیگم دختر سوم سلطان احمد میرزا پادشاه سمرقند عم بابر  
که در سن ۵ سالگی با او نامزد شد، بود و او را بعد از لشکر کشی اول بر سمرقند  
عروسی کرد و بیگم دختر داشت که در خور دی بمرد.

روا بط بابر با این زن خوب نبود و بالاخر او را خواهر کلاش را به  
سلطان بیگم بفریفت و از خانه برآمد.

بابر درین باره مینویسد: «عایشه سلطان بیگم نام دختر سلطان احمد میرزا  
را که در زمان حیات پدر و عم بمن نامزد کرده بودند، در خجند آمده بود، در  
ماه شعبان (۵۹۰۵ هـ مارچ ۱۵۰۰ م) او را گرفتم در اوائل کدخدائی اگر چه مهر  
من بدنبود، ولی اول کدخدائی از جهت حیا و حجاب در هرده روز و پانزده روز  
و بیست روز یک مرتبه می رفتم آخر آن خود مهر هم نماد ولی حجاب هنوز  
بیشتر شد در یکساعت و چهل روز ما در من خانم بحصلتها سرزنش کرده به  
تشویشها میفرستاد» (۱)

ازین برمی آید که بابر بحیات جنسی بسیار ولبوغ نبود زیرا در همین  
حالی که اولین ازدواج او بود، از ملاقات با زن نو جوان خود گریزان گشت، و  
حتی دل به امرد بازاری (بابری) نام هم بست، و بقول خودش در عشق او  
آشفته و سر و پا برهنه ببقرا روی اختیار میگشت (۲) پس در چنین حالت عایشه  
بیگم که کفو همسر و دختر کاکای او بود حق داشت خانه را پدر و دگوید  
و از زنا شوئی با چنین مرد بگذرد.

(۱) بابر نامه ۴۸

(۲) بابر نامه ۴۹

(۱) ایدوانسد هستری ۵۷۵

(۲) بابر نامه ۱۵۲

۲- زن دوم بابر زینب سلطان بیگم نامد اشته که بعد از فتح کابل به نکاح او آمده و عمزاده او بود دختر پنجم سلطان محمود میرزا پادشاه حصار. این زن را بابر به خواش ما در خود گرفته بود که بعد از دوسه سال به مرض چیچک در گذشت.

۳- زن سومش معصومه سلطان بیگم خواهر زن اولین عایشه سلطان بیگم و دختر پنجم سلطان احمد میرزا بود که در هرات بابر را دید ویر او عاشق شد و در کابل بعد زنی او آمد و یک دختر بنام معصومه داشت که حین زایش او در گذشت و معصومه در هند با پدر پیوست و در آنجا بمرد.

۴- زن چهارمش دختر شاه منصور با جوری بنام بی بی مبارکه از قوم یوسف زنی افغان بود که گلبند بیگم در همایون نامه او را «افغانی اغاچه» مینامد و هم وی نعش بابر را در عصر شیر شاه سوری بکابل آورده و دفن کرده بود وی در هند تا عصر اکبر زندگی داشت ولی بابر را از او فرزندی نبود و گویند که برادرش میر جمال از طرف بابر منصب ممتازی داشت و هر دو با او بهند رفتند و در عصر اکبری در آنجا بمردند.

با بر در احوال سال (۹۲۵ هـ) درین باره چنین می نویسد:  
«از افغانان یوسف زنی ملک شاه منصور پسر ملک سلیمان شاه آمده در مقام دولتخواهی بود، بجهت مصلحت اولوس یوسف زانی دختر او را طلبیده شد درین منزل (ماندیش) خبر رسید که دختر شاه منصور را با مال یوسف زنی می آرند، در نماز شام صحبت شراب شد» (بابر نامه ۲۳۹) از روی این نوشته خود بابر شب زفاف این زن را شام روز جمعه ۲۶ ماه محرم (۹۲۵ هـ) ۲۸ - جنوری (۱۵۱۶ م) تعیین کرده میتوانیم.

۵ - زن محبوبش ماهم بیگم از خاندان سلطان حسین با یقرا بوده که مادر شهزاده همایون باشد، نکاح او (۹۱۲ هـ) و وفاتش (۹۳۰ هـ) است یک فرزند دیگرش فاروق در خور دی فوت شد.

۶- دلدار بیگم مادر هندال میرزا و الور (در خور دی مرده) و سه دختر گلرنگ گلچهره، گلبند.

۷- گلرخ بیگم مادر شهزاده کامران و عسکری میرزا.

۸- زایقه بیگم.

حین وفات بابر هفت اولاد زنده داشت:

چهار پسر: همایون، کامران، هندال، عسکری.

سه دختر: گلرنگ بیگم، گلچهره بیگم، گلبند بیگم (مولفه همایون نامه) (۱)

بعد از مرگ بابر هنگامیکه نصرالدین محمد همایون پسر بزرگش بر تخت شاهی

آگره نشست، وی علاوه بر حکمرانی کابل وقتند هار حکومت پنجاب را هم به

برادرش کامران سپرد. و به هندال میرزا که نواز بدخشان رسیده بود، حکمرانی

میوات داد، و به عسکری میرزا ولایت سنبل داده شد (۲).



(۱) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۶۲ و ۲۶۳ روضه السلاطین (جواشی) ۲۳۵ پیوسته.

(۲) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۳۲۸ و ۳۲۹.



## مرض و آرامگاه بابر

به تصریح گلبدن بیگم: بابر همایون را از همه اولاد خود دوست تر داشت و چون او در اوائل سال ۹۳۷ هـ ۱۵۳۰ م بیمار شد، بابر سخت پریشان گردید و بر دروازه بسترش گشتی و گفتی: خدایا! اگر جان مراد ریدل جان همایون



پذیری جان مرا بگری! بعد از این همایون آفاقه یافت، ولی خود را بر به یما ری صاحب سوره ش گشت و چون طبیبان او را دیدند گفتند که این مرض اثر همان زهر است که ما در سلطان ابراهیم لودی بوسیله احمد چاشنی گیر بدو خورانده بود.

بابر در اواخر عمرش می گفت که: من پادشاهی به همایون میگذارم و میخواهم در باغ زرافشان گوشه گیری کنم. چون تندرستی خود را بکلی از دست داده بود، بنابراین همایون را رسماً به جانشینی خود برگزید و چنانچه گذشت بتاریخ دوشنبه ۵ جمادی الاولی (۹۳۷ هـ) در همان چهار باغ زرافشان کنار جانا (رام باغ) درگذشت و در همانجا دفن گردید، که از طرف بازماندگان او مبلغ پنج لک در آمدیانه و سیگري وقف مزار او بود، وقاریان و حافظان قرآن همواره برین مزار قرآن می خواندند و پنج وقت نماز جماعت برپا می ساختند. و محمد علی عس (۲) متولی این مزار بود. (۱)

نعلش بابر تا سال ۹۳۷ هـ ۱۵۳۰ م که همایون در هند پادشاه بود در همین جا مدفون بود، چون در رجب همین سال همایون از شیر شاه شکست خورد و به اسرکوت سندر سید و بعد از آن به ایران رفت، همان بی بی مبارکه یوسف زئی زن بابر (بقول گلبدن بیگم: افغانی آغا چه) بقایای عصام و هیکل او را به کابل انتقال داد (۲) و در قسمت علیای باغی که بنام او شهرت دارد مدفون ساخت و محمد قاسم

(۱) همایون فامه ۲۳

(۲) دکتور رام پرشاد ترباطی در کتاب عروج و سقوط امپراتور مغل بوسیله عهد مغولیه در نظر مؤرخان از سید صباح الدین ۳۸۲ طبع اعظم گره هند ۱۹۶۷ م



فرشته گوید: که این باغ بقدم گاه حضرت رسول (صلعم) مشهور بود. (۱)  
چون بعد از بابر تافتخ نادر شاه افشار مدت زیاد از یک قرن، کابل در دست  
اخلاف او بابر یان دهلی بود، این آرامگاه و باغ در کمال طراوت و آبا دانی بود،  
ولی به تصریح عبد الحمید لاهوری بموجب وصیت بابر بنائش بر سر قد  
اوساخته نشد. (۲)

بقول همین مورخ باغ بابر شاه، ۵۰۰ گز طول و پانزده مرتبه داشت که ارتفاع  
هر مرتبه از دیگری سی گز بود، و بحکم جهانگیر در مرتبه پانزده هم این باغ بر  
قبر رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا چبوتره خردی از سنگ بر سر نصب  
شد (در حدود ۱۶۰۱ تا ۱۶۰۷ م).

(در عصر شاه جهان) این باغ رونق افزونتری گرفت و یک سرتبه ۱۵ هزار روپیه  
و بار دیگر هم در سال نهم جلوس خویش (۱۶۰۵ تا ۱۶۰۶ م) د و لک  
و پنجاه هزار روپیه بروضه بابر و دیگر باغهای کابل صرف کرد (۳).  
که ازان جمله مسجدی کوچک از سنگ بر سر در مرتبه پایان قبر بابر در مدت  
دو سال بمصرف مبلغ چهل هزار روپیه باتمام رسانیده و دوازده آبشار باغ را  
باحوض های آن از سنگ بر سر کابل بساختند (۴) اکنون در باغ بابر نوشته  
های ذیل بالای قبور و ابنیه موجود است:

#### ۱ - قبر بابر شاه

بریک روی لوح مزار بابر شاه که یک و نیم متر ارتفاع و نیم متر عرض دارد  
و از بر سر سفید است بخط بسیار خوب نستعلیق درشت و زیبا نوشته اند:

---

(۱) آرامگاه بابر از خلیلی افغان ۲۶ طبع کابل ۱۳۷۳ ق

(۲) پادشاه نامه ۵۸۹ ر ۳

(۳) عمل صالح ۵۶۳ از محمد صالح لاهوری طبع کلکته ۱۹۳۹ م

بطرف اندرون :

(۳) پادشاه نامه ۵۸۹۳۳

سطر (۱) یاسبحان یسملک یافتاح باعدل یاقند وس

(۲) الله اکبر

(۳) لا اله الا الله محمد رسول الله

(۴) پادشاهی کز جبینش تافتی نورالله

(۵) آن ظهیر الدین محمد بود بابر پادشاه

(۶) باشکوه و دولت و لقب و عدل و داد و دین

(۷) داشت از توفیق و فیض و فتح و غیر و زی سپاه

(۸) عالم اجسام را برگرفت و شد روشن روان

(۹) بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه

(۱۰) و شد چو فردوسش مکان، رضوان زین تاربخ جست

(۱۱) گفتمش: «فردوس دایم جای بابر پادشاه» ۹۳۷ هـ

بطرف بیرون :

(۱) یا الله یا نور یا فیاض یا غفار یا رحیم

(۲) یا ارحم الراحمین

(۳) از فیض عنایت بیغایت الهی

(۴) وقتی که بزیارت روضه متوره

(۵) حضرت فردوس مکانی

(۶) ظهیر الدین محمد بابر پادشاه

(۷) غازی ابوالمظفر نورالدین محمد

(۸) جها نگیز پادشاه ابن حضرت

(۹) عرش آشیانی جلال الدین محمد

(۱۰) اکبر پادشاه غازی کامجو گردیدند

(۱۱) این لوح فرمودند سنه ۲ جلوس

(۱۲) جها نگیزی مطابق ۱۰۱۶ هجری

۲- قبر محمد حکیم ابن هما یونین بابر

( تولد از بطن مادر چو چکریکیم ۵۵۵ جمادی الاولی ۹۶۰ هـ و قاتل

محمد اول شعبان ۹۹۳ هـ ) بهلوی ذراست قبر بابر :

۱- الله اکبر

۲- بفرموده ابوالمظفر نورالدین

۳- محمد جها نگیز پادشاه غازی ابن حضرت جلالی

۴- الدین محمد اکبر پادشاه غازی لوح مرقد میرزا

۵- محمد حکیم ابن جنت آشیانی هما یونین پاد

۶- شاه غازی صورت اتملم پذیرفت سنه ۲ جلوس

۷- جها نگیزی مطابق سنه ۱۰۱۶ هجری

۳- قبر هندال ابن بابر

( تولد از بطن دلداریکیم ۹۲۳ هـ قتل ۲۱ ذی قعد ۹۵۸ هـ در چیرهار )

بر کنار چپ قبر بابر :

۱- لا اله الا الله محمد رسول الله

۲- از فیض عنایت الهی

۳- وقتی که بزیارت روضه حضرت

۴- ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی

۵- ابوالمظفر نورالدین محمد

۶- جها نگیز پادشاه غازی کامجو گردیدند

۷- لوح مرقد میرزا هندال ابن ظهیر الدین محمد

۸- بابر پادشاه غازی را فرمودند سنه ۲ جلوس

۹- جها نگیزی مطابق ۱۰۱۶ هجری

#### ۴- قبر رقیه سلطان بیگم :

دختر میرزا هندال زوجه جلال الدین محمد اکبر ( وفاتش ۱۰۳۵ هـ در اکبر آباد هند ) که نعش او را بکابل آورده و در مرتبه پانزدهم باغ بابر دفن شده که باسرها نگیر چوب تره سنگ مرمر را بران ساخته بودند و شاه جهان محجر سنگ مرمر را بر تقاع سه گز بر آن نصب کرد. (۱) برین قبر بخط بسیار خوب ثلث آیت الکرسی و نام مغفرت مآب خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم بنت میرزا هندال در سنه ۱۰۴۰ هـ نوشته شده است .



#### ۵- مسجد سنگ مرمر :

این مسجد کوچک از سنگ مرمر سفید بنا یافته دیوارها و سقف و سطح آن از یک نوع سنگ میباشند . در باره بنای این مسجد عبدالحمید لاهوری مینویسد : که باسرها شاه جهان در مرتبه پایین قبر بابر مختصر مسجدی از سنگ مرمر در آخر سال هجدهم ( جلوس ) اساس گذاشته شد و در آخر سال نوزدهم بعد از فتح بلخ و بدخشان در مدت دو سال بصرف سی هزار روپیه در کمال لطافت انجام پذیرفت . ( ۲ )

بر پیشانی طاق های این مسجد کتیبه های از عصر شاه جهان بخط جلی نستعلیق زیبا باقی است که عین آن در اینجا نقل میشود :

« این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدوسیان است و جلوه گاه کروپیان . بفرمان ادب معالی اعلی در نظرگاه عالم بالا ، یعنی روضه منوره پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه ، حضرت فردوس مکانی ظهور الدین محمد بابر شاه غازی که جز آن عمارتی نتوان ساخت ، بفرموده

( ۱ ) پادشاه نامه ۲

( ۲ ) پادشاه نامه ۳ ر ۵۸۹ در کتیبه اصل مسجد این عدد چهل هزار روپیه

است .



نمایی از مسجد بابر که در چند قدمی مقبره و در باغ واقع است و کاملاً از سنگ مرمر ساخته شده

این نیازمند تمام شکر سراسر ستایش درگاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرماندر محمدخان از بلخ و شیرخان و تعاقب فریقی از کارطلبان سرداری او در آن سرزمین به آن گروه فیروزی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه در آن میدان، که به محض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند و دولت خواهان این بنده شرمندۀ احسان حضرت یزدان گشته .

آخر سال نو زد هم جلوس میمنت ما نوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار و پیه انجام یافت . « ( ۱ )  
این مسجد تا حد و سال ۱۳۷۰ هـ ۱۹۵۰ م بر حالت سابق خود بود ، ولی شکستی در بنیان آن راه یافت و برای اینکه از بین نرود ، بوسیله مهندسان آثار عتیقه ایتالوی ، مورد ترمیم قرار گرفت . درین ترمیم جدید همان سبک سابق آنرا بهمان سنگهای قدیم مراعات کرده اند و لی لطافت معماری آن از بین رفته است :

در حین ترمیم این مسجد دیده شد ، که مغزدیوار گلی است ، و چون در آن بکار نرفته و پدید آمد که سنگهای آن همه از الواح سزار هائیکه یک روی آنرا صاف و امس نمود و مسجد را از آن ساخته اند و بر روی دیگر سنگها همان گل کاریهای قدیم باقیست و تنها کتیبه آنرا ترشیده اند ( ۲ )

( ۱ ) تاسولیم بیل - مفتاح التواریخ ۱۳۹ طبع کانپور ۱۸۳۸ م

( ۲ ) خلیلی آرامگاه بابرم ۳ طبع کانپور ۱۳۷۳ ق .

# فهرست مضامین

## بخش اول

۱	ص	دودمان و اسلاف بابر
۷	ص	تخت نشینی بابر و حوادث ماوراءالنهر
۱۰	ص	بابر در افغانستان
۱۳	ص	در کا بل
۱۴	ص	فتح قندهار
۱۵	ص	د میسه در کا بل و قتل عبدالرزاق میرزا
۱۷	ص	زیر راعی
۱۷	ص	کشته شدن شیبا ذی خان
۱۸	ص	مفرمان و راه النهر
۲۰	ص	لشکر کشی های بابر بر هند

۲۴	ص	لشکر کشی اول
۲۴	ص	لشکر کشی دوم
۲۶	ص	لشکر کشی سوم
۲۷	ص	لشکر کشی چهارم
۲۹	ص	لشکر کشی پنجم و فتح د هلی
۳۵	ص	از فتح د هلی تا سرک بابر

## بخش دوم

۴۲	ص	شخصیت علمی و ادبی بابر
۴۵	ص	تالیفات ( ۱ ) بابر نامه
۵۲	ص	نواقص بابر نامه و ترجمه های آن

۵	ص	اوضاع اجتماعی
۵	ص	در پهنو نخوا
۱	ص	در هندوستان

## مسکوکات، اوزان، فواصل، اوقات،

۴	ص	مسکوکات
۴	ص	اوزان
۶	ص	اعداد
۶	ص	اوقات
۷	ص	فواصل

## تشکیلات عسکری

۹	ص	سنگ ضرب، توپ، فرنگی، تفنگ
۲	ص	تیر اندزان
۲	ص	ارابه و تور
۳	ص	تفنگ اندازان
۴	ص	رعد اندازان
۵	ص	فیل
۵	ص	چاپقو نچی
۶	ص	فتح نامه ها
۷	ص	کنگاش
۷	ص	مصارف عسکری

۵	ص	ترجمه های بابر نامه
۵۵	ص	تجلی شخصیت بابر در بابر نامه
۷۶۴	ص	نظر بابر به خودش
۶۷	ص	( ۲ ) رساله عروض
۶۹	ص	( ۳ ) دیوان بابر
۷۰	ص	( ۴ ) مبین
۷۲	ص	( ۵ ) نظم رساله والدیه
۷۴	ص	کتابهای گم شده بابر
۷۵	ص	خط بابر
۷۹	ص	شخص بابر
۸۱	ص	عیاشی های بابر

## بخش سوم

۸۳	ص	شخصیت سیاسی و اداری بابر
۸۴	ص	تشکیلات ملکیه
۹۴	ص	راجه های ما تحت امپراتوری بابر و روابط او با دربارهای دیگر
۹۸	ص	مقدار درآمد و نظام مالیات
۱۰۵	ص	مدارس و تعلیم
۱۰۶	ص	ذاک چوکی
۱۰۸	ص	تعمیرات بابر
۱۱۱	ص	باغ صفا و باغ وفا
۱۱۳	ص	چهل زینه و ابنیه قندهار
۱۱۵	ص	چهارباغ قندهار
۱۱۷	ص	بناهای عصر بابر در هند
۱۱۹	ص	نتایج فتح بابر در هند



## تجارت خاتمہ: عابدہ و فرزند ان باہر

مرض و آرامگاہ باہر

قبر باہر شاہ

قبر محمد حکیم

قبر ہندال

قبر رقیہ سلطان بیگم

مسجد سنگ مرمر



۱۴۹ ص

۱۵۱ ص

۱۵۳ ص

۱۵۵ ص

۱۵۷ ص

۱۵۷ ص

۱۵۸ ص

۱۵۸ ص